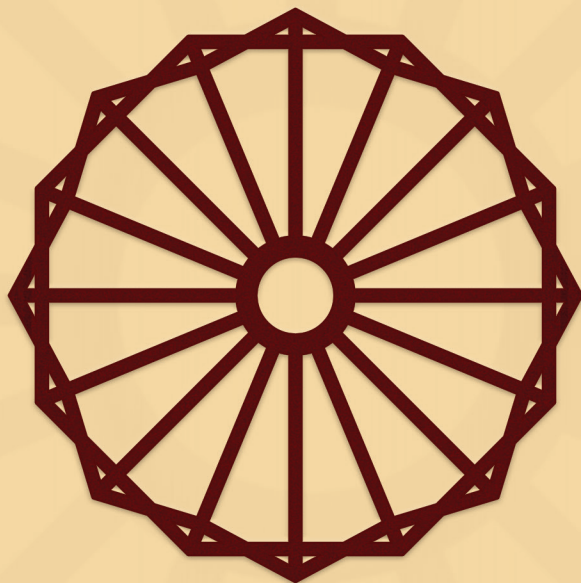


مبانی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز

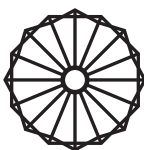
نویسنده: مایکل نیگلر
مترجم: فرهاد میثمی



مبانی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز

نویسنده: مایکل نیگلر

مترجم: فرهاد میثمی



(ویراست یکم)

برای تمام کسانی که به نجات انسانیت از راه خشونت‌پرهیزی ایمان دارند و شهادتِ اثباتِ آن را هم دارند.

- م. نیگلر

”خشونت‌پرهیزی بزرگ‌ترین قدرتی است که نوع بشر از موهبتِ داشتنِ آن برخوردار شده است.“

- مهاتما گاندی

این ترجمه، برگ سبزی تقدیمی است به همه‌ی فعّالانی که در مسیر حقّ تشکیلِ سندیکاها و تشکّل‌های مستقلّ صنفی و مدنی، رنج‌های فراوانی را به جان خریده‌اند؛ از تحمّل زندان و تبعید گرفته تا انواع محرومیت‌های اجتماعی، اخراج، قطع حقوق و غیره. به کارگران، معلّمان، دانشجویان، فعالان حقوق زنان، وکلا، بازنشستگان و ... که ایستادگی‌شان نمونه‌ی عملی یکی از مطالب اساسی این کتاب است؛ جنبش‌های اجتماعی از دو رکن اصلی تشکیل می‌شوند: "سازنده" و "اعتراضی". غفلت از رکن "سازنده"، عامل شکستِ اغلب جنبش‌های اجتماعی است. پرنده‌ی جنبش اجتماعی نمی‌تواند فقط با یک بال اوج بگیرد. تشکّل‌یابی در عین مؤثرتر کردن کنش‌های اعتراضی، امکان کنش‌های "سازنده" را نیز فراهم می‌کند. همین امر، اهمیتِ ایستادگی پای تشکّل‌یابی مستقل از حاکمیت را برای حال و آینده‌ی ایران دوچندان می‌سازد.

با احترام عمیق به پایداری‌شان

فرهاد میثمی

پاییز ۱۴۰۱، زندان رجایی شهر

این متن ترجمه‌ای است از:

Michael N. Nagler,

The Nonviolence Handbook

A Guide for Practical Action;

Berrett-Koehler Publishers, Inc

San Francisco, 2014

استفاده از این ترجمه به هر میزان و به هر صورتی که باشد، بدون نیازی به ذکر نام مترجم و برای همه گونه مقاصد عام المنفعه کاملاً بلا مانع است.

■ فهرست مطالب ■

- دبیاچه ۱۱
- بخش یکم - آشنایی با خشونت پرهیزی ۱۵
- زد و خورد، گریختن، و راه سوم ۱۸
- کاربردهای خشونت پرهیزی ۲۲
- ساتیاگراها: اصطلاحی نو برای قاعده‌ای کهن ۲۵
- بخش دوم - هدف نیک: پروردن روح خشونت پرهیز ۳۱
- مشکل ما با "شخص" نیست ۳۲
- ۵ تمرین مقدماتی برای پرورش زیست بی خشونت ۳۷
- بخش سوم - وسیله‌ی نیک: بدانیم که در چه مرحله‌ای قرار داریم ۴۱
- مقاومت خشونت پرهیز تا چه شدتی کافی است؟ ۴۱
- وقتی هیچ چیز دیگری مؤثر واقع نمی‌شود ۴۶
- بخش چهارم - به کارگیری نیروی خشونت پرهیز ۴۹
- اصل رعایت تناسب ۵۰

- ۵۱ هنر مصالحه
- ۵۴ هدفی که می‌خواهیمش به‌راستی چیست؟
- ۵۶ از همان خشتِ اول درست بنایش کنیم: راز برنامه‌ی سازنده
- ۶۷ بخش پنجم - دقیق شدن در ژرفای ساتیا‌گراها
- ۶۸ در نظر گرفتنِ ثمراتِ حقیقی
- ۷۲ هنگام پیروزی چگونه رفتار می‌کنیم؟
- ۷۹ آیا پُرشمار بودن اهمیت دارد (یا نه)؟
- ۸۲ نمادها چقدر به‌درد می‌خورند؟
- امکانِ سوء استفاده از خشونت‌پرهیزی:
- ۸۵ آیا ممکن است خشونت‌پرهیزی در راهِ غیرِ حق به‌کار گرفته شود؟
- ۸۷ نقش رنج‌کشیدن در ساتیا‌گراها
- ۸۹ اعتصابِ غذا در ساتیا‌گراها
- ۹۲ به‌دست گرفتنِ کنترل
- بخشِ ششم - چه چیزهایی آموخته‌ایم؟
- ۹۵ شیوه‌ای برای بودن
- ۹۸ جنبشی در حالِ فراگرفتنِ سرتاسرِ جهان
- ۱۰۰ نکاتِ به‌یاد ماندنی: منبعی دم‌دستی
- ۱۰۵

- ۱۱۱ یادداشت‌ها
- ۱۲۱ سپاس‌گزاری
- ۱۲۳ منابعی برای خواندن و دیدنِ بیش‌تر
- ۱۳۵ درباره‌ی نویسنده
- نمایه (از ویراست دوم اضافه می‌شود)
- ۱۳۷ مقدمه‌ی (!) مترجم

دِباچه

آن رایت^۱

برایم مایه‌ی سرافرازی شد وقتی پروفیسور نیگلر با من تماس گرفت و خواست که برای این کتاب بسیار عالی دِباچه‌ای بنویسم؛ هم از آن بابت که کتاب بسیار به‌هنگامی است (امروزه نیاز به خشونت‌پرهیزی در هر کاربستِ احتمالی که داشته باشد، نیازی فوری و اضطراری است) و هم از آن بابت که او برای نوشتن چنین کتابی بسیار صاحب صلاحیت است.

طی ۱۲ سال گذشته [یعنی از ۲۰۰۱ تا زمان نوشته شدن این دِباچه در ۲۰۱۳] شاهد آن بوده‌ایم که ایالات متحده در تلاش برای حلّ مسائل سیاسی در افغانستان، عراق، لیبی، پاکستان، سومالی، و یمن دست به حملاتِ نظامی زده است. نتایج فاجعه‌بار این اقداماتِ نظامی، اهمیتِ رویکردی متفاوت برای چاره‌جوییِ تعارضات در هر دو سطحِ ملی و بین‌المللی را برجسته می‌کند. کتابچه‌ی راهنمای مایکل نیگلر درباره‌ی خشونت‌پرهیزی، تذکرِ خوبی است بر این که چاره‌های جایگزینی برای خشونت وجود دارد.

من این دِباچه بر *راهنمای خشونت‌پرهیزی* را در حالی می‌نویسم که در سفری به شمال شرق آسیا هستم. در دو تا از کشورهای آن‌ها دیدن کرده‌ام، شهروندان برای به چالش کشیدن اقداماتِ حکومت‌هاشان در حال استفاده از تاکتیک‌های بی‌خشونت هستند. این درست همان

1. Ann Wright

موقعیتی است که پروفیسور نیگلر اساساً بر آن تمرکز می‌کند (اگرچه موقعیت‌های فراوان دیگری نیز تحت بررسی قرار گرفته‌اند). به عنوان نمونه، ژاپن را مثال می‌زنم که در آن، مفاد مربوط به جنگ در قانون اساسی [از طرف گروهی از سیاستمداران] مورد تهدید و حمله قرار گرفته‌اند [تا تغییر داده شوند]. ماده‌ی ۹ قانون اساسی ژاپن به نحو موفقیت‌آمیزی از زمان جنگ جهانی دوم تا کنون، مردم این کشور را به دور از جنگ‌ها و عملیات نظامی نگاه داشته است. در مواجهه با تهدید تغییر مذکور، شهروندان ژاپنی در هر روستا و حومه‌ی شهری که فکرش را بکنید، کمیته‌های دفاع از ماده‌ی ۹ قانون اساسی تشکیل داده‌اند تا پشتیبانی لازم برای حفظ آن را فراهم کنند.

در کره‌ی جنوبی، جزیره‌ی ججو^۱ به محل تلاش‌های خشونت‌پرهیز چشمگیری علیه ساخت یک پایگاه نظامی دریایی مبدل شده است. این پایگاه قرار است محل استقرار نیروهای پشتیبانی کره جنوبی و آمریکایی سامانه‌های دفاع موشکی بالیستیک باشد. در این جا طی ۷ سال گذشته، اهالی دهکده‌ی گانگ‌جئونگ اقدامات حکومت‌شان در تخریب محیط زیست منطقه برای ساخت پایگاه دریایی مذکور را به چالش کشیده‌اند؛ اقداماتی که تخریب یک منطقه‌ی دریایی بکر و نیز یک سازند صخره‌ای گدازه‌ای عظیم‌الجثه و باستانی را در پی می‌آورد. آن‌ها مجموعه‌ای از شیوه‌های متنوع را به کار گرفتند، شامل: بر پا کردن اردوگاه‌های صلح^۲ بر روی آن سازند صخره‌ای استثنایی (که نامش

1. Jeju

2. peace camps

گورومبی^۱ است)، ایجاد موانع انسانی در ورودی‌های پایگاه، سوار شدن بر سکوهای شناور حمل‌کننده‌ی قطعات عظیم بتونی که برای ساخت یک موج‌شکن بر روی دماغه‌های مرجانی بی‌همتا در نظر گرفته شده بود، بالارفتن از جرثقیل‌های ساختمانی عظیم و اشغال آن‌ها، و تشکیل زنجیره‌های انسانی متشکل از هزاران نفر دور تا دور پایگاه.

تا این‌جا، این تلاش‌های خشونت‌پرهیز عظیم هنوز در متوقف کردن ساخت آن پایگاه دریایی موفق نشده‌اند. از سوی دیگر در جزیره‌ی اُکیناوا، بالاخره اعتراضات دیرپای شهروندان منجر شد به فرآیند خروج ۱۰ هزار تن از نظامیان ایالات متحده از جزیره. اهالی این جزیره طی ۲۰ سال گذشته حکومت‌های ایالات متحده و ژاپن را از بابت استفاده از این جزیره برای ۷۵٪ از حضور نظامی آمریکا در ژاپن به چالش کشیده‌اند. شهروندانی در اطراف و کناف جهان در پی راه‌هایی هستند که از طریق آن‌ها سیاستگذاری‌های زیان‌بار حکومت‌هایشان را به چالش بکشند و به بسیاری از شکل‌های دیگر بی‌عدالتی نیز پردازند و مورد توجه قرارشان دهند. کتابچه‌ی راهنمای خشونت‌پرهیزی، ما را به آن راه‌ها رهنمون می‌سازد. هرکسی که بتواند به ما سرنخی یا اشارتی در باب به‌کار بستن ایمن‌تر و مؤثرتر خشونت‌پرهیزی بدهد، دارد خدمتی به نوع بشر می‌کند. البته پروفیسور نیگلر در این عرصه فقط یک "هرکسی" نیست. تبخّر منحصربه‌فرد او قادرش می‌سازد که به روشنی نظریه‌ی گیرا و الهام‌بخش خشونت‌پرهیزی را شرح دهد، تصوّر و الاتر آن نظریه از انسانیّت را ارائه، و گلچینی از رویدادهای تاریخ شورانگیز آن

را روایت کند. عیناً همان‌طور که از عنوانِ فرعیِ کتاب بر می‌آید بالاخره ما برای آن نوع از مبارزه‌هایی که جهان بس به‌فوریتِ نیازمندِ آنهاست، راهنمایی در دست داریم.

من شهامت را وقتی با آن مواجه شوم می‌شناسم^۱، و من در شهروندانِ مصمم و پرجراتی که نقلِ آنها در مثال‌های پروفیسور نیگلر آمده (هم‌چون مواردی که شخصاً شاهدشان بوده‌ام) شهامتِ بیش‌تری یافته‌ام تا در آن نیروهایِ نظامیِ تا بُنِ دندانِ مسلّحی که در مقابلِ آنان به صاف شده‌اند. می‌توان گفت دستورالعملِ طرزِ عملِ آوریِ جهانیِ مبتنی بر صلح و عدالت عبارت است از: داشتنِ چنان شهامتی + تکمیلِ آن با دانشِ استفاده‌ی ماهرانه از خشونت‌پرهیزی (آن‌چنان که در این کتابچه‌ی راهنما ارائه شده). امیدوارم مردمانِ بسیاری از این کتاب برای کمک به ما در پدید آوردنِ چنان جهانی استفاده کنند.

۱. نویسنده دیباچه (Ann Wright)، خود دارنده نشانِ شجاعتِ کشوری است.

آشنایی با خشونت پرهیزی

قرن بیستم برای ما میراثی دوگانه بر جای نهاد. از یک سو، این قرن عصر قساوت‌ها و خشونت‌هایی عظیم بوده است؛ از سویی دیگر، و شاید هم به سبب همان کوره‌ی حوادث خشونت‌آمیز، طی این قرن با ظهور نوع تازه‌ای از قدرت مواجه بوده‌ایم، یعنی با قدرتِ "خشونت‌پرهیزی" که قادر است بشریت را به آینده‌ای به‌مراتب بهتر رهنمون سازد. شاید هم بیانِ دقیق‌تر این باشد که خشونت‌پرهیزی نوع تازه‌ای از قدرت نیست بلکه نیرویی کهن است که در این عصر، کاربردهای تازه‌ای یافته است. مهاتما گاندی قدرتِ خشونت‌پرهیزی را در آزادسازی هند از حاکمیتِ استعماریِ بریتانیا به نمایش گذارد و مارتین لوتر کینگ آن را برای رهاییِ رنگین‌پوستان از برخی ستم‌ها و تعدیاتی که در ایالات متحده‌ی آمریکا بر آن‌ها می‌رفت، به کار گرفت. از آن سال‌ها تا کنون، مردم بی‌شماری در اطراف و اکنافِ جهان - از مانیل تا مسکو، از کیپ‌تاون تا قاهره، و یا در قالبِ "جنبش‌های اشغال" در سراسر جهان [نظیر جنبش "وال استریت را اشغال کنید!"] - با استفاده از جنبه‌های مختلفِ راهبردِ خشونت‌پرهیزی توانسته‌اند به درجاتِ متفاوتی در گسستنِ زنجیرهای بهره‌کشی و ستم موفق شوند.

تجربه و تمرینِ خشونت‌پرهیزی ناظر است بر امری بنیادین درباره‌ی طبیعتِ انسان؛ درباره‌ی هویتی که به‌صورتِ فردی یا در قالب یک

جماعت خواستارش هستیم. گاندی به‌سادگی می‌گوید: "خشونت‌پرهیزی قانونِ گونه‌ی ما [یعنی نوعِ بشر] است." [۱] دکتر واندانا شیوا، رهبرِ نامدارِ نهضت‌های مقاومتِ روستایی هند در سخنانِ اخیرش بیان داشته که اگر خشونت‌پرهیزی را برنگزینیم، انسانیت‌مان را به مخاطره انداخته‌ایم. در همین راستا کنش‌گرِ کردِ عراقی، آرام جمال صابر نیز می‌گوید که اگرچه خشونت‌پرهیزی ممکن است سخت‌تر و نیازمندِ فداکاریِ بیش‌تری نسبت به خشونت‌ورزی باشد، "کم‌ترین دست‌اوردها آن است که شما انسانیتِ خود را در جریانِ آن از دست نمی‌دهید." [۲]

این‌ها را باید در کنارِ میزانِ افسردگی، سوء‌مصرفِ مواد و خودکشی در میانِ نظامیان آمریکاییِ این روزها بگذاریم که به‌طرز وحشتناکی بالاست. مطابقِ آنچه یکی از آنان به یک کارگردانِ مستندساز گفته است، "دیگر خودم را - این کسی که هستم را - دوست ندارم. من روحم را در عراق از دست داده‌ام." یکی دیگرشان به یکی از دوستانم در مسیرِ سفرش به خاورمیانه به عنوانِ عضوی از یک گروه میانجیِ صلح مسیحی گفت: "آنچه انجام داده‌ایم هنوز دست از سرم بر نمی‌دارد و مدام پیش چشم ظاهر می‌شود ... حاضرم هرچه بخواهند بدهم تا بشود به گذشته برگردم و بعضی از کارهایی که کرده‌ایم را به حالتِ ماقبلِ آن برگردانم. اما نمی‌توانم چنین کنم. با این وجود، دست‌کم می‌توانم از صمیمِ قلبم از شما به‌خاطرِ آنچه انجام می‌دهید تشکر کنم." ما از دریچه‌ی این سخنان که شاهدی بر طبیعتِ انسان هستیم، می‌توانیم به‌صورتِ توأمان نظری گذرا بر دو امر بیفکنیم: هم نظری بر هزینه‌ها و خساراتِ تجاوز به آن وجه از طبیعتِ خودمان، و هم بر مسیرِ منتهی به نجات و رهایی‌اش.

پس تعجبی ندارد اگر این‌جا و آن‌جا، مردمانی که پی‌جویِ روایتِ

تازه‌ای از سرشت و سرنوشت بشر هستند اذعان بر اهمیت خشونت‌پرهیزی را آغاز کرده باشند. آنان خود را در جست‌وجوی تصویر ذهنی متعالی‌تری از انسانیت می‌یابند که کمبودش به شدت حس می‌شود. بی‌تعارف، جهان‌بینیِ حال حاضر ما و نهادهایی که بر پایه‌ی این جهان‌بینی بنا شده‌اند خشونت را به عنوان قاعده و هنجار، یعنی امری پذیرفته و عادی تلقی می‌کنند. دگرگون کردن این مبنا می‌تواند موجب جهشی به پیش در مسیر تحول فرهنگی شود. چنین تغییری می‌تواند مشکلات اقتصادی، زیست‌محیطی، فردی و بین‌المللی ما را مرتفع کند یا نشان‌مان دهد که چگونه آن‌ها را حل کنیم. خلاصه این‌که، به رسمیت شناختن تام و تمام خشونت‌پرهیزی می‌تواند حکایت سرنوشت انسان را از نو به رشته‌ی تحریر درآورد.

با این وجود، در حال حاضر اغلب مردم پویه‌شناسی^۱ خشونت‌پرهیزی را به‌طور کامل نمی‌شناسند (و یا اصلاً نمی‌شناسند). کسان معدودی، امکانات بالقوه‌ی آن را درک می‌کنند یا می‌دانند که آن را دقیقاً چگونه برای رهانیدن خودشان و سایرین از حرص، جباریت و بی‌عدالتی به کار گیرند. همان‌طور که گاندى اظهار داشته، اگرچه خشونت‌پرهیزی می‌تواند در سرشت ما حک شده باشد، اما تا زمانی که خیلی بهتر فهمیده و شناخته نشود نمی‌تواند در زندگی و نهادهای اجتماعی ما پدیدار شود. پرده‌هایی از خشونت‌پرهیزی بی‌وقفه بر صحنه‌ی جامعه اجرا می‌شود اما کاربست آن به‌نحوی مطمئن و اثرگذار (و صد البته برای ایجاد تغییرات پایدار) نیازمند دانش و برنامه‌ریزی است.

زدو خورد، گریختن، و راه سوم

به نظر می‌رسد که خشونت‌پرهیزی کمیاب و حتی شاید جزء استثنائات باشد. سیاست‌گذاران ظرفیت بالقوه‌ی آن و شاید حتی صرف امکان‌پذیر بودنش را به شدت نادیده می‌گیرند. خشونت، یا صدمه‌زدن عمدی به جسم شخصی دیگر یا آسیب رساندن به شأن و کرامت او چنان رایج است که انگار همیشه و همه‌جا حاضر است؛ خصوصاً اگر خشونت ساختاری را هم در حساب آوریم (که باید هم بیاوریم). خشونت ساختاری عبارت از آن بهره‌کشی یا سلطه و سیطره‌ای است که در پیکربندی یک نظام، سرشته شده باشد. با همه‌ی این‌ها، مشخص شده که فراگیر بودن ظاهری خشونت و نادر بودن خشونت‌پرهیزی، ناشی از آن نیست که جهان واقعاً آن‌گونه باشد، بلکه این برداشت بیش‌تر زائیده‌ی شیوه‌ی نگرش ما به جهان است. محض نمونه، طریقه‌ی ما در کاربست علم تا قرن بیستم گرایش به تأکید بر ماده‌گرایی، جدا از هم بودن و رقابت داشته است. این نوع کاربست علم، به استعاره‌ی "طبیعت با چنگ و دندان خونین" می‌انجامد. تنها همین اواخر بوده که علم نه فقط درباره‌ی ماهیت انسان بلکه به‌طور کلی درباره‌ی طبیعت و تکامل زیست‌شناختی هم، تن به تغییر جهت‌ی قابل توجه به سمت بینشی متعادل‌تر داده است. این بسط و شکوفایی بینش، البته اهمیت بسیاری برای خشونت‌پرهیزی دارد اما هنوز باید بیش از این‌ها راه خود را باز کند و پیش برود تا به جهان‌بینی فراگیر و متداول تبدیل شود. [۳]

اما این که ما بیش از این‌ها از نمونه‌های مثالی خشونت‌پرهیزی باخبر

نمی‌شویم، و این که آن را بسیار بیش از حد بی‌اثر و بی‌حاصل یا منجر به تبعاتِ مایوس‌کننده (نظیر آنچه در سوریه یا مصر رخ داد) می‌بینیم، دلیل دیگری هم دارد. آن دلیلِ دیگر این است که فرهنگِ مدرن، ما را به خوبی برای درکِ نیرویی واقعاً موجود اما فاقدِ جسمانیّتِ مادی مهیا نمی‌کند. در واقع، واژه‌ی "عدمِ خشونت" خودش بخشی از مشکل است. "عدمِ خشونت" تلویحاً حاکی از آن است که اصلِ قضیه، یعنی آن چیز اصلی و واقعی یا همان وضعیتِ پیش‌فرض، خشونت است و عدمِ خشونت فقط غیابِ آن است. این مشابهِ همان طریقی است که بسیاری از مردم هنوز درباره‌ی صلح می‌اندیشند و آن را منحصرأً فقدانِ جنگ می‌پندارند. آنان بدین ترتیب حقیقت را سر و ته می‌کنند و به صورتِ تصنعی، گزینه‌های ما را محدود می‌کنند.

اگر از خشونت‌پرهیزی غافل بمانیم، واکنشِ ما در برابرِ یک تهاجم، تنها به دو امکان محدود می‌شود: مقابله به مثل کردن (زدوخورد) یا کوتاه‌آمدن (گریختن). از منظرِ خشونت‌پرهیزی، این به واقع اصلاً "انتخاب" نیست. یک رویکرد، واکنشی عیناً از نوع همان خشونت بوده است و رویکردِ دیگر، این بوده که منفعلانه بگذاریم خشونت بر ما جاری شود (یا هم‌چنین بر کسی دیگر). هر دو رویکرد فقط به گسترشِ خشونت خدمت می‌کنند. انتخابِ واقعی ما، بین این دو نمودِ خشونت نیست. به جای این‌ها، امکانِ انتخابِ واقعی ما زمانی گشوده می‌شود که نخواهیم هیچ‌یک از این دو نوع رویکرد را برگزینیم. تازه از آن موقع است که به واقع خواسته‌ایم با خشونت از طریقِ بدیلی متفاوت مواجهه کنیم. آندرو یانگ این بدیل متفاوت را با استناد به یک کهن‌آوازِ مذهبی سیاه‌پوستان "راهی به بیرونِ آن‌جا که هیچ راهی نیست" می‌خواند. [۴]

خشونت‌پرهیزی راهِ سومِ بیرون از دوگانه‌ی زدوخورد یا گریختن

به ما عرضه می‌کند که شدنی و طبیعی است. کشفیاتِ قرن بیستمی نسبت و واقعیتِ کوانتومی به ما نشان داد که هیچ چیز آن قدرها مجزا و منفک نیست که به نظر می‌رسد. همچنین، اکنون شواهد زیادی وجود دارد مبنی بر این که همدلی و همیاری [و نه رقابت] به‌واقع آن نیروهایی هستند که در فرآیند تکامل زیست‌شناختی دستِ بالا را دارند. انسان‌ها و سایر نخستی‌ها با سلول‌های عصبی ویژه‌ای به نام "نورون‌های آینه‌ای" تجهیز شده‌اند که هر یک از ما را قادر می‌سازد در عواطف و احساساتِ "دیگری" شریک شویم. مشخص شده که از خود گذشتگی می‌تواند در دستگاه عصبی، اثر پاداشی شدیدی ایجاد کند. و البته، شواهد چشمگیری نشان می‌دهند که خشونت‌پرهیزی وسیله‌ای فوق‌العاده مؤثر در ایجاد تحوّل و دگرگونی اجتماعی است. [۵]

با همه‌ی این‌ها، هر قدر هم که خشونت‌پرهیزی طبیعی باشد قابل انکار نیست که همدلی و دغدغه‌مندی برای سعادت کسانی که مخالف ما هستند کار ساده‌ای نیست. این امر ممکن است به مایه‌ی تعارض و کشمکش درونی تمام‌عیاری برای فرد تبدیل شود. اما دلگرم‌کننده است اگر به یاد داشته باشیم که آنچه منبع قدرت بی‌خشونت است دقیقاً خود همین نزاع درونی است. وفقِ آنچه کینگ بیان کرده: «مقاومت بی‌خشونت» اغلب موجب این برداشتِ نادرست می‌شود که این روش نوعی «دست روی دست گذاشتن» و هیچ کاری نکردن است که طی آن مقاومت‌کننده منفعلانه و در سکوت به سرگردن می‌نهد. اما هیچ چیز بیش از چنین تعبیری به دور از حقیقتِ خشونت‌پرهیزی نیست. البته مقاومت‌کننده را از این حیث که به هم‌او‌ردش تهاجم فیزیکی نمی‌کند می‌توان منفعل محسوب کرد؛ در عین حال در تمام این مدت

ذهن و عواطف او پیوسته فعال است و بی‌وقفه در تلاش برای وادار کردن حریف به اذعان بر این که بر سبیلِ خطاست. [۶]

هم خشمگین شدن در مواجهه با ظلم و هم ترس از آسیب خوردن جزء واکنش‌های طبیعی آدمی‌زادند. مسأله این نیست که آیا ما حق داریم یا حق نداریم بترسیم یا به خشم آییم؛ مسأله این است که چگونه می‌شود آن هراس یا خشم را به مؤثرترین شکل ممکن، برای دگرگون کردنِ اوضاع به کار گیریم. جین شارپ به عنوان یک متخصص برجسته‌ی مطالعات خشونت‌پرهیزی خاطر نشان می‌سازد که اولین کاری که مردمانی ستم‌دیده باید انجام دهند، غلبه بر ترس فلج‌کننده‌ای است که موجب شده آنان زیر سلطه بمانند. [۷] محض نمونه، در شیلی قانون اساسی از ابزارها و امکانات کافی برای پایین آوردن آگوستو پینوشه در ۱۹۸۹ و خاتمه‌دادن به کابوس بلند حکمرانی نظامیان برخوردار بود؛ اما مردم شیلی ابتدا باید بر ترس‌شان غلبه می‌کردند. این غلبه بود که به آن‌ها قدرتی خلاقانه برای اقدام در این راستا بخشید.

شکی نیست که ما مجبور خواهیم بود بارها و بارها کشمکش‌هایی شخصی از این دست را در تقابل با احساسات و عواطفِ "طبیعی" مان از سر بگذرانیم؛ اما این امر در نهایت برایمان تبدیل به عادت و جزء خُلق و خوی مان می‌شود. و وقتی که بتوانیم ترس یا خشم مان را در قالب کارمایه‌ای خلاق ابراز کنیم، آن زمان است که قدرتِ آفرینش‌گرِ خشونت‌پرهیزی را در اختیار گرفته‌ایم. از حیث عواطف و هیجانات، ما نه از روی ترس خواهیم گریخت و نه از روی خشم حمله‌ور خواهیم شد؛ ما با مهر و خیرخواهی ایستادگی می‌کنیم. از حیث اهداف و مقاصد آگاهانه، ما نه کُشته‌مرده‌ی پیروز شدن هستیم و نه هراسانِ باختن؛

هدف ما رشد کردن است و بالیدن، اگر مقدور باشد حتی همراه با همان کسانی که با ما ضدیت می‌ورزند.

کاربردهای خشونت‌پرهیزی

همه‌ی ما نیروی خشونت‌پرهیزی را بارها و بارها در تعاملاتِ عِدیده‌ای به کار گرفته‌ایم، بدون آن که چنین نامی بر آن نهاده باشیم. پیش آمده که نزدیک بوده انتقاد تند و تیزمان را به فردی دیگر ابراز کنیم، اما پیش از آن از ذهن‌مان گذشته است که، "خُب، گمان کنم خودم هم یک وقت‌هایی همین کار را کرده باشم." و بعد به جای زبانِ تند و تیز، عباراتی نرم‌تر و مشفقانه‌تر به کار برده‌ایم. زمانی که نفر جلویی‌مان در صف کارش زیاد طول کشیده، شده که بی‌قراری‌مان را تحمّل کرده‌ایم و به روی خود نیاورده‌ایم. [اگرچه موردِ غریبی است، اما] برای این که تعداد مثال‌هایمان را بیش‌تر کنم این را هم بگویم که یکی از دوستانم با فردی مواجه شد که مشغول باز کردن درب اتومبیلش بود تا آن را بدزدد؛ دوستم با آن مرد جوان دست داد و از او که مبهوت مانده بود پرسید که آیا پولی نیاز دارد، و بعد هم راهی‌اش کرد برود. [طبیعی است اگر یادِ رمانِ "بینویان" و ماجرای ژان والژان و آن شمع‌دان‌های تقره و ... بیفتیم! - م]

خشونت‌پرهیزی به عنوان نیرویی بنیادین، مثل نیروی گرانش (جاذبه) همه‌ی اوقات بی‌سروصدا در کار است. ما تمایل داریم اصطلاح خشونت‌پرهیزی را فقط زمانی به کار ببریم که نوعی از درگیری، خصوصاً بین شهروندان و حکومت‌شان، فوران کرده باشد.

اما خشونت‌پرهیزی بدون این که توجهی جلب کند در بسیاری از حوزه‌های دیگر جاری است و دارد کار می‌کند؛ و در هر موقعیتی قابل استفاده است، از انقلاب‌های مّلی گرفته تا تعاملات و روابط متقابل فردی. بنابراین، اگرچه مثال‌های من در این کتاب عمدتاً بر مردمی متمرکز است که در جنبش‌های قیام‌گونه شرکت دارند، اما همه‌ی ما می‌توانیم از درکِ پویه‌شناسی این نیرو بهره‌مند شویم. هر کس که با یکی از صُورِ عدیده‌ی خشونت در جهان‌مان مواجه شده باشد (اعمّ از این که از نوعِ زورِ عریان و بی‌پرده باشد یا پوشیده در قالبِ بی‌عدالتی سرشته در ساختارِ یک نظام) و احساس کند که به دفاع از کرامتِ انسانی‌اش در برابرِ آن خشونت فراخوانده می‌شود، می‌تواند از اتخاذ موضع خشونت‌پرهیز نسبت به همه‌ی جان‌داران منتفع شود. اصولی اساسی وجود دارند که زیربنای پویه‌شناسیِ کنش خشونت‌پرهیز را تشکیل می‌دهند. امید من به آن است که این کتاب همراه با منابع متنوعی که در انتهایش فهرست شده‌اند، بتواند به کنش‌گران کمک کند تا این اصول را بشناسند. اما با قدری قوّه‌ی تخیل، همه‌ی افراد [و نه فقط کنش‌گران] می‌توانند اصول مذکور را در زندگیِ روزمرّه‌شان به کار گیرند. این اصول می‌توانند تبدیل به سبک زندگیِ ما شوند.

پیش‌نیازِ چنین چرخشی به سوی خشونت‌پرهیزی آن است که تصوّر کنونی‌مان از خود به عنوان موجوداتی جسمانی، جُدا از هم و رقابت‌جو را با گذشتِ زمان کنار بگذاریم و از آن فراتر برویم. فکرش را بکنید چه می‌شد اگر ما در روابط بین‌الملل جویای راه سومی می‌بودیم؛ به عنوان مثال در موقعیت‌های اسفانگیزی نظیر روآندا یا سوریه که در هنگامه‌ی آن‌ها جامعه‌ی بین‌المللی تصور می‌کند تنها گزینه‌هایش عبارتند از ریختن

بمب بر سر کسانی (جنگ) یا دست روی دست گذاشتن (گریز از مسئولیت). خشونت‌پرهیزی در چنین موقعیت‌هایی مستلزم پافشاری بر قوانین بین‌المللی، میانجی‌گری و دیپلماسی، شکل دادن به کمیسیون‌های آشتی و مصالحه، و از این قبیل است. اگر بازیگران رسمی روشن‌بینی در کار بودند که درمی‌یافتند خشونت‌پرهیزی به‌واقع چیست و چه الزاماتی دارد، آن‌گاه در چنان موقعیت‌هایی مجموعه‌ای جامع از راه‌حل‌های عدیده و گوناگون پدیدار می‌شد. نقش‌آفرینان جامعه‌ی مدنی یا غیرحکومتی می‌توانند نقش‌هایی حتی بیش از این‌ها ایفا کنند؛ مثلاً در کسوت طرف ثالث در مداخلات خشونت‌پرهیزانه. آنان دارند چنین ظرفیت‌هایی را از قوه به فعل درمی‌آورند.

راه سریع و آسانی برای خشونت‌پرهیز شدن وجود ندارد. این امر مستلزم تلاشی بی‌وقفه است و چالشی است مادام‌العمر. یادگرفتن درباره‌ی آن بسیار مفید است، اما این تازه فقط اول ماجراست. یادگیری همراه با تمرین و عمل بسیار اثربخش‌تر است.

خوش‌بختانه خشونت‌پرهیزی شیوه‌های بسیاری برای خلق تغییرات سازنده‌ی پایدار و بلندمدتی عرضه می‌کند که ما را قادر می‌سازد نهادهای اجتماعی را بر شالوده‌ای انسانی‌تر و بادوام‌تر بازسازی کنیم. هم‌چنان که در ادامه‌ی متن خواهیم دید، لزومی ندارد که همه‌ی آن رهیافت‌ها مقابله‌جویانه باشند. گاندری درباره‌ی این تجربه، تعبیر "آزمایش با حقیقت"^۱ را به کار می‌برد. هر یک از ما، مستقل از آن که مرتبه‌ی اجتماعی مان یا نسبت مان با کنش‌گری چه باشد، می‌توانیم این

آزمایش بزرگ با حقیقت را مطابق با ظرفیت‌های خودمان و شرایطی که با آن مواجه می‌شویم انجام دهیم.

از آن‌جا که کاربران مختلف به شیوه‌هایی گوناگون و در شرایطی بسیار متفاوت می‌توانند اصل یا نیروی خشونت‌پرهیزی را در کار گیرند، من در این‌جا بر خودِ آن اصل یا نیرو متمرکز شده‌ام، بی‌آن‌که سعی کنم بیش از حد توضیح دهم که آن نیرو دقیقاً چگونه می‌تواند به بهترین نحو به کار گرفته شود. با پدید آوردن یک زیرساخت مناسب و قدری قوه‌ی تخیل، در پی درونی کردن اصول پایه‌ای و جذب و تحلیل بردن آن‌ها می‌توانیم اصل کلی خشونت‌پرهیزی را با هر موقعیت معین یا مفروضی وفق دهیم و البته بهترین عمل‌ورزی‌های خاص خودمان را در راستای آن بیابیم و ترتیب دهیم. [۸]

ساتیاگراها: اصطلاحی نو برای قاعده‌ای کهن

مطالعه‌ی "تاریخ" ممکن است موجب این برداشت شود که حیات در قالب سلسله‌های پایان‌ناپذیری از رقابت‌ها، کشمکش‌ها و جنگ‌ها به پیش می‌رود. اما گاندی از ۱۹۰۹ خاطر نشان کرد که تاریخ آن‌چنان که ما به مشق زیستش مشغولیم، "ثبت و ضبطی است از تمام گسیختگی‌ها و وقفه‌هایی که در عملکرد یکنواخت نیروی مهر یا روح رخ می‌دهد ... در دانش مرسوم تاریخ، طبیعی بودن نیروی روح (مهر) مورد توجه نیست. [و به‌جای آن، وقفه‌های عملکرد آن نیرو اصل ماجرای فرض می‌شود که باید روایت شود.]" [۹] توجه داشته باشید که گاندی تا

این‌جا از اصطلاح "خشونت‌پرهیزی"^۱ استفاده نکرده است. تا آن زمان، این اصطلاح هنوز (به عنوان ترجمه‌ای از آهیمنسا^۲) متداول نشده بود. از سوی دیگر، او پیش‌تر اصطلاح غلط‌انداز "مقاومت منفی"^۳ را کنار گذاشته بود؛ لذا ناگزیر بود در حوال و حوش همین ایام به ابداع اصطلاح دیگری بپردازد: ساتیاگراها (که در زبان اصلی به صورت /ساتیاح‌گراها/ تلفظ می‌شود). ترجمه‌ی لفظ‌به‌لفظ ساتیاگراها می‌شود: "حقیقت را محکم چسبیدن." ساتیاگراها گاه برای اشاره به خشونت‌پرهیزی در معنایی عام به کار می‌رود، هم‌چنان که در نقل فوق چنین است. اما گاهی ساتیاگراها اشاره به معنای خاصی از خشونت‌پرهیزی در قالب مبارزه‌ی فعال همراه با ایستادگی دارد.

ساتیاگراها بر اساس واژه‌ی سانسکریت sat که "حقیقت" یا "واقعیت" معنا می‌دهد (و البته معنای "نکوکاران" نیز می‌دهد) بنا شده. گاندی با ابداع این اصطلاح کاملاً روشن ساخت که او خشونت‌پرهیزی را به‌عنوان وجود و واقعیتی محض می‌بیند که خشونت با آن نسبت سایه یا انکار و عدم دارد. [به تعبیر تیموتی فلیندرز، عجیب خواهد بود اگر به "نور" بگوییم "عدم تاریکی!"]، چراکه این تاریکی است که عدم نور است - م. [در نتیجه، غالب‌شدن خشونت‌پرهیزی در بلندمدت حتمی است: "جهان بر بنیان satya یا حقیقت استوار است. Asatya به معنی دروغ،

-
1. nonviolence
 2. ahimsa
 3. passive resistance
 4. satyagraha

معنی ناموجود نیز می‌دهد و satya یا حقیقت هم‌چنین معنای "آن‌چه که هست" دارد. اگر کذب آن‌چنان از هستی بی‌بهره است، پیروزی‌اش ناممکن است. از سوی دیگر، حقیقت که ماهیت آن "هستی" است، هرگز قابل انهدام نیست. این لبّ مطلب آموزه‌ی ساتیاگراها است. [۱۰] اگرچه معنای تحت‌اللفظی ساتیاگراها "حقیقت را محکم چسبیدن" است، غالباً به "قدرت روح" ترجمه می‌شود که بدک هم نیست. همه‌ی ما این قدرت را در ضمیرمان داریم. در شرایطی مناسب، این قدرت می‌تواند از هر کسی بروز یابد و نتایج اعجاب‌آوری را سبب شود. این امر به بهترین وجه در پدیده‌ای که "لحظه‌ی بی‌خشونت" خوانده می‌شود بروز می‌یابد. "لحظه‌ی بی‌خشونت" هنگامی است که "قدرت توقف‌ناپذیر" خشونت‌پرهیزی یک گروه، رو در روی اعتقادِ ظاهراً لایتغیرِ گروهی دیگر بر خشونت‌ورزی قرار می‌گیرد. این لحظه‌ی مواجهه، همواره به پیروزی رهنمون می‌شود؛ که گاه آشکار است و بلافاصله رخ می‌دهد و گاه با فاصله‌ای در آینده.

محض نمونه، چنین مواجهه‌ای در سال ۱۹۶۳ در شهر بیرمینگهام آلاباما برای راهپیمایان سیاه‌پوست رخ داد. اعتقادِ الهام‌بخشِ آنان چنین بود که "آزادی‌مان را به دست می‌آوریم، و وقتی چنین کردیم ... برادران سفیدپوست‌مان را [نیز] آزاد ساخته‌ایم." آن‌طور که یکی از رهبران‌شان به نام دیوید دلینجر نقل کرده، آنان به طرز غیرمترقبه ناگاه خود را در برابر صفی از پلیس و نیروهای وضع اضطراری همراه با سگ‌ها و شلنگ‌های آب‌پاش یافتند. راهپیمایان زانوی نیایش بر زمین گذاردند.

بعد از مدت کوتاهی، انگار که روح‌شان سرمست و در وجد شده باشد، از جای برخاستند (پنداری کسی به آنان علامت داده باشد) و با آرامش و خونسردی به سمت نیروهای پلیس و نیروهای وضع اضطراری گام برداشتند. زمانی که به محدوده‌ی صدارس یکدیگر رسیدند، برخی از آنان چنین می‌گفتند: "ما هیچ کار نادرستی نمی‌کنیم؛ فقط آزادی‌مان را می‌خواهیم. شما از این کارهایی که می‌کنید چه حسی دارید؟" [۱۱] اگرچه فرمانده پلیس که خود یک طرفدارِ بدنامِ جدایی‌نژادی بود پشت سر هم فریاد می‌زد که "آب‌پاش‌ها را باز کنید!"، مأموران انگار که دستان‌شان فلج شده بود. راهپیمایان با خونسردی به سمت آنان گام برداشتند و درست از وسط صفوف پلیس و آتش‌نشان‌ها عبور کردند. این در حالی بود که بعضی از آن مأموران داشتند اشک می‌ریختند.

گاندی که این پدیده را به دفعات مؤثر یافته بود توصیف زیبایی درباره‌ی آن دارد که این دگرگونی چگونه رخ می‌دهد: "آنچه ساتیاگراها در چنین مواردی انجام می‌دهد پس زدنِ خرد نیست بلکه رهاسازیِ آن از سکون است و تثبیتِ تسلطِ آن بر تمایلاتِ فرومایه‌ای نظیر تعصب، نفرت و امثالِ آن‌ها. به بیانی دیگر که می‌تواند متناقض نما تلقی شود، ساتیاگراها خرد را به بردگی نمی‌گیرد، بلکه مجبورش می‌کند که آزاد باشد. آنچه او در این جا "خرد" می‌خواندش بهتر است به عنوانِ آن آگاهیِ درونی توصیف شود که همه‌ی ما با آن در پیوندیم. آن آگاهیِ این است که خشونت‌پرهیزی "قانونِ برینِ گونه‌ی ما [یعنی نوع بشر] است." همان‌طور که پیش‌تر هم گفتیم، این آگاهی در هر کس نهفته است و این وضعیتی طبیعیِ انسان است، اگرچه ممکن است موقتاً توسط ابرهای تیره‌ی نفرت پوشانده شود. در اصل، اگر زمان و مهارتِ

لازم در اختیار باشد باید قادر باشیم این آگاهی را به‌واقع در هر کسی برانگیزانیم. وقتی این آگاهی برانگیخته شد، به صورت خودکار بر آن "تمایلات فرومایه" پیشی می‌گیرد.

بشر ظرفیت بالقوه‌ی خشونت‌پرهیز بودن را دارد؛ هم‌چنین، ظرفیت واکنش به خشونت‌پرهیزی را نیز وقتی به او عرضه شود داراست. این توصیف در مقایسه با تصویری که رسانه‌های عمومی و فرهنگ جاری مان از انسان ارائه می‌دهند، تلویحاً تصویری بسیار والاتر از انسان را به نمایش می‌گذارد. اما درست به‌سبب خود همان فرهنگ جاری، نمی‌توانیم توقع داشته باشیم که ظرفیت بالقوه‌ی خشونت‌پرهیزی مان به‌خودی‌خود شکوفا شود. برای محقق کردن این ظرفیت، ابتدا باید تلاش کنیم که آن را بهتر بشناسیم و ضمن یادگیری ناشی از تمرین مداوم، استفاده‌ی خلاقانه از آن را در روابط، نهادها و فرهنگ مان به صورت عادت درآوریم. از آن پس، برای آن که جادوی خشونت‌پرهیزی بتواند در وضعیت کشمکش‌های شدید (شبه مثال بیرمینگهام) مؤثر واقع شود، دو عنصر اساسی باید حاضر باشند: ۱- هدف نیک ۲- وسیله‌ی نیک

۱- ما در ره‌یافت به تغییر وضعیت مان، از هدفی نیک بهره می‌جوییم. هدف ما علیه سعادت و به‌روزی هیچ‌کس نیست و نیازی هم نداریم که چنان باشد.

۲- ما وسیله و روشی نیک را به کار می‌گیریم. روشی ناراست چون خشونت‌ورزی هرگز نمی‌تواند در بلندمدت به تأمین هدفی نیک منتهی شود.

منشأ توان‌یابی و قدرت و استقامت ما در ساتیا‌گراها در این است

که هدفی نیک داشته باشیم و از وسیله‌ای نیک استفاده کنیم. اگر از روی عصبانیت، حسد یا ناآگاهی دست به عمل بزیم دیگر اهمیتی نخواهد داشت که آرمان ما تا چه حد پاک باشد، چرا که در هر حال به درستی به آن راه نخواهیم برد. توجه کنید که راهپیمایان بیرمینگهام از حریفان‌شان می‌پرسیدند: "درباره‌ی این کاری که می‌کنید چه حسی دارید؟" به عبارت دیگر، آنان به حریف‌شان گونه‌ای آگاهی اخلاقی نسبت می‌دادند و از این طریق به برانگیختگی آن آگاهی برای تأمین خیر خود حریف یاری می‌رساندند.

به‌همین منوال، واضح است که اگر به اتخاذ خشونت‌ورزی تن در دهیم، وسیله‌ای نیک را به کار نبرده‌ایم. بیایید هر دوی این رهنمودها (هدف نیک و وسیله‌ی نیک) را به نوبت طی دو بخش آتی بررسی کنیم.

هدف نیک: پروردنِ روحِ خشونت‌پرهیز

همان‌طور که در عباراتِ اعلامیه‌ی سال ۱۹۹۳ شورای مذاهبِ جهان آمده، "وحدت بنیادین خانواده‌ی بشری بر روی زمین" مورد حمایت متون مقدّس تمام سنّت‌های دینی جهان قرار دارد. [۱۲] از این رو جای تعجب ندارد که سرشناس‌ترین رهبرانِ خشونت‌پرهیز (نظیر آنگ سان سو کی، خان عبدالغفار خان، کینگ، و البته گاندی) در این راستا از اعتقاداتِ دینیِ مربوطه‌شان الهام گرفته‌اند. آنان برای تقویتِ بینش و کنشِ خشونت‌پرهیز در مواجهه با تهدیدها و خشونت، غالباً از تمریناتِ روحیِ متعلق به سنّت‌های ایمانی‌شان نیز سود جسته‌اند.

مستقل از آن که تعلقِ مذهبی داشته باشیم یا نه (کما این که امروزه اغلب نداریم)، دست‌یابی به منابعِ ژرف‌تر خشونت‌پرهیزی تا حدودی نیاز به تصورِ ضمنیِ این امر دارد که همه‌ی ما "در قالبِ سرنوشتی مشترک به یکدیگر گره خورده‌ایم." (این تعبیر را کینگ زمانی که در بیرمینگهام زندانی بود به کار برد.) بایستی که درجاتی از احساس هم‌داستانی میان ما حتی با حریفان‌مان وجود داشته باشد؛ میزانی از اطمینان که آنان نیز توانایی دست‌یابی به کمال را دارند، صرف‌نظر از آن که حالتِ روحیِ کنونی‌شان تا چه حدّ خصومت‌آمیز باشد. باید دریابیم که ما قابلیت‌ها و منابعی درونی داریم که اتکا به سلاح، ثروت و عدّه‌ی زیاد را غیر ضروری می‌سازد. باید دریابیم که طرحی معنادار از هستی در

میان است که در قالب آن می‌توان هر مشکلی را حل کرد بدون آن که کسی آسیب چندانی ببیند.

مشکل ما با "شخص" نیست

لازمه‌ی بازی یا تعامل با حاصل جمع صفر چنین است: برای آن که من بپریم، شما باید ببازید. پیش‌تر درباره‌ی متن "راهی به بیرون از آن جا که راهی نیست" صحبت کردیم. از منظری خشونت‌پرهیز آن‌چنان که در متن مذکور آمده، ما دیگر هیچ مناقشه‌ای را به منزله‌ی یک تعامل با حاصل جمع صفر (برد - باخت) نمی‌نگریم. صورت‌بندی مسأله در این نوع نگرش، در قالب "من علیه شما" نیست بلکه "من و شما با هم علیه مشکل" است. راهی وجود دارد که هر دوی ما می‌توانیم از آن بهره‌مند شویم و حتی طی آن رشد کنیم. قابلیت تبدیل مشاجره به هم‌اندیشی برای حل مسأله، تبدیل منازعه به تجربه‌ای از یادگیری و دست‌آخِر، تبدیل حس بیگانگی به گونه‌ای آگاهی از یگانگی، همه‌ی گروه‌ها را منتفع می‌سازد و گرایش قوی به سوی یافتن راه‌حل‌های خلاقانه در همگان پدید می‌آورد. از همین بابت است که کنش‌گر خشونت‌پرهیز سعی بر آن دارد که هرگز چشم‌انداز توافقی و آشتی محتمل را از دست ندهد و برای او بسیار مهم است که "خصومت را از میان بردارد، نه خصم را." [۱۳] جهت‌گیری ما بایستی علیه "معضل" باشد و نه هرگز علیه "شخص".

پروردن چنین مقصودی همیشه آسان نیست، اما طریق فوق‌العاده مؤثری برای عملی کردن آن وجود دارد: باید تلاش کنیم که هرگز نه

کسی را تحقیر کنیم و نه تحقیر را بپذیریم؛ چرا که این امر برای همگان خسارت‌بار است. برای هر کس به‌غایت دشوار است که با سرافکنندگی یا خفت‌زندگی کند. کسی که ما را با خشونت تهدید می‌کند، از این بابت تکانه‌ای کوچک اما قابل ملاحظه از شرم و ننگ احساس می‌کند که حتی ممکن است به‌صورت ناخودآگاه رخ دهد. از این‌رو، هنگامی که ما تغییر زمینه‌ی تعامل به سوی خشونت‌پرهیزی را در میان می‌گذاریم، به هم‌وردمان راهی برای برون‌رفت از آن وضعیت ارائه می‌دهیم. من اذعان به چنین مقصودی را در قالب یکی از بهترین اصطلاحاتی که معادل با خشونت‌پرهیزی در هر زبانی شناخته‌ام، در این عبارت از زبان فیلیپینی یافته‌ام: *alay dangal* به معنی "پیشنهاد کرامت". این اصطلاح نخستین بار طی انقلاب ۱۹۸۶ فیلیپین (مشهور به انقلاب قدرت مردم) به کار گرفته شد.

از همین منوال، پیامبر اسلام زمانی به پیروانش گفت که آنان بایستی همگان را یاری دهند و این حتی شامل ستمگران نیز می‌شود. وقتی پیروان از او پرسیدند که چگونه ممکن است کسی بتواند به یک ستمگر کمک کند، پاسخ داد "با بازداشتن او از ستمگری‌اش." [۱۴] این رهنمودی فوق‌العاده سودمند برای ما فراهم می‌سازد تا آن را در خط مقدم افکارمان بنشانیم: هر قدر بیش‌تر انسانیت حریف‌تان را مورد ملاحظه قرار دهید، به‌گونه‌ای ثمربخش‌تر می‌توانید با ظلم او بستیزید.

خوش‌بختانه ما در ساتیاگراها در الزام‌گزینش بین پای‌بندی به اصول اخلاقی و یا اقدام بر اساس مصالح استراتژیک قرار نمی‌گیریم. در این آموزه، وسیله‌ی درست و پاک (نظیر خشونت‌پرهیزی) در بلندمدت به تأمین هدف درست و پاک (نظیر عدالت) می‌انجامد. این حقیقتاً جنبه‌ای

بصیرت‌بخش و درس‌آموز از خشونت‌پرهیزی را مطرح می‌کند. برخلاف آنچه که مثلاً در یک کارزار نظامی مشاهده می‌شود، منابع اصلی مورد استفاده‌ی خشونت‌پرهیزی محدود نیست. وقتی من شما را مورد احترام و توجه قرار می‌دهم، چیزی را از کف نمی‌دهم یا از موجودی خودم چیزی کم نمی‌شود. اما در سمت مقابل، خشونت ما را بر چیزهایی مادی متمرکز می‌کند که کمیاب و ناپایدارند. این تمرکز موجب ایجاد رقابت‌جویی و بی‌مناکی [از کمبود] می‌شود.

قصد ما بر جدا کردن شخص از مُعَضَّل و حفظ کرامت "دیگری" همراه با حفظ کرامت خودمان، در آن واحد هم روش و هم هدف ساتیا‌گراها است. همان‌طور که گاندی گفته است، "عدم‌همکاری واقعی، عدم‌همکاری با تباه‌کاری است، نه با تباه‌کار." او این تمایز بین بدی (عمل) و بدکار (شخص) را حتی در مواجهه با سخت‌ترین آزمایشی که خشونت‌پرهیزی می‌توانست در معرض آن قرار گیرد از دست نداد. این سخت‌ترین آزمایش همانا دفاع از کشور در برابر تهاجم تمام‌عیار یک دشمن قاطع بود. هند در ۱۹۴۲ در هراس از تهاجم ارتش ژاپن به سر می‌برد. در آن زمان، دستان هند هنوز توسط استعمار بریتانیا بسته بود [و هند امکان تصمیم‌گیری مستقل نداشت]. گاندی در چنین موقعیتی خاطر نشان کرد که مقاومت خشونت‌پرهیز چگونه می‌تواند به اجرا گذاشته شود:

"اگر ما یک کشور مستقل بودیم، می‌توانستیم برای بازداشتن ژاپنی‌ها از اشغال کشور کارها را به شیوه‌ی خشونت‌پرهیزانه ترتیب دهیم. مقاومت خشونت‌پرهیز آن‌چنان که هست را می‌شد از همان لحظه که ژاپنی‌ها سربازهاشان را پیاده کنند آغاز کرد؛ بدین ترتیب که مقاومت‌کنندگان

خشونت‌پرهیز می‌بایست از هر گونه مساعدت و همکاری با آنان امتناع کنند، حتی در حدّ فراهم کردن آب. چرا که آنان هیچ وظیفه‌ای در این باره ندارند که به کسی برای غارتِ کشورشان کمک کنند. اما اگر یک ژاپنی راهش را گم کرد و در حالِ مرگ از تشنگی بود و به عنوانِ یک انسان درخواستِ کمک کرد، یک مقاومت‌کننده‌ی خشونت‌پرهیز که نباید هیچ‌کس را به عنوانِ دشمنِ خویش بیانگارد، بایستی به آن تشنه آب بدهد. فرض کنید ژاپنی‌ها مقاومت‌کنندگان را وادار کنند که به آنان آب بدهند؛ در این صورت مقاومت‌کنندگان باید در جریانِ عملِ مقاومت جان دهند [ولی تن به همکاری با آنان ندهند]. [۱۵]

این پندارِ جسورانه زمانی که ارتش شوروی برای سرکوب اصلاحات در ۱۹۶۸ به چکسلواکی یورش برد جامه‌ی واقعیت بر تن کرد. چاره‌جویانِ چک می‌دانستند که مقاومتِ مسلحانه کار عبثی خواهد بود. در عین حال، آنان مقررات منع رفت‌وآمد را شجاعانه نقض و از تمام انواع فرامینِ دیگر نیز سرپیچی کردند؛ اما با سربازانِ شوروی دوستانه رفتار کردند و تلاش کردند آنان را به عنوانِ اعضای جامعه‌ی انسانی ببینند و خشم علیه آنان را به وجودِ خود راه ندهند. نتیجه‌ی این واکنش غیرمنتظره چنان بود که سه لشکرِ پیمان ورشو با سربازانی بالغ بر نیم میلیون نفر تا ۸ ماه قادر نبودند کنترل کشور را به دست گیرند. افزون بر شجاعت و شوخ‌طبعی شهروندانِ چک، آنچه تا حد زیادی سبب موفقیتِ آنان در مواجهه با سختی‌های طاقت‌فرسا شد مهارتِ آنان در جدا کردنِ آدم‌ها از اعمال یا همان جدا دانستنِ فرد بدکار از بدکاری بود. ما امروزه این راهبرد را دفاع شهروندمحور می‌نامیم که همراه با صلح‌بانی غیرمسلحانه‌ی مدنی، معادلی جایگزین و خشونت‌پرهیزانه برای

دفاع نظامی را شکل می‌دهد.

تمام خشونت‌ها در اثر ناکامی یا امتناع از شناسایی دیگری به عنوان انسان تمام‌وکمال آغاز می‌شوند. از این‌رو، دستیابی ریشه‌دارتر به خشونت‌پرهیزی بایستی بیدارسازی مجدد انسانیت حریف را شامل شود. اگرچه به‌یاد داشتن این امر دشوار است، اما حتی یک شکنجه‌گر هم یک آدم است؛ آدمی که به‌واسطه‌ی جهل و بی‌عاطفگی تصور می‌کند درست است که دیگران را شکنجه دهد، اما هنوز جایی در اعماق وجود او، آدمیتی نهفته است. بنابراین حتی کسی تا این حدّ تهی شده از صفات انسانی که حاضر به انجام چنان اعمالی است، تمایلی نهفته دارد که صفات انسانی از دست رفته را بازیابد. زمانی که تشخّص انسانی "دیگری" را در نظر می‌داریم، به این میل باطنی او دست می‌یازیم. این همان دلیلی است که موجب می‌شود مقاومتِ خشونت‌پرهیز حتی قادر به غلبه بر حریفانی گردد که تا بُن دندان مسلّح و در خشونت‌ورزی قاطع‌اند. [۱۶] کم‌ترین دستاورد خشونت‌پرهیزی آن است که ما را در برابر اثرات مخربِ در دل داشتنِ خشم و تهی شدن از صفات انسانی حفظ می‌کند. بیاپید فراموش نکنیم که رهایی فردی خود ما از خشم، ترس و امثال این‌ها در اثر ممارست‌های خشونت‌پرهیزانه، دستاورد کوچکی نیست.

یک رکن مهم از قصد ما بر این که [حتی] با یک مهاجم به عنوان یک انسان رفتار کنیم، اجتناب از برچسب‌زنی به اوست. برچسب‌زنی موجب شخصیت‌زدایی می‌شود. از آن‌جایی که همه‌ی ما در برابر کشتن یکدیگر دچار احساس انزجار طبیعی روان‌شناختی می‌شویم، سربازان برای غلبه بر این احساس، غالباً از برچسب‌زنی استفاده می‌کنند [که

موجبِ شخصیت‌زدایی از سوژه‌ی انسانی می‌شود و خشونت نسبت به او را تسهیل می‌کند. [کسی که حقیقتاً خشونت‌پرهیز باشد، هرگز کسی دیگر را شخصیت‌زدایی، تحقیر یا انسائیت‌زدایی نمی‌کند، حتی - و خصوصاً - در زمانِ اجرای مقاومتِ خشونت‌پرهیز. کینگ زمانی درباره‌ی بی‌عدالتی چنین گفت که بی‌عدالتی در هر جا، تهدیدی برای عدالت در همه‌جا است. ساختارِ این تعبیرِ کینگ را می‌توانیم به همان صورت درباره‌ی کرامت‌مان نیز به کار گیریم: تحقیرِ هرکسی، تحقیرِ همگان است. آبراهام لینکلن زمانی گفت: "بهترین راه برای از بین بردنِ یک دشمن این است که او را دوستِ خود سازیم." اگر بخواهیم که حتی از آن مرحله‌ی قبلی [یعنی صرفِ احتراز از تحقیر] هم پیش‌تر برویم، حقیقتاً بایستی آن‌چنان که از سخن لینکلن دریافته می‌شود به تلاشِ فعّالانه برای برقراری روابطِ دوستانه و آشتی [حتی با دشمنان] پردازیم.

۵ تمرینِ مقدماتی برای پرورشِ زیستِ بی‌خشونت

تلاش برای آن‌که بدکاران "از خودشان" خجالت بکشند خطاست. به جای آن باید تلاش کرد که بدکاران "به‌خاطرِ آن‌چه انجام می‌دهند" خجالت‌زده شوند. خجالت‌زده کردنِ بدکاران به‌طریقه‌ای نادرست (به‌خاطرِ آن‌چه که هستند و نه به‌خاطرِ آن‌چه که انجام می‌دهند) می‌تواند وسوسه‌ای بسیار قدرتمند باشد. لحاظ کردنِ کرامت برای چنین کسانی و در نظر داشتنِ این که آنان نیز به عنوانِ انسان نظرگاهی دارند، خودبه‌خود پدید نمی‌آید، اما البته چنین نگرشی را می‌توان پرورش داد. در این‌جا برخی بخش‌های یک برنامه‌ی آموزشِ خشونت‌پرهیزی

را ارائه می‌کنیم. از طریق این برنامه می‌توانیم خودمان را افرادی توانمند سازیم و اهداف و نیات درست را در خود پرورش دهیم. [۱۷]

۱- از محصولات شبکه‌ها و رسانه‌های اصلی اجتناب کنید. امروزه رسانه‌های عمومی از خشونت اشباع‌اند؛ هم‌چنین، از آن‌ها شمایلی پستی اشباع‌اند که خشونت تلویحاً از انسانیت ارائه می‌دهد. البته ما ممکن است به این امر واقف شده باشیم یا نشده باشیم (چراکه این روند به تدریج رشد یافته است). مطالعات بسیاری نشان داده‌اند که این تصویرپردازی‌های پرخشونت به صورتی ناخودآگاه در اذهان ما می‌نشیند (حتی اگر به صورت آگاهانه مخالف آن‌ها باشیم) و ما را به وضوح خشونت‌ورزتر و پرخاش‌جوتر می‌کنند. بهنجارسازی رسانه‌ها خود نیازمند کارزاری عظیم است. خوش‌بختانه امروزه رسانه‌های بدیلی وجود دارند که می‌توانیم از طریق آن‌ها به اخبار و سرگرمی‌های مد نظرمان دست پیدا کنیم (برخی از آن‌ها در انتهای این کتابچه فهرست شده‌اند). از خلال محتوای چنین رسانه‌هایی کم‌تر احتمال خواهد داشت که دنیا را به عنوان مکانی مملو از خشونت و خود را ناتوان از تغییر دادن آن ببینیم. مطمئناً می‌توانیم قرارگیری‌مان در معرض رسانه‌های عمومی تجاری که وابسته‌ی شرکت‌های بزرگ و منافع ساختار قدرت هستند را کاهش دهیم و حتی آن را به صفر برسانیم.

۲- درباره‌ی خشونت‌پرهیزی بیاموزید. وقتی از چنان رسانه‌هایی که ذکرشان رفت اجتناب می‌کنیم، فضایی خالی بر جای می‌ماند. هیچ چیز نمی‌تواند بهتر از درک و شناخت بیشتر درباره‌ی خشونت‌پرهیزی، این

خلاً را پُر کند. همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، خشونت‌پرهیزی صرفاً یک تکنیک نیست بلکه گونه‌ای جهان‌بینی و هم‌چنین فرهنگی تمام‌وکمال را در قالبِ خویش بروز می‌دهد. یادگیری‌های ساده و معمولی برای تشخیص و دیدنِ وقایعِ بی‌خشونتی که اطراف‌مان رخ می‌دهند کاملاً سودمندند. آموزشِ منظم‌تر نظیر خواندنِ کتاب‌هایی مثل همین کتاب یا کتاب‌های دیگری که در کتاب‌شناسیِ انتهایی‌مان فهرست کرده‌ایم، جنبه‌ی دیگری به سودمندی می‌افزاید. شیوه‌ای نهایی و قدرتمند که از طریقِ آن می‌توان به فرهنگِ خشونت‌پرهیزی دست یافت، تمرینِ آن با مراقبت و توجهِ مستمرّ است.

۳- به تمریناتِ روحی بپردازید (البته اگر تاکنون به آن نمی‌پرداخته‌اید). مراقبه، فی‌نفسه و بدونِ لزومِ پیوند با مذهبی معین، بی‌اندازه مفید است؛ چه برای فردِ خشونت‌پرهیز و چه برای هر کسِ دیگر. [۱۸] مراقبه بر انسانی‌تر شدنِ دریافت‌های ما تأثیرِ بزرگی می‌گذارد زیرا ما را در تماس با ریشه‌دارترین بخش‌های انسانیتِ خودمان قرار می‌دهد که در عینِ حال، انسانیتِ دیگران نیز هست. همه‌ی ما نیاز به گونه‌ای از انتظامِ فردی داریم، خواه از طریقِ آدابِ مرسومِ مذهبی باشد یا غیرِ آن. امروزه بسیاری از کنش‌گرانِ خشونت‌پرهیز از طریقِ روش‌هایی نظیر مراقبه، نیایش یا انواعِ دیگری از تمریناتِ روحی به بصیرت و قابلیت‌های درونی‌شان دسترسی یافته‌اند.

۴- رابطه‌ی فردی- انسانیِ قوی‌تری با دیگران ایجاد کنید. در طیِ تعاملاتِ روزانه‌تان، توجهِ بی‌کم‌وکاستِ خود را معطوفِ آدم‌ها کنید.

زحمت صحبتی با مأمورِ باجه‌ی وصولِ عوارض را به خودتان بدهید (البته اگر صفِ طویلی از ماشین‌ها پشتِ سرتان معطل نباشند)؛ به جای ارسال پیغامِ نوشتاری و پیامک به اشخاص، به آن‌ها تلفن کنید؛ یا حتی بهتر از آن، بروید و با آن‌ها چای بنوشید. به جای این‌که تکنولوژی را برای فاصله انداختن بین خودتان و سایرین به کار گیرید، از آن برای پیوند و معاشرت با آدم‌ها استفاده کنید. این عاداتِ به‌ظاهر کوچک می‌توانند حس و حالِ زندگی‌ها مان را تغییر دهند و در پروراندنِ شفقت و دیدنِ انسانیت در دیگران یاری‌مان دهند، همان‌طور که البته می‌توانند آن‌دیگران را نیز در همین راستا یاری دهند.

۵- پروژه‌های را تعیین کنید و [در آن] فعال شوید. نقشِ منحصر به فردِ شما چیست؟ جهان در کجا بیش از هر جای دیگر به شما نیازمند است؟ چه طرح‌هایی را قادر به ایجادِ تغییری اساسی در نظامِ کنونی‌مان می‌بینید که در عین حال حیاتی و شدنی باشند؟ مطالعاتِ بسیاری نشان داده‌اند که آن‌هایی که فعال‌اند، خوش‌بین‌ترند و برعکس. ما از طریقِ آن‌چه که انجام می‌دهیم بسیار بر خود اثر می‌گذاریم. این اثرگذاری احتمالاً به همان اندازه یا بیش از آن چیزی است که از طریقِ نحوه‌ی بیانِ دلیلِ انجامِ آن کارها صورت می‌پذیرد.

این گام‌ها کمک می‌کنند تا برای زیستنِ بی‌خشونت مهیا شویم. گام‌های ۱ تا ۴ حتی بدونِ گام ۵ در دنیا تغییر ایجاد می‌کنند زیرا چگونه زیستنِ ما بر جهانِ اطرافِ ما اثر می‌گذارد حتی اگر هیچ کار دیگری انجام ندهیم. اما البته که ما کارهای دیگری هم انجام خواهیم داد.

وسيله‌ی نیک: بدانیم که در چه مرحله‌ای قرار داریم

وقتی از تیچ نهات هانج^۱، مدرّس بودایی مشهور ویتنامی خواستند درباره‌ی مفهوم "بودیسم متعهد"^۲ خود توضیح دهد پاسخ داد، "بودیسم متعهد فقط همان بودیسم است." [۱۹] امروزه شما نمی‌توانید به ارزش‌های معناوی وفادار بمانید مگر آن‌که فعّالانه برای ظهور آن ارزش‌ها در جهان غیر صلح‌جوی مان تلاش کنید. ارزش‌ها فی‌نفسه عاملِ رانشِ مناسبی برای حرکت در جهت درست هستند و خوب است که این را به یاد داشته باشیم. با این وجود، ما نیاز به هدایتِ عملیاتِ بعدی مان داریم؛ هم‌چون خلبانِ ماهری که تهدیداتِ منطقه‌ی نبرد را می‌شناسد و بلد است که چگونه قدرتِ خشونت‌پرهیزی را برای مواجهه با آن‌ها تدارک ببیند.

ما چه وقت باید از خشونت‌پرهیزی استفاده کنیم و در چه قالب‌هایی؟ این سؤالی است که باید در مرحله‌ی بعد به آن بپردازیم.

مقاومتِ خشونت‌پرهیز تا چه شدتی کافی است؟

منازعات اگر چاره‌اندیشی نشوند، بالامی‌گیرند و اگر بدونِ رسیدگی

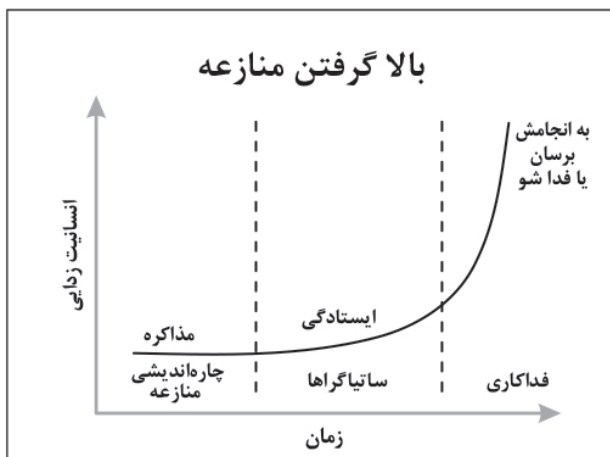
1. Thich Nhat Hanh

2. Engaged Buddhism

رها شوند ممکن است به‌سرعت از کنترل خارج شوند. از منظرِ خشونت‌پرهیزی، شدتِ یک منازعه لزوماً از روی تعدادِ اسلحه‌ها یا تعدادِ اشخاصِ درگیر در آن قضاوت نمی‌شود؛ مسأله در درجه‌ی اول، آن است که تحقیر و "انسانیت‌زدایی" تا چه درجه‌ای رخ داده است (یعنی همان سنجه‌ای که در مرافعه بین عُشاق به‌کار می‌رود، در مرافعه‌ی بین کشورها هم به‌کار می‌رود). اگر کسی دیگر به شما گوش نمی‌دهد، بد و بی‌راه نثارتان می‌کند یا به شما آنگ می‌زند، احتمالاً دیگر برای ارائه‌ی عرضِ حال^۱ خیلی دیر شده است.

از لحاظ مهارتِ پاسخ به منازعه، می‌توانیم این بالاگرفتنِ منازعه را به‌سادگی در ۳ مرحله ببینیم که هر یک مستلزمِ مجموعه پاسخ‌های متمایزی است. بیایید این ۳ مرحله را این‌چنین بنامیم: ۱-چاره‌اندیشیِ منازعه ۲-ساتیاگراها (ایستادگیِ فعال و بی‌خشونت) ۳-فداکاریِ نهایی (که خوش‌بختانه نادر است ولی ذکرش به این درد می‌خورد که بدانیم وجود دارد.) (تصویر را ببینید)

۳ مرحله‌ی بالا گرفتن منازعه



مرحله‌ی ۱: چاره‌اندیشی منازعه.^۱ بسیار خوب است که پاسخ به هر منازعه‌ای در همان اوایل منازعه شکل بگیرد، زمانی که هنوز انسانیت‌زدایی فاحش در فضای درگیری پدید نیامده است. در این مرحله، اختلافات با استفاده از روش‌های شناخته‌شده‌ی چاره‌اندیشی منازعه‌ها یا ارتباط‌بی‌خشونت قابل حل هستند. اگر شکایتی را طرح کنید، طرف مقابل دست‌کم به شما گوش می‌دهد؛ ممکن است از شما خوشش نیاید اما هنوز به این امر توجه دارد که شما آدم هستید. روش‌هایی که در مرحله‌ی ۱ (و گاهی با پادرمیانی طرف ثالث) به کار می‌آیند، نظیر مذاکره، میانجی‌گری و حکمیت، نسبتاً شناخته شده‌اند و نیازی به شرح بیش‌تر در این جا ندارند.

مرحله‌ی ۲: ساتیاگراها. با این وجود، همان‌طور که همه می‌دانیم منازعه‌ها همیشه تا این حد قابل مدیریت نیستند. مواقعی هست که (در عمل، تقریباً در اغلب موارد) کسانی که بایستی متقاعدشان کنیم، دلیل و منطق توی کله‌شان نمی‌رود. این همان موقعیتی است که ساتیاگراها ارزش و قابلیت خود را نشان می‌دهد. این غالباً به معنای آن است که برای بیدار کردن دیگران، به جای آن‌که آنان را رنج دهیم، داوطلب پذیرش و روا داشتن رنج بر خویشتن شویم. همان‌طور که گاندی خاطر نشان کرده است، "چیزهایی که برای آدم‌ها اهمیت اساسی دارند توسط منطق خشک و خالی به دست نمی‌آیند بلکه بایستی از طریق به جان خریدن رنج کسب شوند ... اگر می‌خواهید چیزی حقیقتاً مهم را محقق کنید نباید فقط منطق را اقناع کنید، بایستی قلب‌ها را نیز تکان دهید." [۲۰]

گاندی به‌واقع این را "قانون تحمل رنج" ^۱ می‌خواند. تحمل رنج بخشی حیاتی از متقاعدسازی بی‌خشونت در منازعاتی است که خطرترند، خواه این تحمل رنج از نوع مقاومت در برابر خشونت فیزیکی باشد یا چشم‌پوشی از لوازم رفاه و آسایش یا چیزهایی دیگر از این دست.

مرحله‌ی ۳: فداکاری نهایی. ^۲ مرحله‌ی ۳ در واقع دنباله‌ای از مرحله‌ی ۲ است، اما در این جا قضیه به جدیت مرگ و زندگی رسیده است. این در پی آن رخ می‌دهد که ما در مرحله‌ی ۲ تکنیک‌های معمول

1. law of suffering

2. The Ultimate Sacrifice

ساتیاگراها از قبیلِ اعتصابات، بی‌اعتنایی به دستورات، نافرمانی مدنی و نظایر آن را آزموده‌ایم اما "شریک گفت و شنود" یا حریفِ ما دست‌کم به‌طرزی مشهود واکنشی نشان نمی‌دهد. با این وجود، ما هنوز در خط سیرِ خشونت‌پرهیزِ خود، "بی‌چاره نمانده‌ایم. اگر ما نخواهیم حق‌کشی را بپذیریم، می‌توانیم زندگی‌هایمان را برای علاج‌کردنِ آن به خطر بیاندازیم. من این کلمات را به‌دقت انتخاب کرده‌ام. هیچ فداشدنی نمی‌تواند یک حریفِ لجوج و خودرأی را به اندازه‌ی رغبت به پذیرش خطرِ فداشدن تکان دهد. محضِ نمونه، قضیه در لحظه‌ی "به انجامش برسان یا فداشو"^۱ در مرحله‌ی نهاییِ مبارزاتِ استقلالِ هند همین بود و مؤثر هم واقع شد.

خوب است این‌جا دو نکته را به خاطر بسپاریم. اول، خشونت‌پرهیزی در کل بسیار ایمن‌تر از خشونت‌ورزی است. به عنوان مثال، به‌واقع هیچ‌کس در کنشِ صلح‌بانیِ مدنی غیرمسلحانه کشته نشده است در حالی‌که میلیون‌ها نفر طی جنگ یا درگیری‌های مسلحانه‌ی "متعارف"^۲ کشته شده‌اند. دوم، اگر ما از آن بابت به خشونت‌پرهیزی مبادرت ورزیم که ایمن‌تر است، مثل آن است که بخشی از قدرت‌ش را از آن سلب کرده باشیم. قدرتِ تام و تمامِ خشونت‌پرهیزی زمانی حاصل می‌شود که به‌سببِ اعتقاد به درستی‌اش و بدونِ حساب و کتاب کردنِ درباره‌ی هزینه‌ی آن انجامش دهیم.

بی‌تردید همان‌طور که منحنیِ بالاگرفتنِ منازعات در تصویر بیان

1. do-or-die moment

2. normal

می‌دارد، هرچه که سریع‌تر درباره‌ی یک منازعه وارد عمل شویم، طی چاره‌اندیشی برای حلّ آن گزینه‌های بیش‌تری خواهیم داشت و مکافات کم‌تری خواهیم کشید. اما ما همیشه امکان چنین انتخابی را نداریم. خشونت در رسانه‌ها (دست‌کم در جهان صنعتی) فراوان است و به تناسب آن، تصوّر ما از ظرفیت بالقوه‌ی انسانی چنان ضعیف است که منازعات می‌توانند به سرعت از مهار خارج شوند. بنابراین با مواردی مواجه خواهیم شد که نیاز به شجاعانه‌ترین واکنش‌ها دارند؛ و ما نمی‌توانیم از پس عواقب نادیده گرفتن چنین مواردی ب‌آییم.

وقتی هیچ چیز دیگری مؤثر واقع نمی‌شود

وقتی حریف تا آن حدّ بی‌اعتنا و بیگانه از موقعیت شده باشد که حتی اجرای درست‌سایتی‌گراها نتواند وجدان او را (دست‌کم آن قدر که کمی قابل توجه باشد) بیدار کند، و از سوی دیگر، تباہ‌کاری‌ها همچنان قابل تحمّل نباشند، کنش‌گران خشونت‌پرهیز (که آنان را سایتی‌گراهی^۱ می‌خوانند) غالباً مصمّم می‌شوند که خطر فداکاری نهایی را بپذیرند. در اجرای چنان تصمیمی، آنان دست به استفاده از حدّ نهایی قدرت نهفته در نیروی روح می‌برند و در اغلب مواقع (اگرچه نه همیشه) زنده می‌مانند تا قصّه‌ی آن را تعریف کنند.

دوست من - دیوید هارتسوگ - در حال حاضر یک فعال شناخته‌شده‌ی عرصه‌ی صلح است. زمانی را در نظر بگیرید که او یک نوجوان ۱۵ ساله‌ی سفیدپوست بود و در تحصّن ناهارخوری‌ها در ویرجینیا به‌منظور

شکستنِ تبعیضِ نژادی، پشتِ پیشخان نشسته بود. بعد از گذشتِ یک روز و نیم بدونِ سروِ غذا، ناگهان مرد سفیدپوستی که خونش به جوش آمده بود چارپایه‌ی او را کشید، چاقوی بزرگی را روی سینه‌ی او گذاشت و تهدیدکنان بر سرش فریاد کشید که: "حُب، آقای عاشقِ کاکاسیاه، یک دقیقه وقت داری گورت رو گم کنی قبل از این که اینو تو قلبت فرو کنم." دیوید آرامش خود را حفظ کرد (او ساعت‌هایی متمادی بود که داشت نیایشِ ربّانی را نزد خود زمزمه می‌کرد). با وجود نفرتی که از نگاه آن مرد می‌بارید، سعی کرد به چشمان او نگاه کند و در همان حال گفت: "برادر، آن‌چه را که فکر می‌کنی باید انجام دهی، انجام بده؛ من هم سعی می‌کنم جدای از هرآن‌چه کنی، دوست داشته باشم." بعد از لحظاتی چند، چاقو شروع به لرزیدن کرد. سپس آن مرد دستش را به آرامی پایین آورد و از ناهارخوری بیرون رفت. بعضی از شاهدان متوجه شدند که هنگام خروج، اشک در چشمانش حلقه زده بود.

به یاد داشته باشید میلیون‌ها سربازی که به جبهه‌های نبرد می‌روند کاملاً آماده‌اند که جان‌شان را به خطر بیاندازند، آن‌هم به خاطر دلایلی مشکوک و غیرقابل اعتماد. آیا ما [با دلایلی انسانی و بدون انگیزه‌ی آسیب رسانی به هیچ‌کس دیگر] نباید دست‌کم تا این اندازه آماده باشیم؟ شجاعتِ ما از توانِ ایجاد تغییری بسیار بیش از نیروهای مسلح برخوردار است. این از آن‌جا ناشی می‌شود که شخصی بی‌سلاح حاضر می‌شود خود را در معرض خطرِ آسیب قرار دهد، اما به کسی دیگر آسیب وارد نکند. این را بعضاً "قدرتِ پذیرشِ آسیب" می‌خوانند.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در قیاس با نبردهای مسلحانه، افرادِ به‌مراتب کم‌تری طیِ عملیاتِ فَعَالِ خشونت‌پرهیزانه کشته می‌شوند. با این وجود، ما نمی‌توانیم در منازعاتِ شدید، به‌طور کُلّی از این خطر اجتناب کنیم. این دلیلِ بسیار خوبی است برای آن‌که خشونت‌پرهیزی را در همان مراحلِ ابتدایی‌ترِ منازعه به کار بگیریم، البته اگر چنین چیزی اصلاً مقدور باشد!

● بخش چهارم

به کارگیری نیروی خشونت پرهیز

شیوه‌های خلاقانه‌ی بی‌شماری برای به‌کار گرفتن نیروی خشونت‌پرهیز وجود دارد. همه‌ی این شیوه‌ها ریشه در این اصل دارند که: ما نباید به زیان به‌روزی حقیقی هیچ‌کس اقدامی کنیم و اصلاً نیازی هم به چنین کاری نداریم. نیازهای حقیقی ما، [این "ما" شامل حریف هم می‌شود] هرگز با یکدیگر در تعارض نیستند. با این وجود، برخی شیوه‌ها که در این راستا بهترین کاربری را دارند ممکن است بدیهی به نظر نیایند. به عنوان مثال، فهمیده‌ایم که وسیله‌ی درست همواره بایستی متناسب و به فراخور احوال باشد؛ یعنی ما باید در هم‌آوردی با خشونت، نیروی خشونت‌پرهیز هم‌ترازی را رویاروی آن قرار دهیم که درخور موقعیت باشد. وسیله‌ی درست، هنر مصالحه را نیز شامل می‌شود. این هنر مستلزم درک آن است که کدام اصول قابل مذاکره‌اند و کدام غیرقابل مذاکره‌اند. نهایتاً، باید اهدافی روشن در ذهن داشته باشیم و بدانیم که چگونه قصد برآورده کردن آن‌ها را داریم. به یاد داشتن این قواعد، مآلاً کمک می‌کند تا اطمینان حاصل کنیم که جنبش خشونت‌پرهیزمان را از همان خشت اول راست پی نهاده و آن را به‌درستی ساخته و بالا آورده‌ایم.

اصل رعایت تناسب^۱

نیروی اجتماعی خشونت‌پرهیزی بایستی به تناسب میزان تخصصی که با آن مواجه است اعمال شود. از این‌رو، برای آن‌که از تمام مزایای قدرت "وسیله‌ی درست" برخوردار شویم، نیاز داریم که بدانیم در کدام یک از آن ۳ مرحله از یک منازعه‌ی معین قرار داریم. واکنش بیش از حد در مرحله‌ی آغازین یک منازعه، مثلاً اعتصاب غذا کردن (که یکی از شدیدترین اقدامات در ساتیاگراها است) پیش از آن که به حریف مان فرصتی برای اقناع بدهیم، می‌تواند پاسخی ناکارآمد باشد؛ به همان اندازه که عکس این امر می‌تواند چنان باشد، مثلاً ادامه دادن اعتراضات وقتی قضیه از نقطه‌ای که اعتراضات می‌توانستند اثر مطلوب بگذارند گذشته باشد.

این که منازعه‌ها می‌توانند شدت بگیرند تجربه‌ای بسیار فراگیر و متعارف شده است. اما بخش دیگری از قضیه که اغلب تشخیص نمی‌دهیم آن است که خشونت‌پرهیزی هم می‌تواند شدت بگیرد. همان‌طور که کینگ در سخنرانی خود در باب صلح در کریسمس ۱۹۶۷ گفت: [خطاب به حریفان] "در مواجهه با توانایی شما در تحمیل رنج، ما از طریق توانایی مان در تحمیل رنج است که با شما برابری خواهیم کرد." اندازه‌ی نیروی روح باید با اندازه‌ی نیروی تهدید (یا همان انسانیت‌زدایی) هم‌خوان باشد. به عنوان نمونه، در آستانه‌ی مه‌کشدن دولت‌های ائتلاف‌گر برای شروع جنگ عراق در مارس ۲۰۰۳، میلیون‌ها تن از مردم سراسر جهان در اعتراض شدید به این امر به خیابان‌ها

1. proportionality

ریختند. وقتی رییس‌جمهور جورج دبلیو. بوش با بی‌قیدی معترضان را "گروه جلب توجه کننده" نامید و کنارشان گذاشت، در عمل نشان داد که تضاد به مرحله‌ی ۲ رسیده است: [یعنی] موقع اجرای ساتیاگراها است. قضیه این نیست که اعتراضات، دادخواست‌ها و طومارها خطا بوده باشند. ما مطمئناً بایستی گفتگوهای مبتنی بر حُسن‌نیت را در پیش بگیریم، حتی اگر شک داشته باشیم که حریف‌مان به آن پاسخ خواهد داد. این امر مشروعیتِ کارزار ما را بیش‌تر می‌کند، و اگر زمانی لازم بشود، ما را در موقعیتِ قوی‌تری برای مقاومت قرار می‌دهد؛ در عین این که [برخلافِ انسانیت‌زدایی ناشی از عملکردِ خطای حریف]، به مقادیری از انسانی‌سازیِ مجدد^۱ میدان می‌دهد که حاصلِ آن در بلندمدت مشخص می‌شود. اما با وجودِ همه‌ی این‌ها، وقتی روشن است که حریف‌مان گوشش بدهکار نیست، باید برای اتخاذ اقداماتی قاطع نیز آماده باشیم.

هنر مصالحه^۲

در هر کاری، از راه‌اندازیِ یک کسب‌وکار گرفته تا برنامه‌ریزی برای اقتصادِ یک کشور، مهم است که بین اهداف و راهبردها تمایز قائل شویم. این امر در ساتیاگراها به‌طور ویژه‌ای تعیین‌کننده است چراکه ضمن آن، می‌خواهیم قابلیتِ مصالحه را تا حدّ ممکن حفظ کنیم. بنابراین، باید اصولِ بنیادینی را شناسایی کنیم که به هیچ دلیلی نمی‌توان آن‌ها را قربانی کرد (نظیر حقیقت، کرامتِ انسان و آزادی) و این‌ها را از

1. Rehumanization

2. Compromise

قضایایی که قابل مذاکره‌اند متمایز کنیم (نظیر این که چه کسی و جبهه و اعتبار چه کاری را نصیب خود می‌سازد). موقعی که می‌فهمیم نسبت به انجام توافق بی‌میل هستیم، اغلب بدین سبب است که گرفتار نمادها شده‌ایم؛ نمادهایی از قبیل راهپیمایی از مکانی دلخواهی به مکانی دیگر یا نوارهایی به رنگی خاص. این درگیر نمادها شدن می‌تواند موقعیتی را که در شرایطی غیر از این قابل مدیریت بود تبدیل به نبردی بر سر قدرت سازد؛ حال یا علیه حریف‌مان و یا درون مراتب خودمان.

به عنوان نمونه، در طی تظاهراتی مربوط به جنبش "اشغال" در فیلادلفیا در ۲۰۱۱، نمایندگان کلیساهای معتبر سیاه‌پوستان شهر که می‌خواستند به جنبش بپیوندند، با معترضان وارد گفتگو شدند و تنها درخواست‌شان این بود که معترضان از به‌کار بردن شعارها یا اعمال زننده‌ی خاصی در عرصه‌ی عمومی پرهیز کنند. متأسفانه معترضان از انجام این توافق امتناع کردند. آنان یک "تاکتیک" - یا در حقیقت فقط تمایلی شخصی به لعن و دشنام در عرصه‌ی عمومی - را با هدف کلی‌شان دایر بر تأمین عدالت اقتصادی خلط کردند، و مصرانه به چیزی چسبیدند که می‌بایست قابل مذاکره می‌بود، و بدین ترتیب در به‌دست آوردن متحدانی بالقوه قدرتمند برای جنبش خود شکست خوردند.

مستقل از این که طرف مقابل بخواهد چه‌طور فکر کند، ما باید پیوسته به خود یادآوری کنیم که درگیر نبردی بر سر قدرت نیستیم، بلکه در جریان یک فرآیند یادگیری هستیم که ظرفیت بهره‌مندسازی همگان را دارد. هدف نهایی ما، اگر اصلاً مقدور باشد، بازسازی روابط انسانی است. در حقیقت، منازعه‌ای در کار نیست بلکه فقط نیازهایی مشترک در کارند. مهم‌تر از همه، به‌یاد داشتن این نکته‌ی آخر به ما

کمک خواهد کرد که اولویت‌بندیِ امور را لحاظ کنیم و حواس‌مان را بر آن آرمان‌ها و اهدافی متمرکز کنیم که برای همه‌ی گروه‌ها جزء مهم‌ترین‌ها محسوب شوند.

در این باره یکی از پروژه‌های دنیلو دلچی^۱، کنش‌گر برجسته‌ی ایتالیایی را به عنوان نمونه می‌آورم. دلچی پیش‌تر در میلان معمار (آرشیکت) بود، اما از حرفه‌ی نان‌وآب‌دارش دست کشید تا به نفع فقرا در سیسیل وارد عمل شود. نخستین پروژه‌ی او، درست برخلاف تمایل مافیای سیسیلی، ساخت سدی در نزدیکی دهکده‌ی جاتو^۲ بود. علی‌رغم تمام مخالفت‌ها و چوب‌لای چرخ گذاشتن‌ها، دلچی موفق شد. وقتی یکی از اعضای مافیا او را دید و در عین‌اکراه از پذیرش تسلیم گفت که: "خُب، دنیلو، تو بردی. حالا همه‌ی آب در اختیار توست،" دلچی پاسخ داد، "نه، ما بردیم. آب متعلق به شما و خانواده‌های شما هم خواهد بود."

منطبق بر همین نگرش، گاندی سعی بر مراعات قاعده‌ای می‌کرد که آن را اصل "عدم ایجاد دردِ سر"^۳ می‌نامید. مطابق این قاعده، وقتی حریفِ شما گرفتار و پریشان^۴ است، شما [از فشار آوردن چشم‌پوشی می‌کنید و] عقب می‌کشید. هیأت حاکمه‌ی آفریقای جنوبی در ۱۹۱۳ به‌واسطه‌ی اعتصاب راه‌آهن در چنین موقعیتی بود. ارائه‌ی غیرمنتظره‌ی این ملاحظه‌ی مشترک توسط گاندی، اثر تکان‌دهنده‌ای بر روابطش با

1. Danilo Dolci

2. Jatto

3. non-embarrassment

4. preoccupied

هیأت حاکمه گذاشت، و تمایلِ او به مصالحه به این سبک احتمالاً در موفقیتِ ساتیاگراهایی راهگشا شد که برای احقاقِ حقوقِ هندیان در آن منطقه به‌مدت ۸ سال ادامه‌اش می‌داد. او که همواره از تجربه‌هایش درس می‌گرفت، تقریباً ۳۰ سال بعد وقتی بریتانیایی‌ها گرفتار جنگ جهانی دوم بودند نیز همین‌گونه رفتار کرد؛ که باز هم به اثراتِ بسیار مثبتی منجر شد.

هدفی که می‌خواهیمش به‌راستی چیست؟

گاندی تا بدان حدّ در هنرِ مصالحه استاد شد که مردمانِ خودش اغلب نگران بودند که او دارد همه‌ی آن‌چه اندوخته شده را ارزانی می‌دارد. آنان در نمی‌یافتند که تمایلِ او به واگذاریِ همه‌ی چیزهای دیگر، همان چیزی بود که به آنان کمک می‌کرد تا به مقصود اصلی‌شان (یعنی استقلالِ هند) دست یابند. نیز در نمی‌یافتند که او صرفاً داشت اهدافِ کلّی را از راهبردهای فوری جُدا می‌کرد. به عنوان مثال، او در ۱۹۲۵ از زندانی طولانی‌مدت آزاد شد، و متأسفانه فوراً دریافت که حزب او در طی دوره‌ی غیبتش دچار شکافی جدّی شده است. گروهی که با موضع او در مسأله‌ای مهم مخالف بودند حالا زمام امور را در دست داشتند. از آن‌جایی‌که آنان به روشی منصفانه برنده شده بودند، گاندی تلاشی برای سدّ کردنِ راه آنان نکرد. در عوض، او مرحله به مرحله امور را تحویل‌شان داد و تمام حواسش را متمرکز بر هدفی کرد که همگی در آن اشتراک داشتند: تلاش به‌همراهِ یکدیگر برای استقلالِ هند. بسیاری که این منطق را درک نمی‌کردند، این حرکتِ او را "تسلیم

پاتنا^۱ لقب دادند. [پاتنا، مرکز ایالت بیهار هند است.] اما این "تسلیم" تأثیر غریبی داشت که از توجه منشی او - پیاره لعل - به دور نماند: "هرقدر او خودش را بیش‌تر محو می‌کرد، آنان بیش‌تر نیازمندش می‌شدند و وزن و تأثیرگذاری‌اش در مجامع‌شان بیش‌تر می‌شد. انکارِ نفس و فداکاریِ تمام‌عیارش به او قدرتی می‌داد که هیچ جایگاه رسمی در [حزب] کنگره یا بیرون از آن نمی‌توانست بدهد." [۲۱]

ما باید این را با رخدادی در لهستانِ دهه‌ی ۱۹۸۰ مقایسه کنیم، هنگامی که جنبش همبستگی داشت ریشه می‌دواند و طرفداران بیش‌تری پیدا می‌کرد. رهبر جنبش "همبستگی"، لخ ولسا^۲، در حین امضای توافق‌نامه‌ی مهمی با حاکمیت بود که یکی از همکارانش شتابان وارد شد و به او گفت که موردِ جدیدی را به توافق اضافه کند: عفو اعتصاب‌کنندگان که در اعتراضات قبلی بازداشت شده بودند. ولسا پذیرفت که چنین شرطی را به شروط مصالحه بیفزاید، اما در پی آن، حکومت بی‌درنگ از توافق خارج شد. بدین ترتیب جنبش مردم لهستان چند سالِ سختِ دیگر به طول انجامید.

بنابراین، مسلماً توانایی ما برای مصالحه، به طرح‌ریزی و تدوین اهدافی معین و وفادار بودن به آن‌ها بستگی دارد. در انتخاب چنان هدف‌هایی، رهنمودهای ذیل بایستی به خاطر سپرده شوند:

● هدف بایستی به سعادتِ همه‌ی گروه‌ها بیافزاید و همواره مقدور

1. Patna surrender

2. Lech Walesa

است که چنین پیامدی شناسایی شود. به یاد داشته باشید که بازداشتن یک ستم‌کار از ستم‌کاری‌اش، به همان اندازه برای سعادتِ او موضوعیت دارد که برای سعادتِ خودِ ما.

● هدف هرگز نباید سطحی یا سخیف یا فقط در جهتِ تأمینِ منافعِ شخصی باشد.

● مطالبات بایستی ملموس، قابلِ پیگیری و واقع‌بینانه باشند [نه نمادین]؛ فقط در مواقعی نادر بایستی خواسته‌هایی نمادین طرح کرد.

● اضافه کردن خواسته‌هایی جدید به فهرستِ اهداف در زمانی که کارزارِ ما میزانی از کشش را پیدا کرده، اگرچه وسوسه‌انگیز است، اما این امر تعامل مان با حریف را از مذاکره به بازیِ قدرت تغییر می‌دهد. این قاعده گاهی اوقات با عنوانِ "موضوع جدید ممنوع!"^۱ خوانده می‌شود.

از همان خشتِ اول درست بنایش کنیم:
رازِ "برنامه‌ی سازنده"

هدفِ نهاییِ تمام انواعِ مقاومت‌های خشونت‌پرهیز فقط ویران کردنِ یک نظامِ جابرانه نیست بلکه هدف اصلی، تبدیلِ آن به نظامی رضایت‌بخش‌تر است. همچون گذشته، این امر دوباره در عین حال

هم استراتژیک است و هم مسأله‌ای مربوط به اصول: هیچ‌چیز بیش از برساختن یک نظام مطلوب، به از رسمیت انداختن یک رژیم به‌دردنخور کمک نمی‌کند. برای رفع وابستگی و ستم، هیچ‌چیز به آن اندازه مؤثر و قدرتمند نیست که جامعه اوضاع خود را بهبود و ارتقا دهد.

این جنبه‌ی خشونت‌پرهیزی عموماً "برنامه‌ی سازنده" خوانده می‌شود. یک برنامه‌ی سازنده در بلندمدت نقش چسبی را ایفا می‌کند که جنبش‌ها را کنار یکدیگر نگاه می‌دارد. مواجهه با برخی مظالم شدید ممکن است موجب فوران انرژی خودانگیخته‌ای [در جامعه] شود. برنامه‌ی سازنده با تکیه بر این انرژی خودجوش بنا می‌شود، و مانع پراکنده و محو شدن انرژی مذکور در زمانی می‌شود که نیروهای جابر به [مهار] آن می‌پردازند یا جنبش با سرکوب و مخالفت غیرمنتظره مواجه می‌شود. این‌ها مزایایی راهبردی برای برنامه‌ی سازنده هستند. این مزایا بر این امر مسلم تکیه دارند که خشونت‌پرهیزی ذاتاً به عنوان یک نیروی مثبت و سازنده همان‌طور که کینگ گفته است بیش‌تر مناسب "همکاری با خیر" است تا "عدم همکاری با شر"؛ اگرچه این آخری هم جایگاه درخور خود را دارد.

مزیت‌های راهبردی دیگری نیز از این اصل حاصل می‌شود. به عنوان مثال، کارکردن باهم برای دستیابی به یک هدف عالی، پیوندی مؤثر و پایدار بین افراد به وجود می‌آورد. [۲۲] از سوی دیگر، گروهی از مردم ممکن است حتی از ایستادگی خشونت‌پرهیز در برابر صاحبان اقتدار مستقر نیز هراسان باشند. کار سازنده می‌تواند این گروه از مردم را نیز مجدداً قوت قلب دهد و برای مشارکت در کنش، خاطر جمع‌شان سازد. کار سازنده می‌تواند بدون تحریک واکنشی که اقدامات مقابله‌جویانه

برمی‌انگیزند، بنیادهای یک نظام سرکوب‌گر را سُست کند. مهم‌تر از همه آن‌که، برنامه‌ی سازنده‌ای که به‌خوبی پرورده و توسعه‌یافته باشد، پیش از آن‌که جامعه‌ی [سیاسی] قدیمی فروپاشد، زیرساخت‌های لازم برای جامعه‌ای جدید را [پیشاپیش] پدید می‌آورد. این امر مانع بروزِ خلأ قدرت در شرایط گذار می‌شود. بروز خلأ قدرت در شرایط گذار از آن جهت خطرناک است که غالباً با هجومی عوامل سرکوب‌گر جدید به درون آن پر می‌شود.

بنابراین، حتی در منازعات قیام‌گونه، برنامه‌های سازنده بایستی جایگاهی ویژه داشته باشند. تاریخ‌نویسان و کنش‌گران به‌نحوی مشابه یکدیگر اغلب از این جنبه‌ی طبیعی و بسیار مؤثر خشونت‌پرهیزی غفلت می‌کنند؛ چراکه شورانگیز، چشمگیر و نمایشی نیست. (اگرچه این امر دست‌کم در میان برخی کنش‌گران دارد شروع به تغییر می‌کند.)

این گاندی بود که نام "برنامه‌ی سازنده" را برای این قاعده انتخاب کرد. مستدام‌ترین مبارزه‌ی خشونت‌پرهیزی که تاکنون شناخته شده، یعنی مبارزه‌ی طولانی او در آفریقای جنوبی و هند، الگویی از حیث برنامه‌های سازنده به شمار می‌رود (همان‌طور که البته از جهات عدیده‌ی دیگری نیز الگوست). گاندی با تأکید بر کار سازنده درون جوامع محلی، ماهیت ذاتاً مثبت و سازنده‌ی خشونت‌پرهیزی را [ابتدا] به عنوان مکملی بر اقدامات مقابله‌جویانه و در نهایت به عنوان لبه‌ی حمله و پیشرو رویارویی به کار گرفت. اگرچه ما تمایل داریم که حکایت ساتیاگراها در هند را معادل رویارویی‌های نهایی پرشور و دراماتیک از قبیل "ساتیاگراهای نمک" یا جنبش "هند را ترک کنید" بیانگاریم، گاندی زمانی برای یکی از دوستانش توضیح داد که "سیاست حقیقی من، تلاش

سازنده است." [۲۳]

خشونت‌پرهیزیِ مقابله‌جویانه، یا آنچه که من دوست دارم "برنامه‌ی انسدادی"^۱ بخوانمش، می‌تواند بسیار اثرگذار باشد؛ در واقع، به‌نحو شگفت‌انگیزی چنین است. اما این نوع برنامه نیازمند آن است که رانه‌ی حرکت^۲ و همبستگیِ گروه را تا زمانی که فرصتی مقتضی فرابرسد حفظ کنیم. این امر همچنین نیازمند آن است که ما بدون آن که تخصصی غیرضروری یا زیاده از حد از سوی حریفان‌مان را برانگیزیم به پیش برویم؛ و نیز نیازمند آن است که ما تعهدِ بنیادین‌مان به بهروزیِ همگان را نشان دهیم، به‌نحوی که کم‌ترین میزانِ ممکنِ تلخی و ناخوشایندی از ما بر جای ماند. هیچ‌کدام این‌ها همیشه آسان نیست. دستِ آخر، ستم‌پیشگی بر مبنای این فرضِ کاذب عمل می‌کند که ستم‌کشان، ناتوان و نیازمندِ تکفل هستند؛ اما خشونت‌پرهیزیِ مقابله‌جویانه همیشه نمی‌تواند به رفعِ این فرضِ کاذب کمک کند تا بتوانیم خودمان، مردم‌مان و بالاخره ستم‌پیشگان را قانع کنیم که ما قادریم بر خود حکم برانیم و امورِ خود را اداره کنیم.

در اغلبِ مواقع، علاجِ چنین معضلاتی در پروژه‌هایی ابتکاری و خط‌دهنده، پایدار و ملموس یافت می‌شود. برای مثال، خط‌مشیِ اسرائیلی از ۱۹۴۸ به‌صورتی حساب‌شده و عمدی از شکل‌گیریِ قوه‌ی ابتکارِ بومیِ فلسطینیان در راستای توسعه و آبادانی ممانعت کرده است، بدان منظور که وابسته و متکی به اسرائیل بارشان بیاورد. [۲۴] این است

1. obstructive program

2. momentum

دلیل آن که چرا مردم در طی انتفاضه‌ی اول فلسطینیان، خدماتی نظیر مدارس "غیررسمی"، بازارهای معامله‌ی پایاپای (تهاتری) و بسیاری امور دیگر را برای یکدیگر فراهم می‌کردند. این‌ها حمایتی حیاتی برای آن قیام بود و البته نشان‌گر بطلان آن فرض درباره‌ی ناتوانی از خودگردانی و نیاز به تحت‌الحمایگی. بر همین منوال، یکی از نخستین کارزارهایی که دلچسبی با دهقانان سیسیلی به انجام رساند، برنامه‌ای سازنده بود با عنوان "اعتصاب در جهت معکوس"^۱. روستاییان بدون دریافت دستمزد [به‌صورتی داوطلبانه] شروع به ساختن جاده‌ای برای خودشان کردند که دیوان‌سالاری دولتی نه تنها آن را به تعویق انداخته بود بلکه در عمل با آن مخالفت می‌کرد. پلیس به سرعت برای متوقف کردن کار حاضر شد و دلچسبی و دیگران را بازداشت کرد. با این وجود، با گذشت زمان بالاخره جاده ساخته شد و مردم دریافتند که به چه ترتیب می‌توانند توسعه و آبادانی جوامع محلی‌شان را در دستان خود بگیرند.

نمونه‌ی سیسیلی‌ها جنبه‌ی دیگری از برنامه‌های سازنده را به نمایش می‌گذارد: بیش‌تر اوقات آن‌چه موجب جلب سرکوب می‌شود، خود همان موفقیت چنین برنامه‌هایی است. حریف ممکن است قدرت انقلابی و دگرگون‌ساز چنین ابتکار عمل‌هایی از سوی جامعه را دریابد و دست به هر کار ممکن بزند تا آن‌ها را تضعیف کند. [و بسیار طبیعی است اگر خواننده‌ی ایرانی با خواندن این سطور به یاد سرکوب "جمعیت امام علی" بیفتد و دستگیری و زندانی کردن مدیرانش و نهایتاً صدور حکم انحلالش - م.] حریف شاید برای حمله به این برنامه‌ها و

1. strike in reverse

مشارکت‌کنندگان در آن‌ها بهانه‌ی کم‌تری داشته باشد اما ممکن است متوجه ضرورت فراوانِ سرکوبِ آن گردد. بنابراین وقتی که برنامه‌های سازنده‌مان با چنین حملاتی مواجه می‌شوند، نباید شگفت‌زده یا حتی آزرده و مکدر شویم. این طبیعتِ ساتیاگراها است، خواه از نوع سازنده باشد یا از نوع انسدادی (اعتراضی)، که موجب بیرون کشیدنِ پاسخی می‌شود تا خشونتِ مکتوم و پشت‌پرده در یک نظامِ ناحق را عیان سازد. چنان‌همه‌هایی اگرچه که تأسفانگیزند، می‌توانند این را برای ناظران (و حتی برای خود ستمگران) آشکار کنند که آنچه ستمگران انجام می‌دهند برحق نیست.

در وضع ایده‌آل، یک کارزار خشونت‌پرهیز کار را با توانمندسازی فردی شروع می‌کند، در گام بعدی به دنبال امکان‌های سازنده در جامعه می‌گردد و در نهایت اگر لازم شود، از موضع قدرت به مقابله‌جویی از طریق نیروهای انسدادگر روی می‌آورد. این قابلیت وجود دارد که عین همین قواعد توسط افراد در موقعیت‌های بی‌شماری به کار گرفته شود. جالب این‌که جنبش‌های "اشغال" در ایالات متحده که در سپتامبر ۲۰۱۱ در قالب اعتراضات آغاز شدند بعد از آن‌که آن اعتراضات توسط پلیس متفرق و متوقف شد از طریق اتخاذ اقدامات سازنده‌ی بسیار خلاقانه دوباره راه افتادند. برای مثال در اواخر ۲۰۱۲، "سندی را اشغال کنید" و "اکلاهما را اشغال کنید" کمک‌های گسترده‌ای برای قربانیان توفان شدید) فراهم کردند - و باید اضافه کنیم که این کمک‌ها مؤثرتر از کمک‌های کارگزاری‌هایی نظیر صلیب سرخ و آژانس مدیریت

اضطراری فدرال (FEMA)^۱ بودند. جنبش "اشغال" همچنین یک تعاونی مالی و نیز "وام اعتصاب"^۲ و "جشن سالگرد چرخه‌ای"^۳ را پدید آورد که وام‌های اشخاص را به صورت یک‌جا خریده و آن‌ها را فسخ می‌کرد. به عبارتی دیگر، وقتی جلوی برنامه‌های انسدادی جنبش‌های اشغال گرفته شد، آنان به سوی برنامه‌های سازنده بازگشتند. این امر برای آن‌ها تقریباً کاری راحت و طبیعی و مطابق استعدادشان محسوب می‌شد چراکه افزون بر اعتراضات، آنان از پیش‌تر اجزای سازنده‌ای نظیر آشپزخانه‌های طبخ غذا و سازوکار تصمیم‌گیری به‌شدت دموکراتیک را برپا کرده بودند.

امروزه در موقعیت‌های کم‌تر بحرانی، پروژه‌های گسترده‌ی بی‌شمار و به‌وضوح غیرمرتبط به هم (که دامنه‌ای از کشاورزی مورد حمایت جوامع محلی تا تلاش‌های بی‌اندازه مهم برای اصلاح رسانه‌ها را در بر می‌گیرد)، دارند بی‌سرودا ستون خیمه‌ی انقلاب بی‌خشونت را برپا می‌کنند؛ البته اگر ما اراده کنیم که آن‌ها را در قالب یک راهبرد جامع و همه‌جانبه در هم ادغام کنیم. هم‌چنین گرایش روبه‌رشدی به سوی "عدالت ترمیمی"^۴ پدید آمده که در حکم پاسخی است سازنده به نظام قضایی به‌غایت ناکار و انسانی‌زدای ما. [۲۵] جنبشی مقابله‌جویانه‌تر، اما هنوز در محدوده‌های مجاز و قانونی، جنبش روبه‌رشد برای لغو

-
1. Federal Emergency Management Agency
 2. Strike Debt
 3. Rolling Jubilee
 4. Restorative Justice

لایحه‌ای با عنوان [غلطانداز] "شهروندان متحد"^۱ است. "شهروندان متحد" رهنامه‌ی^۲ دادگاه عالی ایالات متحده مبنی بر این است که شرکت‌ها همان حقوقی را دارند که انسان‌ها (و تلویحاً یعنی انسان‌ها حقوقی بیش از پدیده‌هایی انتزاعی نظیر شرکت‌ها ندارند). پروژه‌هایی که در برابر چنین نوع نگرش‌هایی قرار می‌گیرند علی‌الخصوص خودشان را به عنوان مؤلفه‌های فوق‌العاده کارآمد یک راهبرد سازنده مطرح می‌کنند.

نظام‌های ستم‌پیشه معمولاً می‌توانند دست نگه دارند تا یک راهپیمایی یا تظاهرات پایان یابد، اما نمی‌توانند ضمن تلاش برای بهره‌کشی از مردمان یا مدرسه‌ای مستقل که مشغول تعلیم شهروندان در قالب و گستره‌ای مشابه کارگاه‌های خانگی و روستایی است، بقای خود را حفظ کنند. ستم‌پیشگان اغلب به سبب سوگیری‌شان در راستای خشونت، حتی تصور هم نمی‌کنند که اقدامات سازنده موجب ایجاد خطری بشود، تا آن زمان که دیگر خیلی دیر شده است. لرد اروین (نایب‌السلطنه‌ی هند) در نقل مشهوری فخرروشانه لاف می‌زد که درباره‌ی ساتیاگراها‌ی نمک اصلاً نگران نیست و آن موجب نمی‌شود که "حتی یک‌بار خواب راحت را از دست بدهد"؛ و البته بعدها بریتانیایی‌ها کل امپراتوری را از دست دادند. در این مورد - و شاید فقط در همین مورد - بی‌اطلاعی و ناآگاهی فراگیر جهان درباره‌ی خشونت‌پرهیزی، در عمل یک مزیت از آب در آمد!^۳

1. Citizens United

2. doctrine

۳. [اریکا چنووت که نامش جزء تحسین‌کنندگان همین کتاب در پشت جلد آن

در یک جهانِ مطلوب و ایده‌آل، تغییرات انقلابی می‌توانند از طریق برنامه‌های سازنده به‌تنهایی محقق شوند؛ حتی ممکن است به تهدید از طریق ساتیا‌گراها [ی انسدادی] هم نیازی نباشد. البته جهان امروز بسیار از جهانِ مطلوب و ایده‌آل فاصله دارد. جهان آکنده است از ظلم و استثمار، و آکنده است از خشونت ساختاری و فیزیکی در شکل‌هایی فراوان و متنوع. در چنین دنیایی، ضابطه‌ی مطلوب برای به‌دست آوردن آزادی عبارت است از کاهش درگیری‌های درونی تا جای ممکن از

آمده، در مقاله‌ای که در تابستان ۲۰۲۰ (یعنی ۶ سال پس از انتشار این کتاب) نوشته از هشیاری بیش از پیش حکومت‌ها در این باره سخن می‌گوید. او هشدار می‌دهد که اتفاقاً امروزه حکومت‌های هشیار، دیگر ابداً جنبش‌های اجتماعی را دست‌کم نمی‌گیرند و از آن‌ها غفلت نمی‌کنند. او به تکنیک‌های زیرکانه‌ای اشاره می‌کند که حکومت‌ها در مواجهه با جنبش‌های اجتماعی آموخته‌اند و به‌کار می‌گیرند و از همین بابت است که حکومت‌های کشورهای چوَن روسیه، بلاروس، ترکیه، ایران، ونزوئلا و سوریه، توانایی خاصی در پس‌زدن چالش‌های مردمی یافته‌اند. حکومت‌ها برای شناخت جنبش‌ها، اندیشکده‌های عدیده تأسیس می‌کنند - کتاب کلاسیک جین شارپ درباره‌ی "سیاست مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز" را انتشارات دانشگاه امام صادق ترجمه و منتشر کرد پیش از آن‌که بسیاری از فعالان مدنی آن را بشناسند - از این رو، امروزه قضیه به آن سادگی‌ها نیست که در نیمه‌ی اول قرن بیستم بود. مقاله‌ی اریکا چنووت با عنوان "آینده‌ی مقاومتِ خشونت‌پرهیز" را آیدین رشیدی ترجمه و ماهنامه‌ی "اندیشه پویا" در شماره‌ی ۶۸ خود منتشر کرد. من نیز طی نوشتاری با عنوان "اعتراضات مردمی و دوران فاصله‌گذاری‌های کرونایی" در آبان ۱۴۰۰، خلاصه‌ای تحلیلی از آن ارائه کردم. به این ختم کنم که: روی غفلت و بی‌اطلاعی و ناآگاهی حکومت‌ها از جنبش‌های اجتماعی حساب باز نکنید!

اگر فرصت کردید، خلاصه‌ی تحلیلی مقاله‌ی مذکور را این‌جا ببینید:

https://farhadmeysamiwritings.blogspot.com/2022/05/blog-post_8.html?m=1

در این متن با راهکارهایی آشنا می‌شوید که جنبش‌های اجتماعی می‌توانند از طریق آن‌ها بر ترفندهای حکومتی غلبه کنند. در این راهکارها، افزایش آگاهی متقابل جنبش‌ها مطرح است، نه دل‌خوش داشتن به غفلت حکومت‌ها - مترجم.]

طریق برنامه‌های سازنده، و مجزاً کردن و مقابله با باقی موارد از طریق مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز. تا هر جا که مقدور باشد کنش "سازنده" را اختیار کنید و فقط زمانی کنش "انسدادی" (یا همان اعتراضی یا مقابله‌جویانه) را برگزینید که ضروری باشد. در این حین، همواره اطمینان حاصل کنید که رویکرد شما تحت تأثیر هدفی درست و پاک شکل گرفته و نیز متعهد است به استفاده از وسیله و روش‌های درست و پاک. [یا همان اصلِ هم‌خوانیِ هدف و وسیله].

دقیق شدن در ژرفای ساتیالرها

تا این جا دیدیم که خشونت پرهیزی و ساتیالرها از خودمان آغاز می شود، و دریافتم که باید خود را به نحوی مهیا سازیم و پرورش دهیم که با هدفی نیک به هر منازعه ای ره ببریم. بر همین منوال، ساتیالرها فقط در صورتی موفق خواهد بود که افزارها و روش های نیک و درست را به فراخورِ موقعیت به کار گیرد؛ از آن جمله: واکنش متناسب، مصالحه، اهداف کاملاً روشن، و برنامه های سازنده. با همه ی این ها برخی جنبه های ساتیالرها همچنان بایستی مورد بررسی قرار گیرند. به عنوان نمونه، وقتی ببینیم رویکردِ خشونت پرهیز ما به هیچ نتیجه ای نمی رسد، بایستی چه واکنشی نشان دهیم؟ یا درباره ی مسائل دیگری که به همین اندازه مهم اند: وقتی موفق می شویم باید چگونه رفتار کنیم؟ یک جنبش برای آن که به موفقیت برسد به مشارکت چه تعدادی از مردم نیاز دارد؟ نمادها برای یک جنبش چه اهمیتی دارند؟ و بالاخره، ممکن است بسیاری از ما از خود بپرسیم که: آیا ممکن است خشونت پرهیزی مورد سوءاستفاده قرار گیرد [و در مسیرِ ناحق به کار گرفته شود]؟ یا، آیا ساتیالرها همواره مستلزم رنج کشیدن آن کسانی است که به کارش می گیرند؟ بررسی این پرسش ها به ما کمک می کند تا ژرفای ساتیالرها را بیش از این بازنمایی کنیم.

در نظر گرفتن ثمرات حقیقی

عملِ خشونت‌پرهیز همیشه اثری مفید دارد و همواره بر ذهن و ضمیر انسان‌ها تأثیراتی از گونه‌ی خیر بر جای می‌گذارد. از این حیث، خشونت‌پرهیزی درست در نقطه‌ی مقابلِ خشونت‌ورزی است که همیشه مُرده‌ریگی از آسیب و آزار، تلخکامی و بیگانگی بر جای می‌گذارد. با این وجود، شاید خشونت‌پرهیزی هم به‌مانندِ خشونت‌ورزی در دست‌یابی به عینِ همان نتیجه‌ای که می‌خواهیم، ثمربخش باشد یا نباشد.^۱

وقتی فکر می‌کنیم که ساتیا‌گراها یا خشونت‌پرهیزی ناکام شده، بیش‌ترِ مواقع به این خاطر است که میزان یا شدت آن اقدامات بی‌خشونت‌ی که اختیار شده با شدتِ خشونت‌ی که باید با آن مواجهه کند هم‌تراز نیست. یک اعتراضِ بی‌مقدمه و خودجوش، بدون هیچ آموزشی پیش از آن و بدون هیچ راهبردی پیش روی آن، فقط نوکِ کوهِ یخِ خشونت‌پرهیزی است؛ صرفِ امتناع از تهاجم فیزیکی فقط شرطی امکان‌ساز [و نه کافی] برای بروز قدرتِ تام‌وتمامِ خشونت‌پرهیزی است. بنابراین وقتی تلاشی اولیه با شکست مواجه می‌شود، نباید زود قضاوت کنیم که خشونت‌پرهیزی نتیجه نمی‌دهد. همان‌طور که یک کنش‌گرِ اهلِ ترکیه اخیراً اذعان داشته، "ما روش را ناکام کردیم، نه روش ما را."

دلیلِ دیگری که گاهی اوقات فکر می‌کنیم خشونت‌پرهیزی ناکام مانده، این است که توجه نمی‌کنیم سازوکارِ آن چگونه در زیرِ سطحِ

۱. اگرچه در ادامه خواهیم دید که این فقط شباهت در کلّیتِ موضوع است چرا که به لحاظ کمی، مطالعات تجربی گسترده موفقیتِ دوبرابریِ روش‌های خشونت‌پرهیز نسبت به روش‌های خشونت‌آمیز را تأیید کرده‌اند- م

ظواهر در حال عمل کردن است و با ادامه‌ی مسیر، در آینده غالباً به نتایجی چشمگیرتر از آنچه که شاید ما حتی قصدش را کرده باشیم می‌انجامد. همان‌طور که بی. آر. ناندا (دانشور تاریخ) بیان کرده، "واقعیت این است که ساتیاگراها طراحی نشده تا مقصد بیرونی خاصی را فتح کند یا حریف را از پا درآورد، بلکه طراحی شده تا نیروهای را به جریان اندازد که نهایتاً به موازنه‌ای جدید راه می‌برند. در چنین راهبردی، کاملاً امکان‌پذیر است که تک‌تک همه‌ی مصاف‌ها را ببازیم و با این حال، برنده‌ی کلّ پیکار باشیم." (تأکید با حروف خمیده، افزوده‌ی م. نیگلر است.) [۲۶]

نمونه‌ی دراماتیکی از این امر در طی کنش مشهور "ساتیاگراهای نمک" رخ داد. ساتیاگراهای نمک با هدف شکستن انحصار حکومت [استعماری بریتانیا] بر استحصال و فروش نمک آغاز شد. انحصار مذکور از یک سو مشقت فراوانی بر هندی‌های فقیر تحمیل می‌کرد و از سوی دیگر به مظهر قدرت استعمار بریتانیایی در هند تبدیل شده بود. در ۲۱ مه ۱۹۳۰، حدود ۲ هزار نفر به کارخانه‌ی نمک دهارسانا رفتند تا به صورتی "غیرقانونی" [از نظر بریتانیایی‌ها]، نمکی را که از سواحل خودشان به آن‌جا آورده شده بود پس بگیرند. داوطلبان بی‌سلاح در دسته‌های ۲۵ نفری در هر نوبت به صورتی منظم و همچون امواج پی‌درپی به سوی ورودی کارخانه گام برمی‌داشتند و آن‌جا در اثر ضرب‌وشتم شدید بر خاک می‌افتادند، درحالی‌که بیش‌ترشان حتی در این حد هم از خود دفاع نمی‌کردند که لااقل دست خود را بالا بیاورند و در برابر ضربات

چوبدست و باتوم‌ها سپر کنند. در پایان آن روز، ۳۲۰ تن از آن داوطلبان بستری شدند، و طولی نکشید که ۲ نفر از آنان در اثر شدت جراحات وارده از آن ضرب‌وشتم بی‌رحمانه، جان باختند.

فداکاری آن داوطلبان هندی از حیث اهداف کوتاه‌مدتش "نتیجه" بخش نبود: کارخانه‌ی نمک آزاد نشد و مالیات [نمک] هم لغو نشد. [۲۷] یعنی که این مصافح به شکست انجامید. اما وقتی سال‌ها تدارک و آماده‌سازی خشونت‌پرهیزانه آزموده شد و انتظام مردم همچنان دوام آورد، "پیکار" [در مجموع] با پیروزی به پایان رسید. نظام مشروعیتش را بدین سبب از دست داد که از یک سو، قدرت استعماری به آهن و خیزران متوسل شد [در قالب چوبدست و باتوم]، در حالی که از سوی دیگر، معترضان با تاب‌آوری و شهامت در عین اجتناب از نفرت، مقاومت کردند. بدین ترتیب، ماهیت حقیقی نظام عیان شد و هند در موقعیت دست‌یابی به آزادی‌اش قرار گرفت. از این‌جا به بعد، دیگر فقط به گذشت زمان نیاز بود.

در واقع، ۱۷ سال بعد وقتی استقلال فرارسید هند و بریتانیا قادر بودند رابطه‌ی استثماری را به‌صورتی دوستانه خاتمه دهند. برخلاف اغلب خروج‌ها از مستعمرات، دو کشور در عین این‌که دوست ماندند از یکدیگر جدا شدند. همان‌طور که آرنولد توین‌بی^۲ مورخ بریتانیایی متذکر شده، گاندی ادامه‌ی حکمرانی بر هند را برای بریتانیایی‌ها ناممکن کرد، اما این را برای آنان ممکن کرد که بدون نفرت و بدون تحقیر بیرون

1. battle

2. Arnold Toynbee

بروند. [۲۸] این مطلبِ او، توصیفی ممتاز از تأثیرِ مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز است، اما هیچ‌یک از این‌ها در آن روزِ ماهِ مه در مقابلِ کارخانه‌ی نمکِ دهارسانا مشخص نبود.

این تنها مرتبه در تاریخِ خشونت‌پرهیزی نیست که معلوم می‌شود شکست‌های آشکار، حاویِ بذرِ موفقیت‌های بزرگ‌تر بوده‌اند. با این وجود، ممکن است که ما به‌علتِ فاصله‌ی زمانیِ بینِ کنشِ خشونت‌پرهیز و نتایجِ آن، ربطِ آن‌ها به یکدیگر را به‌راحتی گم کنیم و متوجه‌ش نشویم؛ و این یکی از دلایلی است که موجب می‌شود بسیاری از مردم در درکِ قدرتِ خشونت‌پرهیزی ناکام بمانند. به‌یاد داشته باشید که ما در خشونت‌پرهیزی در پی چیزی بیش از صرفِ یک نتیجه‌ی ظاهری فوری و قابلِ رؤیت هستیم. از لحاظ فوریت، ممکن است کاملاً مهم باشد که از جنگی قریب‌الوقوع جلوگیری شود، از توافق‌نامه‌ای بدخواهانه درباره‌ی "تجارتِ آزاد" ممانعت به‌عمل آید، یا مستبدی از قدرت برکنار شود. ناکامی در محقق کردنِ فوریِ این‌ها می‌تواند موجب سرخوردگی شود. با این وجود، از آن‌جایی که منازعه‌ی خشونت‌پرهیز صرفاً یک نبردِ برد/ باخت نیست و از آن‌جایی که ما بیش‌تر علاقمند به نتایجی با پایداری در بلندمدت هستیم، نباید که بعد از یک بدبختی یا شکست مایوس شویم. در پیشه‌کردنِ خشونت‌پرهیزی، باید باور به این امر را بیاموزیم که از پی آمدنِ آن نتایجِ بلندمدت، حتمی است؛ نتایجی هم‌چون یک نظامِ کم‌تر سرکوب‌گر، توافق و آشتی میانِ همه‌ی گروه‌ها، یا عدالت برای همگان.

باید اعتراف کرد که چنین نوعِ باوری به این سادگی‌ها حاصل نمی‌شود. هنگامی که ۶۰ تن از تظاهرکنندگانِ مسالمت‌جو در شارپویل

آفریقای جنوبی در ۱۹۶۰ به ضربِ گلوله کشته شدند، رهبرانِ کنگره‌ی ملیِ آفریقا به این نتیجه رسیدند که خشونت‌پرهیزی برای غلبه بر رژیمِ آپارتاید کافی نیست. آن‌ها در پیِ این تصمیم تقریباً ۳۰ سال زمان را در تلاش برای جنگ با رژیم از طریق عملیات خشونت‌آمیز از دست دادند، تا آن‌که نلسون ماندلا از زندان آزاد شد و آنان رانه‌ی حرکتِ خشونت‌پرهیزشان را دوباره به دست آوردند. از همین دست، بعد از سرکوبِ بی‌رحمانه‌ای از آن نوع که در میدانِ تیانانمن [پکن] رخ داد، دلسرد نشدن کارِ بسیار سختی است؛ اما شناختِ منطق عمیق‌ترِ خشونت‌پرهیزی اغلب می‌تواند در انجامِ این وظیفه‌ی بسیار سخت کمک‌حال باشد. هم‌چنین ممکن است به یاد داشتنِ این سخنِ تئودور روزاکِ مورخ هم کمک‌کننده باشد که: "مردم خشونت‌پرهیزی را به مدتِ یک هفته امتحان می‌کنند، و وقتی از آن "نتیجه" نمی‌گیرند، به سمتِ خشونتِ بازمی‌گردند که قرن‌هاست نتیجه نداده است." [۲۹]

هنگامِ پیروزی چگونه رفتار [می]کنیم؟

موقعی هست که خشونت‌پرهیزی به‌نظر (موقتاً) شکست‌خورده می‌رسد. آگاهی از این که خشونت‌پرهیزی غالباً پروژه‌ای بلندمدت است می‌تواند به ما کمک کند تا در چنین مواقعی از افسردگی و اُفتِ روحیه به دور مانیم. البته پرهیز از وجد و شادی هنگامی که خشونت‌پرهیزی شکست نخورده هم به‌همان اندازه مهم است. همان‌طور که خواهیم دید، این احتیاط‌ها و پرهیزها تا حدودی به این خاطر است که تعیینِ میزانِ موفقیت یا شکست در خشونت‌پرهیزی تکلیفی بس ظریف و

دقیق است. برای فردی خشونت‌پرهیز، صرفِ بی‌خشونت باقی ماندن یک موفقیت است، حتی تحت شرایطی شدیداً تحریک‌آمیز.

اما کارزارهای عاری از خشونت یقیناً می‌توانند موفقیت بیرونی نیز پیدا کنند و می‌کنند. در واقع، مطالعاتِ اخیر نشان داده‌اند که خیزش‌های خشونت‌پرهیز دو برابرِ انواعِ خشونت‌آمیز به نتیجه می‌رسند؛ و میزانِ نتیجه‌بخشیِ آن‌ها در یک‌سوم^۱ مواقع است. [۳۰] در حقیقت، همچنان که تاریخ به تدریج جانبداریِ ناخودآگاهش از خشونت را تصحیح می‌کند، حکایت‌های بیش‌تر و بیش‌تری از مقاومت‌های دسته‌جمعی [خشونت‌پرهیز] در پهنه‌ی آن پدیدار می‌شوند.

به‌عنوان نمونه، در دوره‌ی حکومتِ ویشی^۲ در فرانسه‌ی جنوبی،

۱. در منبعی که این مطلب با استناد به آن ذکر شده [یعنی کتاب "چرا ایستادگی مدنی نتیجه‌بخش است" نوشته‌ی چنووت-استفان (۲۰۱۱)] جنبش‌های خشونت‌پرهیز در یک‌دوم مواقع به موفقیت کامل می‌رسند [و نه در یک‌سوم مواقع. ضمناً با لحاظ کردنِ موفقیت‌های "نسبی"، این میزان به سه‌چهارم مواقع افزایش می‌یابد؛ رجوع شود به شکل ۴-۱ در صفحه‌ی ۹ آن کتاب و یا متن آن در صفحات ۷ و ۱۱]. شاید مایکل نیگلر در پایان ۲۰۱۳ - هنگام تنظیم این جمله - به بخشی از نتایجی دسترسی داشته که چنووت در سال ۲۰۲۰ بر مبنای آن‌ها مقاله‌ای با عنوان "آینده‌ی مقاومت خشونت‌پرهیز" را منتشر کرد. در آن‌جا ذکر شده که از سال ۲۰۱۰ به بعد، موفقیت هر دو نوع جنبش (خشونت‌پرهیز و خشونت‌آمیز) کاهش یافته، به نحوی که در بازه‌ی زمانی ۲۰۱۹-۲۰۱۰، جنبش‌های خشونت‌پرهیز در ۳۴٪ موارد و جنبش‌های خشونت‌آمیز فقط در ۸٪ موارد موفق بوده‌اند. در این صورت، بخش دوم جمله‌ی نیگلر - مبنی بر موفقیت خشونت‌پرهیزها در یک‌سوم مواقع - درست می‌شود، اما حالا بخش اول جمله نادرست خواهد شد چرا که موفقیت جنبش‌های خشونت‌پرهیز در این وضعیت جدید، ۴ برابر جنبش‌های خشونت‌آمیز بوده [و نه ۲ برابر] - مترجم

۲. Vichy - نام شهری در ۳۵۰ کیلومتری جنوب پاریس که پس از اشغال فرانسه توسط نازی‌ها مقر حکومت دست‌نشانده‌ای به ریاست مارشال پتن فرانسوی شد.

آندره تروکمه^۱ کشیش پروتستان و همسرش ماگدا، تمام جامعه‌ی محلی لوشامبون-سور-لینیون^۲ را برای عملیات نجات یهودیان و سایر پناهجویان از سرتاسر نواحی اشغالی سازمان دادند که در نهایت به رهایی هزاران نفر انجامید. شهامت مقاومت‌کنندگان چنان افسر فرمانده حکومت دوره‌ی اشغال را تحت تأثیر قرار داد که او با وجود خطر فراوانی که برای خودش داشت، به گروه‌های محلی گشتاپو اجازه‌ی یورش به مراکز نجات را نداد.

در همین اثنا، واقعه‌ای بسیار شگرف و در عین حال درس‌آموز درست در برلین پدیدار شد. در اولین آخر هفته‌ی مارس ۱۹۴۳، یهودیانی که از "خویشاوندان آریایی" بودند (عمدتاً شوهران زنان غیریهودی) یک‌جا جمع‌آوری شدند برای آن‌که به اردوگاه‌های تجمیع^۳ تبعید شوند. برخلاف تمام انتظارات، همسران و مادران این مردان که تعداد آن‌ها سرانجام به حدود ۶ هزار نفر رسید، مقابل مقر بازداشتگاه روزن شتراسه^۴ تجمع کردند و خواستار بازگشت عزیزان‌شان شده و از ترک محل امتناع

1. André Trocmé

2. Le Chambon-sur-Lignon

۳. Concentration Camps - در سابقه و ادبیات رایج متون ترجمه‌ی مربوط به جنگ جهانی دوم، اغلب به "اردوگاه کار اجباری" ترجمه شده. از مترجم توانای کتاب "آی‌شمن در اورشلیم" - زهرا شمس - طی توضیحاتشان در پاورقی صفحه‌ی ۳۴ آن کتاب درباره‌ی تفاوت اردوگاه‌های کار اجباری (Forced Labor Camps)، اردوگاه‌های انتقال (Transit Camps)، اردوگاه‌های مرگ (Extermination Camps)، اردوگاه‌های اسرای جنگی (Prisoners of War Camps) و اردوگاه‌های تجمیع (Concentration Camps) آموختم و سیاق ایشان را در ترجمه‌ی این عبارت به کار گرفتم. با این توجه که برخی اردوگاه‌ها هم نظیر آشویتز، ترکیبی بوده‌اند.

4. Rosenstrasse

کردند. در طی چند روز، گشتاپو کوتاه آمد و مردانِ دستگیر شده را آزاد کرد. برخی از آن‌ها بایستی باعجله از اردوگاه‌های تجمیع که تا آن زمان به آن‌جا فرستاده شده بودند، اعاده می‌شدند. در واقع، همه‌ی این مردان از جنگ جان سالم به‌در بردند. نکته‌ی حتی شگفت‌آورتر آن بود که مقاماتِ گشتاپو در سایر پایتخت‌های [اشغالی] اروپایی هم با وضعیت "اختلاط نژادی" مشابهی در جمعیت‌های حاضر در آن مناطق مواجه بودند و در انتظارِ راهنمایی، چشم به برلین داشتند؛ از این‌رو، همین یک تظاهراتِ گذرا [با احتسابِ مجموعِ اثرات مستقیم و غیرمستقیمِ آن] موجب نجاتِ جانِ ده‌هزار نفر دانسته شد. [۳۱]

توجه داشته باشیم که این، یکی از ضعیف‌ترین شکل‌های خشونت‌پرهیزی بود. این فقط یک تظاهراتِ کوتاه‌مدت و خودجوش بود، توسط کسانی آموزش ندیده، بدون اطلاع (یا با اطلاعی اندک) از این‌که خشونت‌پرهیزی چگونه عمل می‌کند، و بدون نقشه‌ی راه یا طرحی برای پی‌گیری و ادامه دادنِ آن کنشِ فوریِ اولیه‌شان. اما حتی همین "یکی از ضعیف‌ترین انواع" کنشِ خشونت‌پرهیز توانست به‌نحوی کارآمد و در برابرِ یکی از ستم‌کارترین نظام‌های تاریخِ مدرن، ثمربخش باشد. حالا حسابش را بکنید با مقداری آموزش و با اتخاذِ راهبردی حساب شده، نتایج می‌توانند تاچه‌حدّ چشمگیرتر باشند. نقدِ بسیار رایجی که به‌عنوانِ ایراد به استدلال‌های موافقِ خشونت‌پرهیزی طرح می‌شود این است که خشونت‌پرهیزی هرگز علیه نازی‌ها مؤثر نبوده است. این دو مثال (خصوصاً موردِ آخر) موجبِ ابطالِ چنانِ ایرادی می‌شود. [از همین دست، می‌توان ایستادگیِ معلّمانِ نروژی در برابرِ تحمیلِ آموزشِ ایدئولوژیک توسط حکومتِ دست‌نشانده‌ی نازی‌ها را نیز افزود که

ماجرای آن در کتاب "کنش‌های کوچک ایستادگی" نوشته‌ی کراشا و جکسون و همین‌طور در کتاب "ایستادگی مدنی" نوشته‌ی اریکا چنووت آمده است؛ همین‌طور ایستادگی دانمارکی‌ها در برابر نشان‌گذاری لباس و تحویل یهودیان، و تلاش برای نجات آن‌ها از طریق گذراندن‌شان به سوئد که ذکر آن در کتاب "آی‌شمن در اورشلیم" نوشته‌ی هانا آرنه آمده است - م.م.] در حقیقت، خشونت‌پرهیزی وقتی که [به‌جا و به‌درستی، با درکی واقع‌بینانه از شرایط] آزموده شده به‌نحو حیرت‌انگیزی ثمربخش بوده است.

وقتی چنان موفقیت‌هایی حاصل می‌شود، مسائلی هست که می‌توانیم رعایت‌شان کنیم تا شاخصه‌ی خشونت‌پرهیز تعامل را همچنان فعال نگه داریم و اطمینان حاصل کنیم که تلاش‌هایمان بر باد نمی‌رود. پیش از این، درباره‌ی اهمیت اضافه نکردن ناگهانی موضوعی جدید به یک توافق توجه داده‌ایم. گفتیم که چنین خطایی، مذاکره را به نبرد قدرت تبدیل می‌کند. در عین حال مسأله‌ی حتی مهم‌تر از این، اجتناب از شادی مغرورانه بعد از پیروزی^۱ یا همان به‌نمایش گذاشتن ظفرمندی است؛ شبیه آن‌که بعد از به‌ثمر رسیدن گل در یک بازی فوتبال، بازیکنی از راه برسد و تویی که آن‌سوی خط دروازه آرام گرفته را یک‌بار دیگر با تمام قوا، محکم به‌سوی تور دروازه شوت کند.

در پی تحریم یک ساله‌ی سوار شدن به اتوبوس‌ها [توسط سیاه‌پوستان] در مونتگمری آلاباما، مذاکراتی پرحرارت شکل گرفت که طی یکی از آن‌ها، نماینده‌ای رسمی از شرکت اتوبوس‌رانی شهر نگران

آن بود که تن دادن به مطالباتِ معترضان، راه را بر این امر هموار کند که "شروع به فخرفروشی و پُزدادن درباره‌ی پیروزی‌شان بر سفیدپوستان کنند و این چیزی است که ما تحملش را نخواهیم داشت و زیر بار آن نمی‌رویم." کینگ با در نظر گرفتن چنین امری به همکارانش یادآور شد که "در طریقِ خشونت‌پرهیزی، ما از این وسوسه پرهیز می‌کنیم که حالِ روان‌شناختیِ فاتحان را به خود بگیریم." روان‌شناسیِ فاتحان به فعل و انفعالاتِ کهنه‌ی نگرشِ "من-علیه-تو" تعلق دارد که عرصه‌ی حیات را به مثابه نزاعِ دستجاتِ مجزا و منفصل می‌بیند؛ نزاعی که اغلب بر سرِ نمادها است. برخلافِ این، روان‌شناسیِ خشونت‌پرهیز از تبدیلِ موفقیت به "فتح" پرهیز می‌کند، چرا که چنین کاری حریفان را به قرارگیری در قطبِ مخالف و به سوی تضاد سوق می‌دهد و بیگانه‌شان می‌سازد. اظهار نظرِ توین‌بی را به یاد آورید که گاندی ادامه‌ی حکمرانی بر هند را برای بریتانیایی‌ها ناممکن ساخت، اما (یا به بیانِ دقیق‌تر، تا حدودی به سببِ آن‌که) این را برای‌شان ممکن ساخت که بدون کینه و خصومت و بدون تحقیر بیرون بروند.

ایده‌ی آخری که هنگامِ بحث درباره‌ی موفقیتِ مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز باید به خاطر داشت این است که، گاهی اوقات موفقیت را صرفاً باید به عنوانِ یک آغاز محسوب کرد. احتمالش هست که کار شما هنوز تمام نشده باشد. بسیاری از جنبش‌ها پیش از آن‌که اصلِ مشکل حل شده باشد، منحل و زایل می‌شوند؛ حال یا به سببِ سرمستیِ ناشی از پیروزی، یا فقط از فرطِ خستگی و ته‌کشیدنِ کاملِ انرژی. این درحالی است که اصلِ مشکل، خودِ ایده‌ی ظلم است نه فقط جسمیت‌یافتنِ آن در قالبِ یک گروه یا یک فردِ خاص؛ بنابراین جنبش‌ها باید تا از میان

رفتنِ خودِ ایده‌ی ظلم ادامه یابند نه آن‌که بر براندازیِ فرد یا گروهِ مظهرِ آن متمرکز شوند. اما تاریخچه‌ی اخیرِ خشونت‌پرهیزی پُر است از شکست‌های دلسرد کننده‌ای که به دنبالِ براندازی‌های موفق رخ داده‌اند: اگر بخواهیم چندتایی‌شان را نام ببریم می‌توانیم از فیلیپین، صربستان، مصر، یمن و اوکراین یاد کنیم. مشابهِ همین‌ها، اگرچه انتفاضه‌ی اولِ فلسطین (۱۹۹۳-۱۹۸۷) با امضای پیمانِ اُسلو به نتیجه‌ای انجامید، اما دستِ آن پیمان از رسیدن به آزادیِ معنادار برای فلسطین بسیار کوتاه ماند.

در این قضیه در واقع به‌نظر می‌رسد که هیچ چیز نمی‌تواند مثل موفقیتِ شکست بخورد!^۱ اما قبل از آن‌که زود قضاوت کنیم، به‌یاد داشته باشید که این جنبش‌ها اغلب و به‌طرزی قابلِ درک، نصفه‌ونیمه بودند. همان‌طور که دیدیم، وجودِ یک رُکنِ "سازنده"ی قوی غالباً می‌تواند از این شکست‌ها جلوگیری کند؛ رکنِ سازنده‌ای که با نهادهایی جایگزین^۲ تکمیل شده باشد که آماده‌اند به داخلِ آن خلأ پیش‌گفته حرکت و آن را پُر کنند. [در آخرین قسمت از بخش ۴ (راز برنامه‌ی سازنده) در این باره صحبت کردیم.] بیش‌ترِ اوقات لازم است که استقامتِ سرسختانه^۳، حتی پس از پیروزی تداوم یابد. (کنش‌گرانِ آمریکای لاتین، این استقامتِ سرسختانه را *firmer permanente* می‌خوانند.)

اگر ما به قواعدی هم‌چون "موضوع جدید ممنوع!" پای‌بند باشیم و

۱. احتمالاً کنایه‌ای است به آن جمله‌ی آلکساندر دوما که: "هیچ چیز نمی‌تواند مثل موفقیتِ پیروز شود." - م

2. alternative institutions

3. dogged persistence

از روان‌شناسی فاتحان پرهیز کنیم، خودمان را در موقعیت بهره‌مند شدن از موفقیتی قرار می‌دهیم که فقط خشونت‌پرهیزی می‌تواند آن را به ما بدهد و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را سلب کند.

آیا پُرشمار بودن اهمیت دارد (یا نه)؟

در انواع عملیاتِ خشونت‌آمیزی که در بستر تضادها صورت می‌گیرند، خصوصاً در مورد عملیاتِ نظامی، عملاً سعی بر آن است که نقشِ "فرد" نفی و سلب شود. این کار از طریق استفاده از البسه‌ی یک‌سان (یونیفورم)، تعلیماتِ تلقینی (تا حدّ شُست‌وشوی مغزی)، زنجیره‌ی سفت‌وسختِ دستورات و نظایرِ آن صورت می‌گیرد. اما از همه‌ی این‌ها گذشته، از آن‌جایی که خشونت‌پرهیزی همان نیروی روح است که اساساً بر "قدرتِ هر فردِ انسانی" بنا شده که درونِ هرکس یافت می‌شود، لذا فردِ انسانی در آن نقشِ محوری‌تری ایفا می‌کند. طبیعتاً اوضاع و شرایطی وجود دارد که در آن، پُرشمارِ نفرات کمک‌کننده است. کسانی مثل فردیناند مارکوس یا حُسنی مبارک می‌توانند چندصدتایی از مردم را که در میدانی تجمّع کرده باشند جارو کنند و بیرون بریزند، اما نمی‌توانند میلیون‌ها نفر را نادیده بگیرند؛ خصوصاً اگر پس از گشوده شدنِ آتشِ سرکوب بر روی‌شان همچنان پابرجا مانده باشند.

در طی قیام موفق مردم فیلیپین، اصطلاح "قدرت مردم" ^۱ ابداع شد تا بیان‌گرِ قدرتِ جمعی توده‌ی به‌پاخاسته باشد. اما یکی از شرکت

کنندگان، کاردینال جیمی سین^۱، این نظر خردمندان را اظهار کرد که: "مبهورت‌کننده بود. دو میلیون عزم مستقل شکل گرفته بود. هریک از آن‌ها در عمق وجود خود می‌گفت، 'من انجامش می‌دهم'، و این‌گونه بود که آن‌ها بیرون ریختند." (تأکید با حروف خمیده از م. نیگلر است). [۳۲] به عبارت دیگر، حتی قدرت مردم از همان چیزی بر ساخته شده است که من قدرت فرد انسانی می‌خوانمش، یعنی اراده‌ی متعهد تک‌تک افراد باشهامت.

در خشونت‌پرهیزی که تا جای ممکن بر متقاعدسازی تکیه دارد نه بر اعمال فشار، روشنی پیام می‌تواند جایگزین پُرشماری طرفداران شود. آن آمریکایی برجسته، هنری دیوید ثورو^۲ هم این را دیده بود. او درباره‌ی برده‌داری چنین گفت که، "این را خوب می‌دانم، که اگر یک‌هزار، اگر یک‌صد، اگر ده نفر که بتوانم این‌طور بخوانم‌شان - اگر فقط ده فرد شرافتمند - آری، اگر فقط یک فرد شرافتمند ... از برده‌داری دست بردارد، به‌راستی خود را از این مشارکت بیرون بکشد، و در نتیجه‌ی آن در زندان شهر محبوس شود، این در حکم لغو برده‌داری در آمریکا خواهد بود. زیرا این اهمیتی ندارد که جرقه‌ی آغازین چقدر ممکن است کوچک به نظر برسد: کاری که یک بار به‌درستی به انجام رسانده شود، برای همیشه انجام شده است." [۳۳]

واقعیت این است که چنان فرد صاحب بینش و مصممی، غالباً افراد را زمانی که به آن‌ها نیاز باشد به تعداد کافی گرد هم خواهد آورد. این

1. Jaime Sin

2. Henry David Thoreau

بخشی از قاعده‌ای است که گاندی آن را "قانون پیشروی"^۱ نامید. او این قاعده را این‌چنین درخشان به تصویر می‌کشد: "رود گنگ بستر جریانش را در طلب شاخه‌های فرعی‌اش رها نمی‌کند. به‌همین صورت، یک رهرو خشونت‌پرهیز (ساتیاگراهی) هم مسیرش را که هم‌چون لبه‌ی شمشیر دقیق و مشخص است رها نمی‌کند. اما همان‌طور که شاخه‌ها به‌طور طبیعی همچنان که گنگ به‌پیش می‌رود به آن می‌پیوندند، بدین‌سان است که آن‌ها با رود می‌شوند، که همان ساتیاگراها است."^[۳۴]

بنابراین پُرشماری افراد در ساتیاگراها مهم است، به‌جز مواقعی که مهم نباشد[!]. و زمانی که حضور پُرشمار افراد مهم باشد، فرد مناسب غالباً می‌تواند آن‌ها را گرد آورد. می‌ارزد که این را در یاد نگه داریم، زیرا ما در مواقعی که حقیقتاً به قدرت خود آگاهی نداریم (که اغلب چنین است)، به‌طور طبیعی به‌سراغ قدرت ناشی از زیادیِ عده می‌رویم. این طبیعی است، اما نباید ما را از کشف توان درونی مان منحرف کند. پیش‌تر اشاره کردیم که گاندی طی مبارزاتش در آفریقای جنوبی، اصل "عدم ایجاد دردسر" را در ۱۹۱۳ مقارن با اعتصاب راه‌آهن ارائه کرد. [سال‌ها بعد از آن در هند،] زمانی که بریتانیایی‌ها گرفتار جنگ جهانی دوم بودند، گاندی احساس می‌کرد که نمی‌تواند مبارزه برای استقلال را به حال تعلیق درآورد، اما در عین حال از این هم اکراه داشت که اصل "عدم ایجاد دردسر" خویش را نقض کند. راه حل چه بود؟ او یک نفر، یعنی وینوبا بهاوه^۲ را برگزید تا دست به نافرمانی مدنی بزند و

1. Law of Progression

2. Vinoba Bhave

به پیشواز زندانی شدن برود. وینوبا شاگرد معتمد و امین او بود که در سطحی گسترده به‌عنوان وارث و جانشین معنوی او محسوب می‌شد. بدین ترتیب، بریتانیایی‌ها مطلب را دریافتند که ساتیاگراها از بین نرفته است؛ اما آنان می‌بایست مرحمت این تعلیق موقت را قدر می‌دانستند، آن هم در آن وضعی که گرفتار بودند و نمی‌توانستند بر "مذاکره" درباره‌ی استقلال هند تمرکز کاملی داشته باشند. توجه داشته باشید که این تاکتیک، یک نماد پوچ و توخالی نبود: وینوبا شخصی واقعی بود که عدم‌همکاری با قوانین واقعی را به نمایش می‌گذاشت و مجازاتی واقعی را از بابت آن پذیرا می‌شد تا این پیام را به نظام بدهد که مبارزه برای استقلال از میان نرفته است. با این همه، او فقط یک نفر بود.

پُر تعداد بودن گاهی اوقات ضروری است، اما روشن بودن هدف و تعهد به آن همیشه ضروری‌اند. اگر جنبشی در مسیر درست خود باقی بماند، مردم زمانی که به آن‌ها نیاز باشد به آن خواهند پیوست. [تأکید با خمیدگی حروف از مترجم است.]

نمادها چقدر به‌درد می‌خورند؟

در ساتیاگراها، نمادها هم مثل پُر تعداد بودن کاربرد محدودی دارند (به‌یاد بیاورید که ساتیاگراها به معنای "حقیقت را محکم چسبیدن" است.). همان‌طور که اهمیت پُر تعداد بودن را بیش از حد برآورد می‌کنیم، به استفاده‌ی بیش از حد از نمادها هم تمایل یافته‌ایم. شاید تأسفانگیزترین نمونه از خطا در به‌کارگیری یک نماد، مربوط به ماجرای قتل عام میدان تیانانمن پکن در ۴ ژوئن ۱۹۸۹ باشد. در آن

روزها، جمعیتِ انبوهی از دانشجویان، کارگران و حامیانِ بسیاری در میدان تجمع پیدا کرده بودند تا همبستگی و مطالبه‌شان در راستای اصلاحات را به نمایش بگذارند. هرچند، از آنجایی که آن‌ها فاقد راهبردی بلندمدت بودند، خودِ میدان و امتناع‌شان از تَرکِ میدانِ نمادی از نافرمانی‌شان شد. این نماد شدنِ خودِ میدان موجب انحرافِ توجهات از هدفِ بسیارِ موجّهِ "اصلاحاتِ دموکراتیک" شد. همه‌ی ما می‌دانیم که آخرِ داستان به کجا انجامید. اما اگر به جای این، مقاومت‌کنندگان میدان را تَرک کرده و به دانشگاه‌ها و دهکده‌هایشان برگشته بودند تا مردم را آموزش دهند و برای ایجادِ تغییر، گام‌هایی ملموس و دست‌یافتنی را اختیار کنند، جنبش دموکراسی‌خواه چین احتمالاً هنوز زنده می‌بود؛ و آن مردمِ شجاعی که مظهر و تجسّمش [در آن میدان] بودند نیز به‌هم‌چنین.

این بدان معنا نیست که تحصّن‌ها و اشغال‌ها هیچ‌گاه مؤثر نیستند. هنگامی که ده‌ها هزار معترضِ بومی، مجلس اکوادور را در سال ۲۰۰۰ به‌شيوه‌ای عاری از خشونت اشغال کردند، این عملِ آن‌ها اثرِ بسیارِ چشمگیری بر جای گذاشت؛ حتی با وجودِ آن‌که رهبرانِ جنبش در ظرفِ چند روز از سوی حریف در تنگنا قرار گرفته و قدرت را از دست دادند. با این حال، دو سال بعد به‌دنبالِ سازمان‌دهیِ گسترده‌ی مردمِ عادی (یا همان بی‌صدایان)، یکی از همان رهبران به ریاست جمهوری انتخاب شد.

خیزشِ اکوادور به خیزشِ تیانانمن شبیه بود، اما وجودِ ۳ تفاوت احتمالاً در موفقیتِ بعدیِ آن نقش داشت. یکم، معترضان یک نمادِ صرف از قدرت را اشغال نکردند بلکه یک پایگاهِ واقعیِ قدرت را اشغال کردند. دوم، آنان زمانی واردِ عمل شدند که بنیه و تواناییِ کافی برای

کسبِ قدرت را داشتند، نه آن‌که فقط مطالبه‌اش کنند. و سوم، آنان قادر بودند بعد از خاتمه‌ی اشغال، جنبش را ادامه دهند. این بدان معناست که اشغال، هم گذشته‌ای داشته و هم آینده‌ای؛ یعنی قسمتی از یک کارزارِ بزرگ‌تر بوده است که آن کارزار قادر بوده مجموعه‌ای از تاکتیک‌های متنوعِ اعمّ از مقابله‌جویانه یا غیر آن [یعنی "سازنده"] را به‌کار بگیرد. [توجه دارید که بازگشت به جامعه و توجهِ جدّی به آموزشِ افراد پیش از سازمان‌دهی چه نقشِ مهمّی در این راستا ایفا کرده است و این، یکی از ویژگی‌های آن رکنِ "سازنده" و معمولاً مغفولِ جنبش‌ها است که اغلب در هیاهوی رکنِ مقابله‌جویانه یا همان کنش‌های اعتراضی یا "انسدادی" گم می‌شود و همین امر، اصلی‌ترین عاملِ شکستِ جنبش‌ها است - م.]

مطمئناً سرسختی می‌تواند در عرصه‌ی خشونت‌پرهیزی هم مثل همه‌ی عرصه‌های دیگر، تفاوتِ بین موفقیت و شکست را رقم بزند. اگرچه، چنان استقامتی بایستی به مواردی واقعی اختصاص داده شود و فقط به‌ندرت به نمادهایی از آن موارد. گاندی در راهپیمایی معروفِ نمک در ۱۹۳۰، استادی در صحنه‌پردازی و اداره‌ی بیانِ نمادین را به نمایش گذاشت. او برای رسیدن به کناره‌ی دریا بیش از ۳۶۰ کیلومتر را پیاده پیمود تا قوانینِ ناعادلانه‌ی [انحصار] نمک را با ساده‌ترین عملِ ممکن بشکند: برداشتنِ مُشتی نمک از زمینِ ساحلِ دریا. اما این اغلب فراموش می‌شود که او داشت به‌سوی دریایی واقعی می‌رفت تا نمکی واقعی را بردارد؛ عملی که سازنده و ملموس بود و در این مورد، غیرقانونی. مشابهِ همین، راهپیماییِ بزرگِ او در آفریقای جنوبی که ۱۵ سال قبل‌تر^۱

۱. راهپیمایی مذکور در ۱۹۱۳ صورت گرفته، و راهپیماییِ نمک در ۱۹۳۰-م.

صورت گرفت، فقط یک اعتراض نبود؛ او می‌بایست سه‌هزار معدنچی اعتصابی و خانواده‌هایشان را که در آن زمان بی‌خانه و بی‌سرپناه شده بودند، به آشرام خودش نقل مکان می‌داد. [گاندی هر جا که می‌زیست، دهکده، محله یا جماعتی معنوی تأسیس می‌کرد. این سکونتگاه معنوی را "آشرام" می‌خواندند.] در این مورد نیز عمل او از نظر فنی حقوقی، خلاف قانون بود. به عبارت دیگر، هیچ‌یک از این راهپیمایی‌ها صرفاً نمادین نبودند؛ آن‌ها اقداماتی بسیار ملموس و عینی بودند که ضمناً حدودی از طنین‌نمادین را هم داشتند. بنابراین، اگرچه نمادها می‌توانند اقدامات عینی و ملموس را تقویت یا تضعیف کنند، هرگز نباید جای اقدامات عینی را بگیرند.

امکان سوءاستفاده از خشونت‌پرهیزی:

آیا ممکن است خشونت‌پرهیزی در راه غیرحقوقی به کار گرفته شود؟

خشونت‌پرهیزی در صورتی که به‌درستی پیشه شده باشد، قابل سوءاستفاده نیست. اگرچه متأسفانه نام شرافتمند و دل‌فریب خشونت‌پرهیزی ممکن است مورد سوءاستفاده قرار بگیرد که به‌فراوانی هم می‌گیرد. به‌عنوان مثال، وقتی گروهی از صاحبان اسلحه در کالیفرنیا امتناع‌شان از ثبت سلاح‌های تهاجمی‌شان را "نافرمانی مدنی" خواندند، فراموش کرده بودند که داشتن سلاحی مرگبار دورترین فاصله را از مدنیّت یا خشونت‌پرهیزی دارد.

هم‌چنین ممکن است که تاکتیک‌های بی‌خشونت (یا به بیان دقیق‌تر، تاکتیک‌هایی که کاربردشان در خشونت‌پرهیزی نیز جا دارد)

در زمینه‌ای غیرخشونت‌پرهیز به کار گرفته شوند. در ۱۹۹۱ در هند، راهپیمایانی در صدد برآمدند که وارد ایالت گجرات شوند تا به ساخت سدّهای روی رود نارمادا اعتراض کنند. فرآیند ساخت این سدّها تا همان زمان صدها روستا را به زیر آب برده بود و عواقب مخرب زیست‌محیطی و اجتماعی بسیاری داشت. اما مقامات رسمی حکومت ایالتی گجرات که دلایل ناموجه خودشان را برای پی‌گیری ساخت سدّ داشتند، بچه‌مدرسه‌ای‌ها را برای جلوگیری از آن راهپیمایی بسیج کردند؛ درحالی‌که آن بچه‌مدرسه‌ای‌ها هم‌زمان با انجام چنین کاری، سرودهایی درباره‌ی گاندی می‌خواندند!

پیش‌تر درباره‌ی اصلی مهم صحبت کردیم که عبارت بود از: توانایی استوار ایستادن بر اهداف بنیادی، اما سازش بر سر هر چه که غیر از آن باشد. اینک درباره‌ی رویه‌ای دیگر صحبت می‌کنیم که رعایت آن در تظاهرات یا سایر اقدامات خشونت‌پرهیز امروزی، به همان اندازه اهمیت دارد. مواردی که در دو بند اخیر به‌عنوان نمونه‌های سوءاستفاده از خشونت‌پرهیزی آورديم نشان می‌دهند که چرا رعایت آن‌چه خواهیم گفت تا این حدّ مهم است: در یک جنبش خشونت‌پرهیز، بایستی از گل‌آلود کردن آب توسط کسانی که هنوز مدافع خشونت‌ورزی‌اند جلوگیری شود. محض نمونه، در طی جنبش "اشغال" که اصولاً خشونت‌پرهیز بود، کسانی بودند که فکر می‌کردند به کار بردن "یک‌کمی" خشونت اشکالی ندارد، مثلاً این‌جا یا آن‌جا شیشه‌ای را شکستن یا مخزن زباله‌ای را آتش زدن. آن‌ها این کارها را تحت عنوان آن‌چه که "تنوع تاکتیک‌ها" می‌خواندندش روا می‌دانستند. اما این به معنای تهاوی و انحراف خشونت‌پرهیزی است. حتی وقتی

کسی قضیه را از حیطة‌ی اخلاقی خارج کند و به مسأله از حیث نتیجه دادن نگاه کند (خصوصاً نتیجه دادن در بلندمدت)، واضح است که حتی "یک‌کمی" خشونت هم جنبش خشونت‌پرهیز را مبهم و دوپهلو می‌سازد و بنابراین ضعیفش می‌کند. به بیان دیگر، تفاوت بین خشونت‌ورزی و خشونت‌پرهیزی مسأله‌ای از جنس تنوع و گوناگونی (مثل تفاوت سینه‌سرخ‌ها و گنجشک‌ها) نیست. به جای آن، واقعاً این‌طور است که آن‌ها متضاد هم هستند و پیامدهایی متضاد با یکدیگر دارند. این را هم علاوه کنید که خشونت‌پرهیزی به هیچ‌وجه یک تاکتیک نیست، بلکه نیروی خیرِ زندگی است.

نقش رنج کشیدن در ساتیا‌گراها

در اردوگاهِ تجمیع آشویتز [که به‌صورت هم‌زمان اردوگاهِ کار اجباری و بعدها اردوگاهِ مرگ هم بود]، در ۱۹۴۲ به‌سبب آن‌که یک زندانی گریخته بود، ۱۰ زندانی لهستانی از سایرین جدا و به سلولی زیرزمینی برده شدند تا آن‌جا از گرسنگی جان دهند. در عین شگفتی همگان، یک زندانی دیگر پا پیش گذاشت و درخواست کرد که به‌جای یکی از آن مردانِ نگون‌بخت بمیرد. او کشیشی به نام ماکسیمیلیان کولبه^۱ بود که اکنون با عنوانِ قدیس آشویتز شناخته می‌شود. اگرچه او به‌واقع چند روز بعدتر اعدام شد، فداکاریِ الهام‌بخش او تغییری عظیم در روحیه‌ی زندانیان ایجاد کرد. این امر احتمالاً موجب نجات صدها نفری شد که در صورتِ عدم تقویتِ روحیه، در برابرِ یأس و بنابراین (در آن شرایطِ

1. Maximilian Kolbe

غیرقابل تحمل) در برابر مرگ مقهور می‌شدند. وقتی که منازعه‌ای ساتیاگراها را ایجاب می‌کند (یعنی آن‌هنگام که منازعه به مرحله‌ی ۲ از نمودار ما در فصل ۳ می‌رسد)، می‌شود که کسانی فی‌الحال متحمل رنج باشند اما تاب‌آوری آن‌ها که ناخواسته به طول هم انجامیده باشد، قلوب حریفان‌شان را تکان ندهد و بیدارشان نکند. در حقیقت اگر به این تلاش‌ها توجهی نشود، وضعیتی که ظالمانه است می‌تواند عادی و به‌هنجار به نظر برسد؛ انگار که فقط نمونه‌ای باشد از این‌که زندگی چگونه است (بله، زندگی همین است!)، یا انگار حتی ناشی از قصور خود قربانی باشد. مصائب طولانی فلسطینیان در سرزمین‌های اشغالی، آلبانیایی‌تبارهای کوزوو در دهه‌ی ۱۹۹۰، یا میلیون‌ها نفر که امروزه در فقری بسیار شدید زندگی می‌کنند را تصور کنید. این‌ها از جمله‌ی قربانیان نگون‌بخت و بی‌شمار "خشونت ساختاری"^۱ هستند. در این وضعیت، رنج به عوض آن‌که توسط فشار و خشونت آشکار تحمیل شود توسط ساختارهای اجتماعی یا سیاسی ناعادلانه تحمیل می‌شود، هرچند که این ساختارها اغلب توسط فشار یا خشونت آشکار نیز پشتیبانی می‌شوند.

هرگاه طوری شود که ما دیگر بیش از آن نتوانیم چنان ظلمی را تحمل کنیم، این گزینه را داریم که در برابر رنج تحمیلی‌اش خودمان را هم‌چون میله‌ی برق‌گیری سازیم تا دیگران را هشیار کنیم و به چنان وضعیتی پایان دهیم. عمل ماکس کولبه نمونه‌ی چنین موردی است. همچنین، دانشجویانی که در طرح بدفرجام "رُز سفید" شرکت داشتند نیز

1. structural violence

امیدوار بودند که قبولِ چنین مخاطره‌ای اثری آن‌چنان خواهد داشت. طرحِ "رُز سفید" علیه رژیم نازی در مونیخ در زمانِ اوج جنگ جهانی دوم ترتیب داده شد. آن دانشجویان دفترچه‌هایی را چاپ و پخش کردند که دعوت به مقاومتِ مبتنی بر عدم‌همکاری [با رژیم نازی] می‌کرد؛ اگرچه آنان درباره‌ی این که آن مقاومت چگونه‌چیزی می‌تواند باشد تقریباً هیچ نمی‌دانستند و قادر به تصوّر این هم نبودند که مقاومتِ مبتنی بر عدم‌همکاری فقط یک جنبه از خشونت‌پرهیزیِ حقیقی یا همان ساتیاگراها است. آن‌ها می‌دانستند که با چیزی نزدیک به مرگِ حتمی مواجهند (و در نهایت هم فقط یکی از آن‌ها از چنین سرنوشتی گریخت)، اما چنین استدلال می‌کردند که، "پایانی بر وحشت بهتر از وحشتی بی‌پایان است." این است آن محاسبه‌ی اخلاقی که شاید ما در مواردِ ستمِ مفرطِ بایستی انجام دهیم.

اعتصاب غذا در ساتیاگراها

مرگ در خشونت‌پرهیزی احتمالِ وقوع کم‌تری دارد تا در منازعاتِ خشونت‌آمیز، اما همان‌طور که ماکس کولبه و طراحانِ "رُز سفید" نشان دادند، گاهی اوقات لازم می‌شود که جانمان را در معرضِ مخاطره قرار دهیم. اعتصابِ غذا، خصوصاً اعتصابِ غذای نامحدود^۱ یا آن‌طور که گاندی می‌گفت "اعتصابِ غذا تا سرحدّ مرگ"^۲، یکی از صورت‌هایی است که این نوع چاره‌پردازیِ سفت‌وسخت می‌تواند در قالبِ آن بروز

1. open-ended

2. fast unto death

کند. اعتصاب غذا به‌عنوان بخشی از اقدام به قبولاندن در مرحله‌ی ۳ از یک منازعه‌ی خشونت‌پرهیز، خصوصاً اگر محتمل باشد که به مرگِ خودِ آن‌کس که پای در این راه می‌گذارد منجر شود، می‌تواند روشی قدرتمند برای بیدار کردنِ دیگران درباره‌ی ظالمانه بودنِ یک وضعیت باشد و نشانی باشد از رضای خاطرِ شما برای پذیرفتنِ هر رنجی جهت اصلاحِ آن وضعیت. هرچند، این روش می‌تواند به‌جای ترغیب و راضی کردنِ طرفِ مقابل، او را از طریقِ اعمالِ فشار و زور به تغییرِ رویه وادار کند که چنین امری آن را در ضدیت با روح ساتیاگراها قرار می‌دهد. بنابراین اعتصاب غذا به‌عنوان کنشی ذیلِ ساتیاگراها (نه به‌عنوان عملی برای تزکیه‌ی نفس) فقط باید که درست به‌عنوان آخرین چاره اختیار شود و حتی در آن وقت هم فقط با رعایتِ شرایطی بسیار دقیق و معین بدین شرح:

● یکم، فردی که اعتصاب غذا می‌کند باید مطمئن شود که او شخص مناسب برای انجام این فداکاری است. این امر مستلزم آن است که فرد مهارتِ امیالش را در دست داشته باشد (حتی مهارتِ میلش به زیستن را) و نباید نفرت از حریف در انگیزش او نقشی داشته باشد.

● دوم، این اقدام بایستی کسانی را مخاطب قرار دهد که به احتمال زیاد بتوانند با این سخت‌ترین کنش ارتباط برقرار کنند. اگر آن‌ها حتی چنان حدّی از ربط را احساس نکنند یا منطقِ فداکاری را درنیابند (هم‌چنان که در جهانِ غرب اغلب این‌طور است)، اعتصاب غذا راهکارِ نابه‌جایی خواهد بود.

● سوم، اعتصاب غذا بایستی برای تحققِ هدفی واقع‌گرایانه طراحی شود. مطالبه‌ای کلی برای "صلح جهانی" یا چیزهایی شبیه به این [مثلاً] درخواستِ آزادیِ همه‌ی زندانیان سیاسی در یک نظام تمامیت‌خواه - [م]، اگرچه خواسته‌هایی شرافتمندانه‌اند، از طریق اعتصاب غذا قابل دست‌یابی نیستند. همان‌طور که تقریباً همیشه مصداق دارد، اعتصاب غذا کنندگان نتوانسته‌اند از پیش به جلب توجه و اثرگذاری قانع‌کننده بر پندارِ میلیون‌ها تن از مردمان دست یابند.

● چهارم، اعتصاب غذا بایستی فقط در متنِ کارزارِ به‌راستی خشونت‌پرهیز به کار گرفته شود. نمونه‌ی اعتصاب غذای زندانیان ارتش جمهوری خواه ایرلند در زندان لانگ‌کَش^۱، هیچ‌یک از این معیارها را برآورده نمی‌کرد؛ بنابراین به‌رغم شجاعت و فداکاریِ اعتصاب‌کنندگان، ده انسان جان‌شان را از دست دادند بی‌آن‌که این امر به هیچ تغییر اجتماعیِ مشهودی بیانجامد.

● در خاتمه، به‌یاد داشته باشید که اعتصاب غذا نباید در پیش گرفته شود مگر زمانی که تمام گزینه‌های دیگر ناکارآمد و از رده خارج شده باشند.

وقتی این مقتضیات برآورده شوند، اعتصاب غذا می‌تواند معجزه کند. گاندی استادِ پُرآوازه‌ی این فن بود. بریتانیایی‌ها در ۱۹۳۲ بنا داشتند

1. Long Kesh

برای هندوهای عضو کاست^۱ و خارج از کاست، حوزه‌های انتخابی مجزا در نظر بگیرند؛ اما "اعتصاب غذای جانانه‌ی" او موجب شد تا آنان از این امر عقب‌نشینی کنند. "معجزه‌ی کلکته"ی او، یعنی اعتصاب غذایش در ۱۹۴۶ به آشوب‌های فرقه‌ای خاتمه داد؛ درحالی‌که پلیس و ارتش از مهار آن شورش‌ها ناتوان بودند. با همه‌ی این احوال، گاندی در آخر کار به این نتیجه رسید که بعضی از اعتصاب‌گذاهایش از طریق اعمال فشار و جبر اثر می‌گذاشته‌اند [نه از طریق ترغیب و متقاعدسازی] و بنابراین از نقطه نظر او، ناکامی و شکست مجسم بوده‌اند. [به‌رغم آن‌که با معیارهای متعارف، به‌خاطر رسیدن به نتایج ظاهری و تأمین مطالبات، موفق محسوب می‌شده‌اند.]

به‌دست گرفتن کنترل

ما در ساتیاگراها رنج‌کشیدن را برای خاطر [چشم و آبروی!] خودش نمی‌خواهیم؛ در پی این هم نیستیم که مظلوم‌نمایی کنیم یا از خودمان شهید بسازیم. اما در عین حال، تفاوت عظیم بین این دو نوع رنج را درک می‌کنیم: I- رنج منفعلانه‌ای که میلیون‌ها نفر بدون هیچ حاصل قابل توجهی تحمّل می‌شوند، و II- هموار کردن رنجی بر خود با رضای خاطر به‌منظور دست‌یابی به هدفی والاتر، وقتی چاره‌ی دیگری نباشد. این نوع اخیر تحمّل رنج است که نیروی خشونت‌پرهیزی را وارد و درگیر پیکار می‌کند؛ و همانی است که کینگ نامش را "رنج بردن بی‌مزد و منت" گذاشت.

1. caste - نظام طبقاتی هندو

مبارزاتِ خشونت‌پرهیز، خصوصاً در منازعاتی که تا مراحلِ انتهایی به‌پیش رفته باشند، می‌توانند سخت و طوفانی بشوند. از این رو، به‌جاست که نکته‌ی بعدی را به خودمان یادآور شویم: رنجی را در نظر بگیرید که به‌واسطه‌ی تن‌دادن به یک وضعیتِ ظالمانه حاصل آمده؛ همین‌طور، رنجی را در نظر آورید که در اثر کاربرد خشونت برای غلبه بر آن وضعیتِ ظالمانه پدید می‌آید. حالا اگر حالت سوم - یعنی خشونت‌پرهیزی - را با دو حالتِ پیشین مقایسه کنیم، می‌بینیم که در بلندمدت، رنجی که در یک مبارزه‌ی عاری از خشونت به‌صورتِ داوطلبانه پذیرفته می‌شود از هر دو وضعیتِ پیش‌گفته بسیار کم‌تر خواهد بود. به‌عنوانِ مثال، اگرچه کمابیش در حدودِ هزار نفر طی مبارزاتِ خشونت‌پرهیز برای استقلالِ هند جانِ خود را از دست دادند (خصوصاً در قتل‌عامِ آمریتسار در ۱۹۱۹)، اما در مقابل، میلیون‌ها تن از مردم به‌عنوانِ قربانیانِ منفعل و پذیرای وضعیتِ ظالمانه جان باختند؛ نظیرِ اوضاع در طی "قحطی بنگال" در ۱۹۴۳، همان هنگام که تقریباً تمام محصولِ برنج کشور جهتِ استفاده‌ی ارتش بریتانیا ضبط می‌شد. به‌عنوانِ مثالی برای آن حالتِ دیگر، همان‌طور که کینگ خاطر نشان کرد در طی ۶ شب شورش در دیترویت مردمانِ بیش‌تری کشته شدند تا در طی ۶ سال نافرمانی مدنی در جنوب آمریکا برای حقوق مدنی سیاه‌پوستان.

هنگامی که رنج‌کشیدن اجتناب‌ناپذیر شده باشد، دو قاعده‌ی سرانگشتی درباره‌ی آن وجود دارد. یکم، هرچه که زودتر و سریع‌تر بتوانیم فعلاً نه و خشونت‌پرهیزانه به یک منازعه واکنش نشان دهیم، برای حلّ آن به رنج‌بردن کم‌تری محکوم خواهیم بود. و دوم، هرچه که بیش‌تر برای

رنج‌کشیدنِ داوطلبانه مهیّا باشیم، رنجِ ناخواسته‌ی کم‌تری بر ما تحمیل خواهد شد.

چه چیزهایی آموخته‌ایم؟

خشونت‌پرهیزی قابلیت‌ی ذاتی از طبیعتِ انسان است. خشونت‌پرهیزی فرمانی اخلاقی نیست؛ و خصوصاً انتزاعی فلسفی هم نیست. خشونت‌پرهیزی، دست‌کم نوعی از آن که من در این جا ارائه‌اش کرده‌ام، کارمایه‌ای است که هم "درون" همه‌ی موجوداتِ زنده فعالیت دارد و هم "بر" همه‌ی آن‌ها مؤثر است. خشونت‌پرهیزی می‌تواند مثل بسیاری از نیروهای دیگر در طبیعت، شناخته شود، پیش‌بینی شود و تحت کنترل درآید. احتمالاً مهم‌ترین چیزی که لازم است درباره‌ی خشونت‌پرهیزی بدانیم این است که خشونت‌پرهیزی عدم چیزی نیست، از جنس فقدان یا غیاب نیست، بلکه نیرویی واقعاً موجود است. خشونت‌پرهیزی نیروی مهر است، اگرچه گاهی اوقات ممکن است این طور به نظر نیاید. کینگ شرح داده که جنبش حقوق مدنی [سیاه‌پوستان] آمریکا موجب فورانِ خشم نشد بلکه موجب شد که "خشم به‌منظور اثرگذاری حداکثری، تحت نظم و انضباط ابراز شود". این انضباطی که از هدر رفتن خشم مان جلوگیری و آن را ذخیره می‌کند، امری از جنس سرکوب کردن نیست. وقتی آن را به‌درستی اجرا می‌کنیم، این امکان را به خشم ما می‌دهد که به نیرویی آفرینش‌گر تبدیل شود. خشونت‌پرهیزی نیرویی است که به‌واسطه‌ی تغییر و تبدل یک سائق (رانه‌ی انگیزشی) منفی آزاد می‌شود. این استحاله‌ی انرژی‌های منفی یا مخرب در یک انسان فقط روند

رشدی برای همان فرد نیست؛ این امر می‌تواند اثر حیرت‌انگیزی بر حریفان داشته باشد؛ اثری که ارباب و تهدید و سلاح‌ها نمی‌توانند با آن برابری کنند. در طی انقلاب موفق "قدرت مردم" فیلیپین در ۱۹۸۶ (که فقط یک نمونه از میان‌هزارانی است که می‌توانیم شاهد بیاوریم) سربازان از دستورات مستقیم مافوق‌هاشان سرپیچی کردند و حاضر نشدند به معترضان مسالمت‌جو شلیک کنند. در موارد بسیاری، آنان به‌واقع با چشمانی اشک‌آلود و در حال روگردانی و ترک خدمت دیده شدند. [۳۵]

کنث بولدینگ^۱ (یکی از بنیان‌گذاران پژوهش مدرن صلح) با مطالعه‌ی این اثرگذاری، اصطلاح "قدرت تلفیق‌گر"^۲ را ابداع کرد. او این قدرت را در قیاس با دو نوع قدرت دیگر، یعنی "قدرت ارباب"^۳ و "قدرت مبادله"^۴ قرار داد. [۳۶] قدرت تلفیق‌گر زمانی آزاد می‌شود که ما تعهد می‌کنیم که به حقیقت همبستگی‌مان شهادت دهیم، حتی وقتی که حریف‌مان بر آن حقیقت [که همبستگی ما است] و احتمالاً بر فرد فرد ما خشونت روا می‌دارد. حریف، خودش را از بیخ‌و‌بن جدای از ما می‌بیند، درحالی‌که ما می‌توانیم آن هم‌داستانی را ببینیم که او توان دیدنش را از دست داده و بنابراین می‌توانیم به او کمک کنیم تا او هم ببیندش. بولدینگ خاطر نشان می‌سازد که نتیجه‌ی چنین رویکردی آن است که هر دو گروه

-
1. Kenneth Boulding
 2. Integrative Power
 3. Threat Power
 4. Exchange Power

سرانجام به هم نزدیک‌تر می‌شوند. وقتی ما در درون خود، سائق‌های^۱ نفاق‌افکن را به این منظور مهار می‌کنیم، این "مهار" به معنی "سرکوب" یا واپس‌زنی نیست. گاندی کاملاً با این فعل و انفعال آشنا بود: "من به واسطه‌ی تجربه‌هایی تلخ، درسی متعالی آموخته‌ام که خشم خود را محفوظ دارم. همان‌طور که حرارتِ مهارشده به انرژی تبدیل می‌شود، خشمِ مهارشده‌ی ما هم می‌تواند به نیرویی استحاله‌یابد که قادر است جهان را تکان دهد." [۳۷]

کینگ در عبارتی که پیش‌تر نقل کردیم (و ارزش تکرار دارد) به این فرآیند استحاله قدری وضوح بیش‌تر می‌بخشد آن‌جا که می‌گوید کنش‌گرانِ حقوقِ مدنی خشم را مهار کردند و به‌منظورِ اثرگذاریِ حداکثری، آن را تحتِ نظم و انضباط رها ساختند. در پرتو این شرح به‌نحو جالب توجهی مشخص می‌شود که نیروی خشونت‌پرهیزی در اندرونِ ما نهفته است و در انتظار است که رها شود. لازمه‌اش آن است که ما تمایل به عمل کردن از موضع خشم یا ترس را کنترل کنیم. رانه‌های انگیزشی (یا همان سائق‌های) منفی نظیر خشم یا ترس، اگر به شکل‌های خام و نپرورده‌شان ابراز شوند یکپارچگیِ مردمان را متلاشی می‌کنند و آنان را به‌صورتِ تکه‌وپاره‌های جدا از هم درمی‌آورند. اگر ما "خشونت‌پرهیزی" را به عنوانِ نیرویی آزادشده در اثر تغییر و تبدلِ یک سائقِ منفی (نظیر ترس یا خشم) تعریف کنیم، قضیه‌ی عکسِ آن (به‌لحاظِ منطقی) چنین خواهد بود که خودِ آن نیروهای منفی و ابرازشان به‌صورتِ خام، بایستی به‌عنوانِ "خشونت" شناخته شوند.

۱. Drives - "سائق" در متون روان‌شناسی به معنای "سوق‌دهنده"

شیوه‌ای برای بودن

با توجه به آنچه تا این‌جا بیان شد، خشونت‌پرهیزی یک انتزاع اخلاقی یا یک تجرید فلسفی نیست. همچنین، خشونت‌پرهیزی فقط مجموعه‌ای از تاکتیک‌ها و یا یک روش صرف هم نیست. مردمانی در مبارزه برای آزادی‌شان تحولات عظیمی را پدید آورده‌اند صرفاً به سبب آن‌که مشی مسلحانه را نپذیرفته‌اند. همان‌طور که یک معترض یمنی در سال ۲۰۱۲ به یکی از دوستان من گفت، "آن‌ها نمی‌توانند ما را شکست بدهند چرا که ما تفنگ‌هایمان را در خانه باقی گذاشته‌ایم!" البته دگرگونی‌های عمیق‌تر و ماندگارتری رخ می‌دهند اگر که ما نفرت‌مان را در خانه باقی بگذاریم.^۱

من امیدوارم که این کتاب مقادیری از روشن‌بینی برای متبخر شدن در این شگرد را فراهم کرده باشد. همین که در این فن مهارت یافتیم، می‌توانیم خشونت را در جهان امروزمان با خوش‌بینی بیش‌تر [به امکان] رفع آن و قابل‌مبارزه‌تر ببینیم. هر گونه خشم، در حکم ماده خام اولیه‌ای است برای خشونت‌پرهیزی! (چه آن خشم توسط رسانه‌های همگانی برانگیخته شده باشد، یا توسط نابرابری‌های فاحش در اقتصادمان، یا توسط هر چیز دیگری.) ابراز خشم در شکل خام آن معادل هدر دادن آن است.

خیلی‌ها خشونت‌پرهیزی را به‌عنوان یک تاکتیک می‌پندارند که وقتی هیچ گزینه‌ی بهتری نداشته باشند بایستی اتخاذ شود؛ چون هرگونه

۱. با گذشت زمان، به نظر می‌رسد آن معترض یمنی مسالمت‌جو جزء اقلیت بوده باشد؛ اما وضعیت فاجعه‌باری که در پی اتخاذ مشی مسلحانه توسط اکثر گروه‌ها در یمن پدید آمده اتفاقاً مؤید محتوای مفاهیم این سطور از طریق برهان خُلف هستند! - م.

خشونت‌ی از سوی آنان، با سرکوبِ بسیار شدید مواجه می‌شود یا چون آنان خیلی رُک و پوست‌کنده، سلاح‌های لازم را ندارند. آنان اغلب حقِ بازگشتن به خشونت‌ورزی را اگر که [از طریقِ خشونت‌پرهیزی] موفق نشوند برای خود محفوظ می‌دانند. خشونت‌پرهیزی هر روز با اقبالِ بیش‌تری مواجه می‌شود و می‌تواند شجاعتی بیش از خشونت‌ورزی نیاز داشته باشد. مزیت‌های رویکردِ خشونت‌پرهیز هر چه که باشد، امیدوارم این را روشن کرده باشم که اگر آن را به‌عنوانِ یک اصل و به‌عنوانِ شیوه‌ای برای بودن در جهان اختیار کنیم [و نه یک تاکتیکِ صرف]، می‌توانیم بسیار فراتر از این‌ها برویم که تاکنون رفته‌ایم.

در این رویکرد، خشونت‌پرهیزی راهکاری نیست که ضعیفان به آن متوسّل شوند، بلکه به‌راستی نوعی از توانمندی را می‌طلبد که کم‌یاب است. خشونت‌پرهیزی اجتناب از چیزی نیست بلکه درگیرکردنِ نیرویی واقعاً موجود در پیکار است. این نیرو یا قدرت "موجود" تر و موجودتر می‌شود، به‌هر میزان که بیش‌تر بتوانیم بدونِ نفرت عمل کنیم و [در درون‌مان هم] بدونِ نفرت باشیم؛ به‌هر میزان بیش‌تر که بتوانیم بدونِ آرزوی هیچ آسیبی برای کسانی، در برابرِ آنچه انجام می‌دهند ایستادگی کنیم؛ و به‌هر میزان که بیش‌تر بتوانیم به بیانِ گانندی "خصوصیت را منحل کنیم و نه خودِ متخاصمان را." [۳۸] به‌طریقی که هنوز در نمی‌یابیم چه‌طور، این جهان‌بینی و طرزِ تلقّی مبتنی بر وصل بودن‌مان به یکدیگر، انرژی‌هایی را آزاد می‌کند که به تحوّلِ ژرف‌تر و پایدارتر منجر می‌شوند. وقتی می‌گوییم خشونت‌پرهیزی فقط یک استراتژی نیست، به این معنا نیست که داشتنِ استراتژی لازم نباشد. همان‌طور که دیده‌ایم، این به‌هیچ‌وجه صادق نیست. اما خشونت‌پرهیزی مشخصه‌ای استثنایی دارد

که نظامی‌گری یا خشونت‌ورزی نمی‌توانند مدعی آن باشند، و آن این است که: تحقق بخشیدن به اصول، در عین حال، استراتژی نتیجه‌بخش نیز هست. برخلاف خشونت‌ورزی که ما در آن روی این ایده‌ی مایوس‌کننده حساب می‌کنیم که روش‌های باطل می‌توانند تأمین‌کننده‌ی نتیجه‌ای به حق باشند، در خشونت‌پرهیزی ما مجبور نیستیم که بین انجام کار درست اخلاقی و کاری که بیش‌ترین نتیجه‌بخشی را دارد، یکی را انتخاب کنیم. این دو در بلندمدت یک‌چیز هستند. به‌عنوان مثال، اگر شما از مجال تحقیر کسانی بگذرید صرفاً چون به این اصل اخلاقی اعتقاد دارید که همگان مُحَقَّق به برخورداری از عزت و احترام‌اند، این امر به شما راهبردی می‌بخشد که تقریباً بی‌بُرو و برگرد، آنان را به شما نزدیک‌تر می‌سازد. همان‌طور که برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل، آدولفو پِرز اسکوئیول^۱ بیان کرده است، "مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز ارزش‌هایی که در نهایت بناست به آن‌ها راه ببرد را با تمهید پیشاپیش آن‌ها درون خود همان روند تغییر، رواج می‌دهد. بدین سبب است که خشونت‌پرهیزی صلح را از طریق جنگ اشاعه نمی‌دهد؛ تلاش نمی‌کند که سازندگی را از طریق ویرانگری محقق سازد." [۳۹]

جنبشی در حال فراگرفتنِ سرتاسر جهان

گاندی در ۱۹۳۹ نوشت که، "خوش‌بینی من مبتنی است بر اعتمادم به امکانات بالقوه نامحدود هر فرد انسانی در پروردن خشونت‌پرهیزی. هرچه که بیش‌تر خشونت‌پرهیزی را در وجود خود رشد دهید، واگیری

1. Adolfo Perez Esquivel

بیش‌تری پیدا می‌کند تا آن‌جا که محیط پیرامونی شما را در خود بپوشاند، و همین‌طور تا یک وقتی در آینده، چه‌بسا که سرتاسر جهان را فراگیرد. [۴۰] در سال‌هایی که از تحریر این عبارات توسط گاندی گذشته است، اگرچه سالیان پُرخشونتی وجود داشته، جهان در عین حال به‌راستی آغاز چنان خیزشی را شاهد بوده است. در واقع، تخمین زده می‌شود که اکنون بیش از نیمی از جهان در جوامعی زندگی می‌کنند که به‌طرزی قابل توجه تحت تأثیر جنبشی خشونت‌پرهیز قرار گرفته‌اند. [۴۱]

تاریخ مدرن خشونت‌پرهیزی توسط چند تغییر کیفی مساعدت شده است که بالقوه کمک‌های بسیار بزرگی در امر "فراگرفتن سرتاسر جهان" محسوب می‌شوند. یکم، ما داریم می‌آموزیم که هر فرهنگی روش‌هایی محلی برای واکنش خلاقانه به منازعه دارد، و این رهیافت‌ها [ی محلی] می‌توانند در بستر یک مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز ممتد، بسیج شوند و به حرکت درآیند. محض نمونه، مردمان بومی که نقشی حیاتی در منازعات زیست‌محیطی ایفا می‌کنند، دارند بین خودشان به سازمان‌دهی و شبکه‌سازی می‌پردازند.

دوم، ما اکنون می‌دانیم که خشونت‌پرهیزی در شرایطی که یک تک‌رهبر پُر‌جذب^۱ موجود نباشد (که در اغلب مواقع چنین است) می‌تواند عملیاتی و محقق شود. علاوه بر این، جنبش‌ها می‌توانند از طریق مداخلات گروه‌های صلح یا کمک‌های تخصصی از بیرون، به‌نحو قابل‌ملاحظه‌ای تقویت شوند. از این گذشته، آنچه که در میان همه‌ی پیشرفت‌ها شاید مهم‌ترین مورد باشد این است که: مردم به‌نحوی

که سابقه نداشته دارند یاد می‌گیرند که چه‌طور تجربه‌های حاصل از موفقیت‌ها و شکست‌های جنبش‌های خودشان را به دیگران هم بیاموزند. برای مثال می‌توان به جنبش آپورا^۱ اشاره کرد که طی قیامی موفق در سال ۲۰۰۰، رئیس‌جمهور اسلوبودان میلوشویچ^۲ را از قدرت ساقط کرد. [چند سال بعد،] "مرکز کنش‌ها و راهبردهای پیشرفته‌ی خشونت‌پرهیز"^۳ مبارزان باتجربه‌ی آپورا را به مصر و کشورهای دیگری فرستاد که با منازعات مشابهی مواجه بودند.

سوم، از زمان گاندی و کینگ به این سو، اکثر جنبش‌هایی که به هر نحو خشونت‌پرهیز شده‌اند (و تعدادشان هم زیاد است) تقریباً منحصر به رُکن انسدادی (اعتراضی) بوده‌اند؛ نظیر امواج پی‌درپی قیام‌ها در اروپای شرقی که "انقلاب‌های رنگی" نامیده شدند و "بهار عربی" که [تقریباً دو دهه بعد در غرب آسیا و شمال آفریقا] در پی آمد. [به خاطر دارید که جنبش‌های خشونت‌پرهیز بایستی از هر دو رُکن اساسی "سازنده" و "انسدادی" یا همان اعتراضی برخوردار باشند]. چندتایی از جنبش‌ها هم تقریباً به‌صورت انحصاری "سازنده" بوده‌اند؛ بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین نمونه از چنین جنبش‌هایی MST در برزیل است (یا "جنبش کارگر بی‌زمین"^۴) که برای ده‌ها هزار خانواده، زمین و طریقه‌ی امرار معاش فراهم کرده است و در طی این روند، جوامعی محلی پدید

1. Otpor

۲. Slobodan Milosevic - رئیس‌جمهور یوگسلاوی آن زمان که بخش مسلط حاکمیتی‌اش همین صربستان امروزی بود.

3. the Center for Advanced Nonviolent Actions and Strategies

4. Landless Worker Movement

آورده؛ اما راه خلاقانه‌ای برای درآمدن جلوی اربابان زمین‌دار و برآمدن از پس مقاومت آنان پیدا نکرده است. به جز استثنائاتی انگشت‌شمار - نظیر انتفاضه‌ی اول فلسطین (۱۹۹۳-۱۹۸۷) - ما کارزار مستمری ندیده‌ایم که مشابه مبارزات استقلال‌هند، بتواند در هر دو جنبه‌ی "سازنده" و "انسدادی" فعالیت کند و شیوه‌ای برای تصمیم‌گیری راهبردی در این‌باره داشته باشد که چه‌موقع انسدادی باشد و چه‌موقع سازنده.

باین‌همه، آگاهی‌فزاینده‌ای درباره‌ی این امکان در حال شکل‌گیری است. آن نوع جنبش، جنبشی است مبتنی بر پیشروی متوالی از توانمندسازی فردی، تا برنامه‌ی سازنده، و تا ساتیا‌گراها زمانی که لازم باشد (که به احتمال زیاد لازم خواهد شد). زمانی که آن نوع جنبش یک بار دیگر رخ دهد، می‌توانیم شروع به دیدن قدرت تمام‌عیار خشونت‌پرهیزی در دگرگون کردن جهان‌مان کنیم. [۴۲]

و دست آخر [به‌عنوان مورد چهارم]، علم جدید به‌نحو چشم‌گیری از تأکید بر ماده‌گرایی عقلانی^۱ (و آن جدا از هم بودن و بی‌معنا بودن) که چنین نظرگاهی مستلزم آن است) به‌سوی تصویری قوی‌بُنیه‌تر از طبیعت انسان و از جهان تغییر جهت داده است که به‌طرز غیرمترقبه‌ای با سنت‌های خرد جاودان هم‌ساز است. این تصویر از همدلی ذاتی و همکاری ذاتی که هم توسط خرد و هم توسط علم تأیید شده است راه را برای روایتی فرهنگی هموار می‌کند که در آن، خشونت‌پرهیزی همان‌قدر مهمان ما بشود که خشونت اکنون هست (هرچند که ما شاید

۲. Rational - اصطلاحی که متأسفانه سالیان درازی است توسط حامیان فردگرایی افراطی (خصوصاً در حوزه‌ی اقتصاد) صادره و از معنای حقیقی خود تهی شده است. طبق تعریف آنان، عملی "عقلانی" است که بهره‌مندی فرد از مواهب مادی را به حداکثر برساند - م.

مهمانِ ناخوانده بدانیمش).

گاندی زمانی نوشت، "آنان که جذبِ خشونت‌پرهیزی می‌شوند، باید تجربه و آزمایشِ آن را شروع کنند." با گذشتِ هر سال این امر واضح‌تر می‌شود که بقای زندگی بر روی زمین ممکن است یکسره در معرضِ خطر باشد. امیدوارم نگاهیِ اجمالی به تاریخ و ظرفیتِ خشونت‌پرهیزی که در این جا ارائه دادم، با وجودِ همه‌ی مختصر بودنش به این کار بیاید که نشان دهد: هرچند که خشونت‌پرهیزی مستلزم تلاش و فداکاری خواهد بود، می‌توانیم آن را به‌عنوانِ قدرتی برای تغییر دادنِ مسیرِ سرنوشتِ انسان به‌سوی آرمانیِ متعالی‌تر به‌کار گیریم. این گریزناپذیرترین [، ضروری‌ترین و شاید جذاب‌ترین] چالشِ زمانه‌ی ما است.

نکات به یاد ماندنی: منبعی دم‌دستی

”حشونت پرهیزی قانونِ گونه‌ی ما [یعنی نوع بشر] است.“

”آن‌چه ساتیاگراها در چنین مواردی انجام می‌دهد پس‌زدنِ خرد نیست بلکه رهاسازیِ آن از سکون است و تثبیتِ تسلطِ آن بر تمایلاتِ فرومایه‌ای نظیرِ تعصب، نفرت و امثالِ آن‌ها. به بیانی دیگر که می‌تواند متناقض‌نما تلقی شود، ساتیاگراها خرد را به بردگی نمی‌گیرد، بلکه مجبورش می‌کند که آزاد باشد.“

صورت‌بندیِ مسأله در این نوع نگرش، در قالبِ ”من علیه شما“ نیست بلکه ”من و شما با هم علیه مشکل“ است.

باید تلاش کنیم که هرگز نه کسی را تحقیر کنیم و نه تحقیر را بپذیریم؛ چرا که این امر برای همگان خسارت‌بار است.

هرقدر بیش‌تر انسانیتِ حریف‌تان را موردِ ملاحظه قرار دهید، به گونه‌ای ثمربخش‌تر می‌توانید با ظلمِ او بستیزید.

"عدم‌همکاری واقعی، عدم‌همکاری با تباه‌کاری است، نه با تباه‌کار."

تمام خشونت‌ها در اثر ناکامی یا امتناع از شناسایی دیگری به عنوان انسان تمام‌وکمال آغاز می‌شوند. از این‌رو، دست‌یابی ریشه‌دارتر به خشونت‌پرهیزی بایستی بیدارسازی مجدد انسانیت حریف را شامل شود.

مراقبه بر انسانی‌تر شدن دریافت‌های ما تأثیر بزرگی می‌گذارد.

خشونت‌پرهیزی قدرتی است که از طریق تغییر شکل و استحاله‌ی یک سائق (رانه‌ی انگیزشی) منفی آزاد می‌شود.

من به‌واسطه‌ی تجربه‌هایی تلخ، درسی متعالی آموخته‌ام مبنی بر این‌که خشم خود را مهار بزنم. همان‌طور که حرارتِ مهارشده تبدیل به انرژی می‌شود، به‌همان صورت خشم مهارشده‌ی ما می‌تواند به نیرویی استحاله‌یابد که قادر است جهان را تکان دهد.

مبانی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز • ۱۰۷

بیاید فراموش نکنیم که رهایی فردی خود ما از خشم، ترس و امثال این‌ها در اثر ممارست‌های خشونت‌پرهیزانه، دست‌آورد کوچکی نیست.

”چیزهایی که برای آدم‌ها اهمیت اساسی دارند توسط منطق خشک و خالی به دست نمی‌آیند بلکه بایستی از طریق به جان خریدن رنج کسب شوند ... اگر می‌خواهید چیزی حقیقتاً مهم را محقق کنید نباید فقط منطق را اقباع کنید، بایستی قلب‌ها را نیز تکان دهید.“

تا هر جا که مقدور باشد کنش ”سازنده“ را اختیار کنید و فقط زمانی کنش ”انسدادی“ (یا همان اعتراضی یا مقابله‌جویانه) را برگزینید که ضروری باشد.

گانندی ادامه‌ی حکمرانی بر هند را برای بریتانیایی‌ها ناممکن کرد، اما این را برای آنان ممکن کرد که بدون نفرت و بدون تحقیر بیرون بروند.

”مردم خشونت‌پرهیزی را به مدت یک هفته امتحان می‌کنند، و وقتی از آن نتیجه نمی‌گیرند، به سمت خشونتی بازمی‌گردند که قرن‌هاست نتیجه نداده است.“

پُر تعداد بودن گاهی اوقات ضروری است، اما روشن بودنِ هدف و تعهد به آن همیشه ضروری‌اند.

اگرچه نمادها می‌توانند اقداماتِ عینی و ملموس را تقویت یا تضعیف کنند، هرگز نباید جای اقداماتِ عینی را بگیرند.

هرچه که زودتر و سریع‌تر بتوانیم فعالانه و خشونت‌پرهیزانه به یک منازعه واکنش نشان دهیم، برای حلّ آن به رنج‌بردنِ کم‌تری محکوم خواهیم بود.

هرچه که بیش‌تر برای رنج‌کشیدنِ داوطلبانه مهیا باشیم، رنجِ ناخواسته‌ی کم‌تری بر ما تحمیل خواهد شد.

در خشونت‌پرهیزی، ما مجبور نیستیم که بین انجام کارِ اخلاقی و کاری که بیش‌ترین نتیجه‌بخشی را دارد، یکی را انتخاب کنیم.

[- و چند جمله هم به انتخابِ مترجم!]:

کنش‌گرِ خشونت‌پرهیز سعی بر آن دارد که هرگز چشم‌اندازِ توافق و آشتیِ محتمل را از دست ندهد و برای او بسیار مهم است که "خصومت را از میان بردارد، نه خصم را."

"بهترین راه برای از بین بردنِ یک دشمن این است که او را دوستِ خود سازیم."

[کینگ، خطاب به حریفان] "در مواجهه با توانایی شما در تحمیل رنج، ما از طریقِ تواناییِ مان در تحمیلِ رنج است که با شما برابری خواهیم کرد."

"خشونت‌پرهیزی راهکاری نیست که ضعیفان به آن متوسل شوند، بلکه به‌راستی نوعی از توانمندی را می‌طلبد که کم‌یاب است. خشونت‌پرهیزی اجتناب از چیزی نیست بلکه درگیرکردنِ نیرویی واقعاً موجود در پیکار است."

"مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز ارزش‌هایی که درنهایت بناست به‌آن‌ها راه ببرد را با تمهیدِ پیشاپیشِ آن‌ها درونِ خودِ همان روندِ تغییر، رواج می‌دهد. بدین سبب است که خشونت‌پرهیزی صلح را از طریقِ جنگ اشاعه

نمی‌دهد؛ تلاش نمی‌کند که سازندگی را از طریق ویرانگری محقق سازد.

“واقعیت این است که ساتیاگراها طراحی نشده تا مقصد بیرونی خاصی را فتح کند یا حریف را از پا درآورد، بلکه طراحی شده تا نیروهای را به جریان اندازد که نهایتاً به موازنه‌ای جدید راه می‌برند. در چنین راهبردی، کاملاً امکان‌پذیر است که تک‌تک همه‌ی مصاف‌ها را ببازیم و با این حال، برنده‌ی کلّ پیکار باشیم.”

پُرشماری افراد در ساتیاگراها مهم است، به‌جز مواقعی که مهم نباشد[!].

یادداشت‌ها

[۱]- نشریه‌ی هاریجان، سپتامبر ۱۹۳۶. گاندی در اصل ترجمه‌ای از عبارتی متداول را ارائه می‌کرد که در ادبیات حماسی هندی و آثاری دیگر یافت می‌شد و آن عبارت این بود که: *ahimsa, paramo dharma* که یعنی "خشونت‌پرهیزی قانون‌برین است" و اصل بنیادین حافظ و نگه‌دارنده‌ی عالم است.

[۲]- نشریه‌ی کریسچن پیس‌میکر تیمز (Christian Peacemaker Teams)، مرور وقایع سال در فوریه ۲۰۱۰-۳۱ (اکتبر ۲۰۱۰).

[۳]- یافتنِ رئوسِ کلیِ این "دانش جدید" با رشته و شاخه‌های متعددی که دارد و به‌سرعت هم در حال تکمیل شدن و جایگزین شدن است، کار دشواری است. برای نقطه‌ی آغازی در این باره، وبسایت مرکزِ متا را ببینید: mettacenter.org

[۴]- *Andrew Young, A Way Out of No Way* (۱۹۹۶، نشویل: توماس نلسون).

[۵]- بسیاری از این شواهد توسط جِرمی ریفکین (Jeremy Rifkin) در کتاب تمدنِ همدلانه (*The Empathic Civilization*) گردآوری شده است (نیویورک: پنگوئن/تارچر، ۲۰۰۹).

[۶]- مارتین لوتر کینگ جونیور، گام بلند به‌سوی آزادی: ماجرای مونتگمری (*Stride toward Freedom: The Montgomery Story*) (نیویورک: هارپر آند برادرز، ۱۹۵۸).

[البته کینگ در نقل قول مذکور از عبارت "مقاومت منفی" استفاده کرده است که گاندى بسیار زود به‌سبب غلط‌انداز بودنش آن را کنار گذاشت - مترجم.]

[۷]- به‌عنوان نمونه، فیلم مستند شارپ با عنوان آن‌جا که نفرت هست (*Where There Is Hatred*) را ببینید (ماریکنول، نیویورک: ماریکنول وُردل پروداکشنز، ۱۹۹۰) یا کتاب آغاز کردن مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز (*Waging Nonviolent Struggle*) از او را بخوانید (بوستون: انتشارات پورتر سارجنت، ۲۰۰۵).

[۸]- خوانندگان علاقمند می‌توانند تاکتیک‌های بسیاری را در بخش دوم اثر کلاسیک جین شارپ (Gene Sharp) با عنوان سیاست مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز (*The Politics of Nonviolent Action*) بیابند (بوستون: انتشارات پورتر سارجنت، ۱۹۷۳)، اگرچه از منظری پای‌بند به اصول اخلاقی، چندتایی از ۱۹۸ تاکتیک او کمابیش نامناسب محسوب می‌شوند؛ نظیر آن‌هایی که اسباب بی‌آبرویی حریف را در بر دارند. برای وضعیت‌هایی که تا آن حد سخت نیستند و همگی ما در طول زندگی با آن‌ها مواجه می‌شویم، تکنیک‌های ارتباطی بی‌خشونت که در کتاب مارشال روزنبرگ (Marshall Rosenberg) با عنوان ارتباط بدون

خشونت: زبانِ زندگی (*Nonviolent Communication: A Lan-*)
guage of Life) یافت می‌شوند بسیار مفیدند. (انسینیتاس، کالیفرنیا:
نشر پادل-دَنسِر). [این کتاب در ایران با ترجمه‌ی کامران رحیمیان
توسط نشر اختران منتشر شده است - م. ۰.]

[۹]- موهانداس کارامچاند گاندی، هند سواراج یا حکمرانی میهنی
هندی (*Hind Swaraj or Indian Home Rule*) (احمدآباد، گجرات:
ناواجیوان، ۱۹۳۸)، ۷۰.

[۱۰]- م. ک. گاندی، ساتیاگراها در آفریقای جنوبی (احمدآباد: ناواجیوان،
۱۹۳۸)، ۴۳۳.

[۱۱]- استاوتون لیند (Staughton Lynd) و آلیس لیند (Alice Lynd)،
خشونت‌پرهیزی در آمریکا (ماریکنول، نیویورک: اربیس، ۱۹۹۵)، ۳۹۹.

[۱۲]- شورایی برای تشکیل پارلمانِ مذاهبِ جهان، اعلامیه‌ی به‌سوی
اخلاقِ جهانی (*Declaration toward a Global Ethic*) (شیکاگو:
شورایی برای تشکیل پارلمانِ مذاهبِ جهان، ۱۹۹۳)، ۵.

[۱۳]- ن. ک. بوز (N. K. Bose)، ویراستار، منتخبی از آثار گاندی
(احمدآباد، گجرات: ناواجیوان، ۱۹۴۸)، ۲۲۱.

[۱۴]- حدیث جابر، ۱۴۹۷.

[۱۵]- م. ک. گاندی، "مقاومتِ خشونت‌پرهیز"، در قطار به‌سوی واردها (Wardha)، ۵ آوریل، ۱۹۴۲، در مجموعه آثار مهاتما گاندی، ۸۲، شماره‌ی ۱۹۹.

[۱۶]- رالف سامی (Ralph Summy)، "خشونت‌پرهیزی و مسأله‌ی دشمن به‌غایت بی‌رحم"، پاسیفیک ریویو ۶، شماره‌ی ۱ (مه ۱۹۹۴): ۱-۲۹.

[۱۷]- این تمرینات ۵‌گانه اساسِ راهبرد کارزار کامل مبتنی بر قواعد خشونت‌پرهیزی هستند که تحت عنوان "نقشه‌ی راه متا" (Metta's Roadmap) پیشنهاد شده است. (رجوع شود به mettacenter.org/roadmap).

[۱۸]- ما مراقبه‌ی گذر (passage meditation) بدان‌صورت که توسط "سری اکناث ایسواران" (Sri Eknath Easwaran) آموزش داده شده را پیشنهاد می‌کنیم. easwaran.org را ببینید و یا به کتاب الکترونیک ما با عنوان مراقبه برای بانیان صلح (*Meditation for Peacemakers*) در این‌جا مراجعه کنید:

mettacenter.org/research-education/publications

[یادآوری می‌شود که این توصیه از سوی مؤلف است و نسخه‌پردازان فارسی - از جمله مترجم - ارتباطی با محتوای توصیه ندارند.]

[۱۹]- جان مالکین (John Malkin)، "در بودیسم متعهد، صلح با شما شروع می‌شود،" شامبالا سان (*Shambala Sun*) (جولای ۲۰۰۳).

[۲۰]- م. ک. گاندی، هند جوان (*Young India*)، ۱۱ مه، ۱۹۳۱.

[۲۱]- پیاره‌لعل (Pyarelal) و سوشیلا نایار (Sushila Nayar)، در آینه‌ی گاندی‌جی (*Gandhiji's Mirror*) (آکسفورد: مجموعه‌های هند آکسفورد، ۲۰۰۴)، ۲۱۳.

[۲۲]- برای مثال، آزمایش معروف "غار دزدان" را ملاحظه کنید که در این‌جاها شرح داده شده است: مظفر شریف (Muzafer Sherif) در مخمصه‌ی رایج (*Common Predicament*) (بوستون: هاوفتون میفلین، ۱۹۶۶)، و مظفر شریف و همکاران، آزمایش غار دزدان (*The Robbers Cave Experiment*) (وسلیان، ۱۹۶۱).

[توجه دارید که "غار دزدان" اسم خاص پارکی بود که آزمایش در آن‌جا انجام می‌شد. ترجمه نکردن اسامی خاص از یک جهت معضلاتی ایجاد می‌کند، ترجمه کردن‌شان از جهتی دیگر!]

[۲۳]- پیاره‌لعل و سوشیلا نایار، در آینه‌ی گاندی‌جی، ۲۶۸.

[۲۴]- سواد دجانی (Suad Dajani)، "یستادگی خشونت‌پرهیز در سرزمین‌های اشغالی: یک ارزیابی مجدد انتقادی،" در استفن زونیس

(Stephen Zunes)، لستر آر. کرتز (Lester R. Kurtz) و سارا بث اشِر (Sarah Beth Asher)، (ویراستاران)، جنبش‌های اجتماعی خشونت‌پرهیز: چشم‌اندازی جغرافیایی (-*Nonviolent Social Move-ments: A Geographical Perspective*) (مالدن، ماساچوست: انتشارات بلکول، ۱۹۹۹)، ۵۴-۵۳.

[۲۵]- بهترین مکان تهاجر اطلاعات درباره‌ی جنبش رو به رشد برای عدالت ترمیمی restorativejustice.org است.
[در آینده از "عدالت ترمیمی" و از اهمیت آن بیش‌تر خواهیم گفت. علی‌الحساب اگر علاقمند آشنایی بیش‌تر با این مقوله‌ی بسیار مهم بودید می‌توانید "کتاب کوچک عدالت ترمیمی" نوشته‌ی هوارد زهر به ترجمه‌ی حسین غلامی را مطالعه فرمایید که توسط انتشارات مجد منتشر شده است - مترجم.]

[۲۶]- اخبار هند (*India News*)، یکم اکتبر، ۱۹۹۴، ۱۱.

[۲۷]- برای شرح کاملی درباره‌ی آنچه من "اثربخشی" می‌خوانم در برابر نتیجه‌بخشی ساده، رجوع کنید به فصل ۴ از مایکل ن. نیگلر، در جست‌وجوی آینده‌ای بی‌خشونت (*The Search for a Nonviolent Future*)، ویراست دوم. (ناواتو، کالیفرنیا: نیو ورلد لایبرری، ۲۰۰۴).

[۲۸]- آرنولد توینبی (Arnold Toynbee)، ۱۹۶۰، "سه‌م هند در یکپارچگی جهان"، سخنرانی‌های یادبود [مولانا ابوالکلام] آزاد.

[۲۹]- درج‌شده در پترا ک. کلی (Petra K. Kelly)، سبز اندیشیدن! مقالاتی درباره‌ی محیط‌زیست‌گرایی، رفع تبعیض علیه زنان و خشونت‌پرهیزی (*Thinking Green! Essays on Environmen-*) کالیفرنیا: دانشگاه کالیفرنیا، (۱۹۹۴).

[۳۰]- اریکا چنووت (Erica Chenoweth) و ماریا جی. استفان (Maria J. Stephan)، چرا ایستادگی مدنی نتیجه‌بخش است: منطق راهبردی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز (*Why Civil Resistance Works:*) انتشارات دانشگاه کلمبیا، (۲۰۱۱).

[۳۱]- ناتان استولتزفاس (Nathan Stoltzfus)، مقاومت قلب‌ها (*Re-* *sistance of the Heart*) (نیویورک: دلبلیو. دلبلیو. نورتون، ۱۹۹۶). فیلمی را که بر اساس این داستان ساخته شده توصیه نمی‌کنم زیرا در راستا و به نفع جنسی‌نگری به‌شیوه‌ی هالیوودی، تأثیرگذار بودن خشونت‌پرهیزی را از قلم انداخته است.

[۳۲]- (ویراستاران) استیفن زونیس، لستر آر. کرتز، و سارا بث اشیر، جنبش‌های اجتماعی خشونت‌پرهیز، ۱۵۱.

[۳۳]- هنری دیوید ثورو (Henry David Thoreau)، "مقاومت در برابر حکومت مدنی" در (ویراستار) جفری اس. کریمر (Jeffrey S.)

(Cramer) هنری د. ثورو: نوشته‌ها (*Henry D. Thoreau: Essays*) (نیو هیون: دانشگاه ییل، ۲۰۱۳)، ۱۵۷-۱۵۶. این جستار بعدها با عنوان "در باب وظیفه‌ی نافرمانی مدنی" مشهور شد. مشخص نیست که آیا ثورو به‌واقع هرگز این عنوان دومی را به کار برده یا خیر. [این جستار به فارسی در قالب کتابی کم‌حجم با عنوان "نافرمانی مدنی" با ترجمه‌ی غلامعلی کشانی توسط نشر قطره منتشر شده و دارای مقدمه‌ها و ملحقاتی ارزشمند و خواندنی است - م.].

[۳۴]- م. ک. گاندی، ساتیاگراها در آفریقای جنوبی، ترجمه‌ی وی. جی. دسای (V. G. Desai) (احمدآباد، گجرات: بنگاه نشر ناواجیوان، ۱۹۵۰).

[۳۵]- استیفن زونیس، "خاستگاه‌های قدرت مردم در فیلیپین"، همان منبع مندرج در یادداشت [۳۲]، ۱۵۷-۱۲۹.

[۳۶]- کینث بولدینگ (Kenneth Boulding)، سه چهره‌ی قدرت (*The Three Faces of Power*) (نیویورک، کالیفرنیا: انتشارات سیچ، ۱۹۸۹).

[۳۷]- م. ک. گاندی، هند جوان، پانزدهم سپتامبر، ۱۹۲۰.

[۳۸]- یادداشت شماره‌ی [۱۳] را ببینید.

[۳۹]- آدولفو پِرز اسکوئیول (Adolfo Perez Esquivel)، مسیح در پانچو: معرفی‌نامه‌ای بر مبارزاتِ خشونت‌پرهیز در آمریکای لاتین (*Christ in a Pancho: Testimonials of the Nonviolent Struggles in Latin America*) (نیویورک: اُریس بوکس، ۱۹۸۴)، ۱۲۷.

[۴۰]- م. ک. گاندی، هاریجان، ژانویه ۲۸، ۱۹۳۹.

[۴۱]- رجوع کنید به ریچارد دیتس (Richard Deats)، "گستره‌ی جهانی خشونت‌پرهیزی فعال"، در والتر وینک (Walter Wink)، ویراستار، راه، راه صلح است (*Peace Is the Way*)، (ماریکنول، ماساچوست: اُریس بوکس، ۲۰۰۰). و از آن زمان تا به حال موارد بسیاری رخ داده است!

[۴۲]- مرکز "متا"، طرح نقشه‌ی راه (Roadmap Project) را دقیقاً به همین منظور پدید آورده است. برای اطلاعات بیش‌تر mettacenter.org/roadmap را ببینید.

سپاس‌گزاری

من از این خرسندیِ منحصر به فرد بهره‌مند شده‌ام که شبِ عید شکرگزاریِ ۲۰۱۳، چند کلمه‌ای در تشکر از بسیار کسانی که در پدید آوردنِ این کتاب به من کمک کرده‌اند بنویسم. پیش از هر چیز، اجازه می‌خواهم هم‌چون همیشه سپاس و احترام عمیقم را به آموزگارم "سری اکناث ایسواران" (Sri Eknath Easwaran) تقدیم کنم. بدون او، من نه آگاهی و نه قوتِ قلب لازم برای نوشتنِ چیزی درباره‌ی خشونت‌پرهیزی و یا درباره‌ی گاندی را نمی‌داشتم. همین‌طور قدردانی و احترام عمیقم را نسبت به عشق و حمایت از سوی خانواده‌ی معنوی‌ام تقدیم می‌دارم که تا انتهای این روند با من بودند و یاری‌ام کردند. هم‌چنین می‌خواهم از همگان در مرکز متا (Metta) تشکر کنم، خصوصاً از استفانی وَن هوک (Stephanie Van Hook) که خود را به‌صورتی خستگی‌ناپذیر وقفِ مرکزِ "متا" کرده است. بدون از خود گذشتگی و آگاهیِ او بعید بود "متا" بتواند آن چیزی بشود که امروز شده است. از آنالینبرگر (Anna Leinberger) سپاس‌گزارم که نسخه‌ای بسیار درهم‌وبرهم از طرحی سردستی و اولیه از آنچه بنا بود مبانی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز بشود را زیرزیرکی به دفتر انتشارات برت-کُهلر رد کرد. این کار او منجر شد به رضایت‌بخش‌ترین تجربه‌ای که من تاکنون با یک ناشر داشته‌ام. اگرچه برت-کُهلر (Berret-Koehler) خودش گونه‌ای از یک خانواده است، مایلم از مدیر عاملِ آن حیوان سیواسوبرامانیام (Jeevan Sivasubramaniam) تشکر کنم. او مدت‌ها پیش دریافت که شاید من چیزی برای افزودن به آرمانِ آن‌ها - "ساختنِ جهانی که همگان را

بهره‌مند می‌سازد" - داشته باشم. از ویراستار مستقل، تاد مانزا (Todd Manza)، همکار پروژه‌های انتشارات سپاس‌گزارم که وقتی نسخه‌ی پر از عبارات غیرسلیس مؤلف به‌گردنش افتاد، با چنین مهارتی این کتاب را از آن پدید آورد. [البته از دیدگاه مترجم فارسی اثر، تاد مانزای ویراستار علاوه بر سپاس نیاز به "همدردی" هم دارد؛ چراکه راست‌وریست کردن عبارات مایکل نیگلر با آن نوع منحصربه‌فرد درهم‌ریختگی‌شان، خودش باید یکی از مصادیق جدی "رنج‌کشیدن" - که از ملزومات ساتیاگراهاست - محسوب شود!] هرگونه لغزشی که باقی مانده باشد، به‌رغم کار ماهرانه‌ی دست‌اندرکاران بوده است، و نه در نتیجه‌ی آن.

منابعی برای خواندن و دیدنِ بیش تر

کتاب‌ها

- آکرمن، پیتر، و جک دووال (Ackerman, Peter, and Jack Du-) (*More Powerful: A Century of Nonviolent Conflicts*). نیرویی قدرتمندتر: قرنِ مبارزاتِ خشونت‌پرهیز. (A Force) نیویورک: نشر سنت مارتین، ۲۰۰۰.

- ایسواران، اکناث (Easwaran, Eknath). انسانی به‌نام گاندی (*Gandhi the Man*). پتالوما، کالیفرنیا، نشر نیلگیری، ۱۹۹۷.
[این کتاب به فارسی با عنوان "راهِ عشق: داستانِ تحولِ روحیِ مهاتما گاندی" با ترجمه‌ی شهرام نقش‌تبریزی توسط انتشارات ققنوس منتشر شده است - م.]

- ایسواران، اکناث (Easwaran, Eknath). سرباز بی‌خشونتِ اسلام: پادشاه‌خان - مردی به‌قامتِ کوهستان‌های سرزمینش. (*Nonviolent Soldier of Islam: A Man to Match his Mountains- Bad-shah Khan*). پتالوما، کالیفرنیا، نشر نیلگیری، ۱۹۸۴.
[این کتاب به فارسی با عنوان "سرباز بی‌خشونتِ اسلام: پادشاه‌خان، مردی به‌عظمتِ کوه‌های زادگاهش" با ترجمه‌ی سروش پارسا توسط نشر رز منتشر شده است - م.]

- بارتکوسکی، ماسی‌بِژ (Bartkowski, Maciej). بازیابی تاریخ خشونت‌پرهیز: ایستادگی مدنی در مبارزات آزادی خواهانه. (*Recovering Nonviolent History: Civil Resistance in Liberation Struggles*) بولدر، کُرادو: لین ریینر، ۲۰۱۳.

- پرابهو، آر. ک. (Prabhu, R. K.) و یو. آر. رائو (U. R. Rao). آراء و افکار مهاتما گاندی (*The Mind of Mahatma Gandhi*). احمدآباد، گجرات: ناواجیوان، ۱۹۶۰. (من این مجموعه را که به خوبی هم تقسیم موضوعی شده، از هر نظر بهترین در نوع خود می‌دانم.)

- چنووت، اریکا، و استفان، ماریا جی (Chenoweth, Erica, and Stephan, Maria J). چرا ایستادگی مدنی نتیجه‌بخش است: منطق راهبردی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز. (*Why Civil Resistance Works: The Strategic Logic of Nonviolent Conflict*). نیویورک: نشر دانشگاه کلمبیا، ۲۰۱۱.

- رابرتز، آدام (Roberts, Adam)، و تیموتی گارتن‌آش (Timothy Garton Ash). ایستادگی مدنی و سیاست قدرت: تجربه‌ی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز از گاندی تا به امروز. (*Civil Resistance and Power Politics: The Experience of Non-violent Action from Gandhi to the Present*). آکسفورد: دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۹.

[این کتاب به فارسی با عنوان "مقاومت مدنی و سیاست قدرت: تجربه‌ی کنش بدون خشونت از گاندی تا کنون" با ترجمه‌ی مسعود

مرادی جورابی توسط نشر دیبایه منتشر شده است. (امید است در نوبت‌های بعدی انتشار آن، بازبینی اساسی از بابت بهبود متن و جهات فنی نشر آن صورت گیرد). - م.]

- زونیس، استفن (Zunes, Stephen)، لستر آر. کرتز (Lester R. Kurtz) و سارا بت آشر (Sarah Beth Asher)، ویراستاران؛ جنبش‌های اجتماعی خشونت‌پرهیز: چشم‌اندازی جغرافیایی (-Nonvi-). *olent Social Movements: A Geographical Perspective*. مالدن، ماساچوست: انتشارات بلکول، ۱۹۹۹.

- ستالتزفاس، ناتان (Stoltzfus, Nathan). مقاومت قلب‌ها: ازدواج بین‌نژادی و اعتراض روزن‌شتراسه در آلمان نازی (*Resistance of the Heart: Intermarriage and the Rosenstrasse protest in Nazi Germany*). نیویورک: نورتون، ۱۹۹۶.

- شارپ، جین (Sharp, Gene). *سیاست مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز (*The Politics of Nonviolent Action*). بوستون، پورتر سارجنت، ۱۹۷۳.

[این کتاب به زبان اصلی در ۳ جلد انتشار یافته است. جلد اول آن به فارسی تحت عنوان "قدرت نرم و عدم خشونت" به ترجمه‌ی سید رضا مرزانی توسط انتشارات دانشگاه امام صادق منتشر شده است. جلد دوم آن که شامل تکنیک‌های مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز است، تا جایی که مترجم اطلاع دارد به فارسی به صورت رسمی منتشر نشده، اما شارپ

پس از این کتاب، کتاب‌ها و جزوات متعددی در این باره منتشر کرده که ترجمه‌ی فارسی آن‌ها در اینترنت قابل دست‌یابی است؛ از جمله ۱۹۸ روش برای مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز - م]

- کینگ، مارتین لوتر، جونیور (King, Martin Luther, Jr). عهد امید: نوشته‌ها و سخنرانی‌های اصلی مارتین لوتر کینگ، جونیور (A Testament of Hope: The Essential Writings and Speeches of Martin Luther King, Jr). به ویراستاری جیمز ملوین واشنگتن. سان‌فرانسیسکو: هارپر سان‌فرانسیسکو، ۱۹۹۱.

- گاندی، راجموهان (Gandhi, Rajmohan). گاندی، مردمانش، و امپراتوری (Gandhi, His People, and the Empire). برکلی: دانشگاه کالیفرنیا، ۲۰۰۸. (احتمالاً بهترین زندگی‌نامه‌ی همه‌جانبه درباره‌ی گاندی).

- گاندی، م. ک. (Gandhi, M. K). همه‌ی مردم برادرند (All Men are Brothers). احمدآباد، گجرات: ناواجیوان، ۱۹۶۰. [این کتاب به فارسی با عنوان "همه مردم برادرند" با ترجمه‌ی محمود تفضلی توسط مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر منتشر شده است. البته کتاب را خود گاندی نوشته بلکه منتخب موجزی است از کتاب‌ها، مقالات، مصاحبه‌ها و نطق‌های گاندی که به سفارش یونسکو گردآوری شده است - م.]

- گاندی، م. ک. (Gandhi, M. K). ندگی نامه‌ی خودنوشت: داستان تجربه‌های من با حقیقت (*An Autobiography: The Story of My Experiments with Truth*). ترجمه‌ی مه‌ادو دسای. بوستون: نشر بی‌کون، ۱۹۲۷.

[این کتاب به فارسی از اواسط دهه‌ی ۱۳۳۰ شمسی با عناوینی متفاوت منتشر شده، از جمله با عنوان "سرگذشت من" به ترجمه‌ی مسعود برزین. بازنشری از آن در سال‌های اخیر با عنوان "گاندی (سرگذشت مه‌اتما گاندی) - داستان تجربه‌های من با راستی" توسط نشر ثالث منتشر شده است. در عین ارزش فراوان زندگی نامه‌ی خودنوشت، خواننده‌ی علاقمند توجه داشته باشد که این زندگی نامه به زبان اصلی در سال ۱۹۲۵ منتشر شده و بنابراین وقایعی که طی ۲۳ سال آتی تا سال ۱۹۴۸ رخ داده‌اند و بخش بسیار مهمی از زندگی گاندی هستند را در بر نمی‌گیرد. در عین حال متنی بسیار دلکش و دوست‌داشتنی به قلم خود گاندی است - م. ک.]

- گاندی، م. ک. (Gandhi, M. K). هند سواراج یا حکمرانی میهنی هند (*Hind Swaraj or Indian Home Rule*). احمدآباد، گجرات: ناواجیوان، ۱۹۳۸.

- گاندی، م. ک. (Gandhi, M. K). ساتیاگراها در آفریقای جنوبی (*Sa-tyagraha in South Africa*). ترجمه‌ی وی. جی. دسای، احمدآباد، گجرات: ناواجیوان، ۱۹۵۰.

- گاندی، م. ک. (Gandhi, M. K). سو‌گندها و آیین‌ها (*Vows and*

(Observances). برکلی، کالیفرنیا: برکلی هیلز، ۱۹۹۹.

- لیند، ستاوتون (Lynd, Staughton) و آلیس لیند (Alice Lynd). خشونت‌پرهیزی در آمریکا: تاریخی مستند (*Nonviolence in America*). ماریکنول، نیویورک: اربیس، ۱۹۹۵.

- ماهونی، ل. (Mahoney, L) و ل. اِگورِن (L. Eguren). محافظان بی‌سلاح: همراهی بین‌المللی برای حمایت از حقوق بشر (*Unarmed Bodyguards: International Accompaniment for the Protection of Human Rights*). وست هارتفورد، کانکتیکت: کوماریان، ۱۹۹۷.

- مک‌مانوس، فیلیپ (McManus, Philip) و جِردال شلاباخ (Gerald Schlabbach)؛ (ویراستاران). پابر جایی سرسختانه: مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز در آمریکای لاتین (*Relentless Persistence: Nonviolent Action in Latin America*). یوجین، اُرگن: انتشارات ویف آند استاک، ۲۰۰۴.

- نیگلر، مایکل (Nagler, Michael). در جست‌وجوی آینده‌ای بی‌خشونت (*The Search for a Nonviolent Future*). ویراست دوم. ناواتو، کالیفرنیا: نیو وُرد لایبرری، ۲۰۰۴.

- وینک، والتر (Wink, Walter)، ویراستار. راه، راه صلح است: مقالاتی درباره‌ی خشونت‌پرهیزی از انجمن آشتی (*Peace Is the Way: Writ-*

ings on Nonviolence from the Fellowship of Reconciliation (Fellowship of Reconciliation). نیویورک: آریس، ۲۰۰۰.

راهنماهای آموزش و سازمان‌دهی

- گالتونگ، یوهان (Galtung, Johan). دگرگون کردنِ منازعه با روش‌های مسالمت‌آمیز: روش استعلا (*Conflict Transformation by Peaceful Means: The Transcend Method*). نیویورک: سازمان ملل متحد، ۲۰۰۰.

- مویر، بیل (Moyer, Bill). برنامه‌ی مبارزاتی جنبش: چارچوبی راهبردی که ۸ مرحله‌ی جنبش‌های اجتماعی موفق را شرح می‌دهد (*The Movement Action Plan: A Strategic Framework Describing the Eight Stages of Successful Social Movements*). ۱۹۸۷. به صورتِ برخط در این آدرس در دسترس است:
historyisaweapon.com/defcon1/moyer-map.html

- مویر، بیل (Moyer, Bill)، جوان مک‌الیستر (JoAnn McAllis-ter)، ماری لو فیلی (Mary Lou Finley)، و استیون سویفر (Steven Soifer). پدیدآوردنِ دموکراسی: الگوی MAP برای سازمان‌دهی جنبش‌های اجتماعی (*Doing Democracy: The MAP Model for Organizing Social Movements*). گابریولا آیلند، بریتیش کلمبیا:

نیو سوسائیتی پابلیشرز، ۲۰۰۱.

- هانتز، دنیل (Hunter, Daniel). راهنمای آموزش کنش مستقیم (Di-
rect Action Training Manual). ۲۰۱۰. این اثر به صورت کتاب

الکترونیک در این آدرس در دسترس است:

trainingforchange.org/node/637

(منابع عدیده‌ی دیگری نیز در trainingforchange.org در دسترس
هستند، از جمله "برنامه‌ی آموزشی میانجی‌گری خشونت‌پرهیز طرف
ثالث" این مرکز.)

تاکتیک‌ها

علاوه بر فهرست کلاسیک جین شارپ [مبنی بر ۱۹۸ روش برای
کنش خشونت‌پرهیز]، اکنون این منبع را ببینید: آندرو بوید (Andrew
Boyd) و ریچارد میلر (Richard Miller)؛ زحمت زیبا: کتاب درسی
برای انقلاب (Beautiful Trouble: A Textbook for Revolu-
tion). نیویورک و لندن: آ آر بوکس، ۲۰۱۲. همچنان که درباره‌ی شارپ
هم ذکر کردیم، غالب موارد مطرح شده در این اثر (اما نه همه‌ی آنها)
قابل پیاده‌سازی با مقاصد خشونت‌پرهیزانه هستند.

برخی ویدئوها

مستندهای تاریخی از قیام‌های خشونت‌پرهیز اخیر.

- نیرویی قدرتمندتر (A Force More Powerful). یورک زیمرمان (York Zimmerman)، ۲۰۰۰. مروری بر چند جنبش مقاومت و قیام‌هایی کلیدی در سه قسمت. فیلم و کتاب، هر دو از طریق "مرکز بین‌المللی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز" (International Center for Non-violent Conflict) قابل تهیه هستند.

- پایین آوردن یک دیکتاتور (Bringing Down a Dictator). یورک زیمرمان (York Zimmerman)، ۲۰۰۱-۲۰۰۲. درباره‌ی ساقط کردن رئیس‌جمهور میلوشویچ از قدرت توسط خیزش دانشجویی آتپور (Otpor) در صربستان در سال ۲۰۰۰ است.

- دعاکن شیطان به جهنم برگردد (Pray the Devil Back to Hell). پشین ریور فیلمز، ۲۰۰۹. داستان الهام‌بخش خیزش موفق زنان در لیبریا، که منجر به جوایز نوبل برای لیماه گبوی (Leemah Gbowee) و کسانی دیگر شد.

- و نهایتاً: [هرچند که البته این یک فیلم مستند نیست] گاندی (Gandhi). کلمبیا پیکچرز، ۱۹۸۲. اثری تکان‌دهنده و در اغلب قسمت‌هایش بسیار دقیق. فایل شنیداری سخنرانی من در شرح آن را می‌توانید اینجا بشنوید:

mettacenter.org/research-education/audio-resources-mp3/

- [و یک پیشنهاد هم از طرف مترجم: فیلم *Invictus* به کارگردانی کلینت ایستوود با بازی مورگان فریمن (در نقش نلسون ماندلا) و مت دمون (در نقش کاپیتان تیم ملی راگبی آفریقای جنوبی) محصول ۲۰۰۹، فیلمی حقیقتاً تأثیرگذار است که در طی داستان آن - بدون آن که مستقیماً درباره‌ی زندگی یا عقاید نلسون ماندلا باشد - بخش‌هایی مهم از نوع نگرش و شیوه‌ی رهبری ماندلا به تصویر کشیده می‌شود. اگر ندیده باشیدش، واقعاً حیف است.]

بر روی شبکه‌ی اینترنت

علاوه بر مراکز خصوصی همچون gandhiserve.org و gandhiheritageportal.org، دولت هند اخیراً منابع تقریباً کاملی از مجموعه‌ی گسترده‌ی آثاری از گاندی و درباره‌ی گاندی را در این جا به صورتِ برخط گذاشته است: gandhiheritageportal.org.

جامع‌ترین منبع درباره‌ی کارزارهای خشونت‌پرهیز، مربوط به گذشته باشند یا حال حاضر، عبارت است از "پایگاه داده‌ی جهانی کنش خشونت‌پرهیز" (*Global Nonviolent Action Database*)، به آدرس nvdatabase.org، که در کالج سوارثمور و تحت مدیریتِ پروفیسور جورج لیکِی (*George Lakey*) میزبانی می‌شود.

نوشته‌ها و بلاگ‌های منظم درباره‌ی خشونت‌پرهیزی در آدرس‌های زیر در دست‌رس هستند: wagingnonviolence.org، [popularresis](http://popularresis.org)، tance.org، دوستانی برای جهانی خشونت‌پرهیز (fnvw.org)، مؤسسه‌ی پژوهش و آموزش مارتین لوتر کینگ، جونیور، استنفورد (gandhiking.org)، و البته، ning.com، mettacenter.org.

درباره‌ی نویسنده



مایکل نیگلر یکی از معتبرترین دانشوران و مدافعانِ خشونت‌پرهیزی در سطح جهانی است. او استاد ممتاز ادبیات کلاسیک و تطبیقی در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی است. نیگلر در همان دانشگاه "برنامه‌ی مطالعات صلح و ستیزه" را بنیان گذاشته که اکنون یکی از گسترده‌ترین‌ها در نوع خود در آمریکای شمالی است. او هم‌چنین بنیان‌گذار و رئیس "مرکز متا (Metta)" برای خشونت‌پرهیزی" و نویسنده‌ی کتاب بحرانِ معنوی ما (Our Spiritual Crisis) و نیز کتاب در جست‌وجوی آینده‌ای بی خشونت (*The Search for a Nonviolent Future*) است که این آخری جایزه‌ی کتاب سال آمریکا در سال ۲۰۰۲ را دریافت کرده و به چند زبان ترجمه شده است. مقالات او در نشریه‌ی وال استریت جورنال و جاهایی دیگر منتشر شده و او بیش از ۳۰ سال است که درباره‌ی خشونت‌پرهیزی، مراقبه و صلح جهانی سخنرانی می‌کند و می‌نویسد. نیگلر رئیس هیأت مدیره‌ی "تلاشگران صلح" و از بنیان‌گذارانِ پیشگام "نیروی صلح خشونت‌پرهیز" است که اکنون ارائه‌دهنده‌ی جهانی سرویس حافظ صلح خشونت‌پرهیز است و در مینداناو، سری‌لانکا، سودان جنوبی و بسیاری مناطق خطرناک دیگر، برای "حفظ زندگی بشر و ارتقاء حقوق انسان" به‌عنوان شخص ثالث بی‌طرف و متعهد به روش‌های خشونت‌پرهیز فعالیت کرده یا در حال فعالیت است.

با این همه، مشغله‌ی اصلی امروز مایکل، "مرکز متا برای خشونت‌پرهیزی" است. او در ۱۹۸۲ این مرکز را همراه با کسانی دیگر تأسیس کرد. متا (Metta) کتاب، فیلم، پست‌های وبلاگی و مفاد دیگری تولید می‌کند و نیز پروژه‌ی "نقشه‌ی راه" (Roadmap) برای یک راهبرد جامع خشونت‌پرهیز را پدیدآوری و اداره می‌کند؛ همراه با اجرای عقب‌نشینی‌ها [ی نظامی]، و پخش برنامه‌های رادیویی از "رادیو پارادایم صلح" به صورت یک‌هفته در میان از KWMR در پوینت ریس (کالیفرنیا).

در میان جوایز دیگر، مایکل "جایزه‌ی بین‌المللی جامنالعل باجاج" برای "ترویج ارزش‌های مشرب‌گاندی در خارج از هند" را نیز در سال ۲۰۰۷ دریافت کرد.

مایکل یکی از شاگردان "سری اکناث ایسواران" (Sri Eknath Eas-waran) بنیان‌گذار "مرکز مراقبه‌ی کوهستان آبی" است (easwaran.org). او از ۱۹۷۰ در آشرام این مرکز در مارین کانتی زندگی کرده و مجری و مبلغ برنامه‌های آنان در زمینه‌ی "مراقبه‌ی گذر" است.

[توجه: از آنجایی که این معرفی در سال ۲۰۱۳ تنظیم شده، پیشنهاد می‌شود خواننده‌ی گرامی روزآمد کردن اطلاعات مندرج در آن از طریق منابع دیگر را مد نظر قرار دهد - م.]

مقدمه‌ی (!) مترجم:

شاید برای فردا

مطالعه در حوزه‌ی خشونت‌پرهیزی ابتدا از آن جهت برایم اهمیت یافت که معضل شخصی‌ام بود. در خُرده‌فرهنگی بالیده بودم که خشونت نه فقط از عناصر اساسی آن بلکه جزء ارزش‌ها و ابزارهای دائماً جاری‌اش بود. به‌لحاظ گونه‌ی شخصیتی نیز برای پروردن آن کاملاً مستعد بودم. با گذشت زمان، مواجهه‌ی مستمرم با عوارض عدیده و جبران‌ناپذیر ناشی از این امر، نهایتاً موجب شد تا بالاخره روزی احساس نیاز کنم به شناخت و کنکاش درباره‌ی این معضل بزرگ شخصی. به‌سبب علائق اجتماعی‌ام، دیری نپایید تا این تلاش خُردِ نظری به حوزه‌ی "خشونت‌پرهیزی اجتماعی" تسرّی یابد. در عین حال، تا مدت‌ها از ارائه‌ی عمومی اندوخته‌های اندک و صرفاً نظری‌ام در این حوزه اکراه داشتم. چه ضدتبلیغی بالاتر از از این برای خشونت‌پرهیزی، که بی‌صلاحیتی چون من بخواهد در مقام تبیین آن برآید!

هرچه زمان می‌گذشت، بیش از پیش با تلنبار شدن خشم اجتماعی مواجهه می‌شدیم و احساس خطر بسیار جدّی از این بابت نیز دم‌افزون می‌شد؛ و من بیش از پیش با این هشدار از سوی دوستانی مواجهه می‌شدم که فلانی، دارد دیر می‌شود. هرکس که بتواند حتی فقط از حیث نظری پیکر نحیف اندیشه‌ی خشونت‌پرهیزی اجتماعی را مختصر تیماری بدارد، باید که چنان کند؛ مهم نیست که اثرش چقدر کوچک باشد. حتی مرتبه‌ای با خطابِ عتاب‌آلود دوستی مواجه شدم که: این وظیفه است برای همه‌ی

ما. هرگز نخواهی توانست خودت را به‌خاطر کوتاهی درباره‌ی آن ببخشی.

* * *

تصور کنید در پیاده‌رو در حال راه رفتن هستید. کمی مانده به تقاطعی برسید که آن‌جا بناست مسیرتان ۹۰ درجه به سمت راست بچرخد و ادامه یابد. چند قدم مانده به تقاطع، صدایی می‌شنوید؛ انگار کسی دارد عابران را خطاب می‌کند: "... بروید طرف ورزش، ... بروید طرف دانش، ... بروید طرف هنر، ...". هنوز به منشأ صدا دید ندارید. شاید ورزشکاری باشد، یا دانشوری، یا هنرمندی، که دارد دیگران را دعوت به مسیر خود می‌کند. به زاویه‌ی تقاطع می‌رسید و به پیاده‌روی سمت راست می‌پیچید. حالا دید دارید؛ اما از دیدن صحنه جا می‌خورید! معتادی را می‌بینید که در اوضاعی نزار کنار جوی افتاده و در عین حال دستش را به‌سوی هر عابری، هر جوانی که رد می‌شود می‌گیرد و چنین خطابش می‌کند که: قسم‌تان می‌دهم ... طرف اعتیاد نیایید ... بروید طرف ورزش ... بروید طرف دانش ... بروید طرف هنر ...

انتظار نداشتید آن دعوت‌کننده‌ی به سلامت، خودش در چنین وضعی باشد. مگر نه آن است که چنان دعوتی مثلاً توسط یک ورزشکار نمونه‌وار بسیار اثرگذار خواهد بود؟ اما همان موقع دو جوان از کنارتان رد می‌شوند و می‌شنوید که یکی‌شان دارد به دیگری می‌گوید: ... اما این هم دردکشیده است ها!

من اگر از خشونت‌پرهیزی اجتماعی می‌گویم، نه به‌هیچ عنوان از آن بابت است که صلاحیتی عملی درباره‌اش داشته باشم، نه از موضع آن

ورزشکار یا دانشور یا هنرمندی که دعوت به مسیر خویش کند، بلکه موضع موضع آن بی‌سلامتی بی‌صلاحیتی است همچون آن معتادِ مثالین، که فقط شاید به این درد بخورد که عبرتی باشد از جهت مخالف، چرا که رنج آن بی‌سلامتی را با گوشت و پوست و استخوانش دریافته است.

* * *

در حوزه‌ی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز به کم‌تر متنی برخورداهم که هم به اندازه‌ی این کتابچه نکات اساسی مهم و متعددی را مطرح کرده باشد و هم در عین حال، بسیار مطالبی داشته باشد که با آن‌ها موافق نباشم و قابل نقد جدی بدانمشان. دقیقاً به همین دلیل، ظرفیت‌های این متن را دست‌مایه‌ای ارزنده برای اندیشه‌ورزی، گفتگو و تعامل فکری در این حوزه می‌انگارم.

مایکل نیگلر بر بُعد معنوی مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز تأکید دارد؛ از این رو ارجاعاتش در متن بیش‌تر بر گاندی و کینگ متمرکز است. نویسندگان دیگری (نظیر اریکا چنووت)، مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز را از منظری عملگرایانه می‌نگرند. در یک رویکرد عملگرایانه، از نلسون ماندلا به‌عنوان شخصیتی عملگرا و عرفی به همان اندازه می‌توان آموخت که از گاندی و کینگ. (این در حالی است که در این کتابچه، نام ماندلا فقط یک بار و آن هم به‌صورتی فرعی آمده است.)

به لحاظ نظری، شخصاً پاهایم بسیار بیش از آنچه در این متن مطرح شده روی زمین است! در جوامعی که می‌خواهند مسیر مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز را در پیش بگیرند، لزومی (و حتی ربطی) نمی‌بینم که هرکس هنگام مواجهه با سارق اتومبیلش با او دست بدهد و جويا شود

که اگر پولی لازم دارد، لطفاً بگوید و رودربایستی نکند! (مثالی که نیگلر در بخش یکم آورده). یا به نظر می‌رسد امروزه کم‌تر کسی در میان موافقان مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز، با این بخش از نگرش گاندی موافق باشد که در صورت تهاجم متجاوزان به کشور، صرفاً بایستی از طریق عدم‌همکاری و مثلاً با فراهم نکردن آب برای متجاوزان (که در متن بخش دوم آمده) با آنان مقابله کرد. در عین حال، به نظر بحث مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز و لزوم نگرش همدلانه و اهمیت "دیگری" در آن، ربطی به فیزیک کوانتوم ندارد (نیگلر آن را شاهد مثالی بر مجزاً نبودن چیزها از هم می‌آورد). بحث مبسوط در این مقوله‌های مهم می‌تواند بسیار مفید و زاینده باشد؛ در عین حال که به مجال و موضعی بس فراخ‌تر از این مختصر نیاز دارد.

از سوی دیگر، نقاط قوت و نکات مثبت همین متن چنان بود که حقیقتاً حیف دانستم محتوای آن از دسترس فارسی‌زبانان به دور باشد؛ از شرایطی که برای انتخاب "اعتصاب غذا" به‌عنوان یک کنش لازم است گرفته تا اهمیت کنش‌ها و برنامه‌های "سازنده" در جنبش‌های اجتماعی (در کنار کنش‌های اعتراضی). اگر قرار بود در میان دلایل مثبت عدیده، فقط یک دلیل را برای لزوم و اهمیت ترجمه‌ی این متن انتخاب کنم، آن یک دلیل وجود عنوان "برنامه‌ی سازنده" در بخش چهارم این کتاب می‌بود؛ همان مقوله‌ای که واتسلاف هاول نیز در "قدرت بی‌قدرتان" بر اهمیت آن تأکید می‌کند (در قالب ایجاد نهادها و ساختارهای موازی)؛ همان مقوله‌ای که گاندی آن را به قوی‌ترین شکل خود مطرح کرد و به کار گرفت؛ و همان که اریکا چنووت در مقالات و کتاب‌هایش، غفلت از آن را مهم‌ترین عامل شکست جنبش‌های اجتماعی می‌داند.

* * *

کتاب اریکا چنووت با عنوان "ایستادگی مدنی؛ آنچه هرکس باید بداند" (Civil Resistance; What Everyone Needs to Know) منتشر شده در سال ۲۰۲۱، کتابی است بسیار مهم و به‌روز، که بسیاری از مقولاتی را به نحوی ارزنده، با دیدگاهی عملگرایانه و پژوهش‌مدار طرح کرده که اغلب‌شان موضوعات داغ بسیاری از مباحثات امروزمی ما هستند. ترجمه‌ی آن را به مترجمان و ناشران علاقمند پیشنهاد می‌کنم، به هرکس که از دستش برآید.

* * *

در شرایطی که خشم فروخورده‌ی جامعه به نقطه‌ی بحرانی و نزدیک به انفجار رسیده، قابل درک است اگر سخن از مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز به حاشیه رانده شود. من اما عمیقاً معتقدم که مسیر خیر و شکوفایی آینده‌ی مردمان ایران تنها در گرو درک اهمیت، جدیت و استمرار مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز است. شاید کسانی این نوع تلاش‌ها را در این شرایط، مشابه کار آن نوازندگانی بدانند که بر عرشه‌ی یک کشتی در حال غرق شدن، تا آخرین لحظات همچنان به نواختن ادامه می‌دهند. من البته امیدهایی بس بیش از این‌ها دارم، اما اگر چنان باشد هم، مطمئن هستم چندان دور نخواهد بود آن روزی که جوانانی پرمایه از این مرز و بوم، مجموعه‌ی آن نتهای نواخته را بازیابی، بازسازی و کشف رمز کنند، و در پی درک عمیق‌تر تاریخی‌شان درباره‌ی عواقب خشونت، و با افزودن هوشمندی‌های نسلی خاص خودشان، راهی برسازند که طی آن همگان بتوانند بدانند که: چگونه کشتی‌ای بسازیم و چگونه ناوبری‌اش کنیم که

مدام در معرض خطر غرق شدن نباشد!
پس اجازه بدهید بر همان عرشه‌ی در حالِ فرو رفتن، همچنان
سازهایمان را کوک کنیم، و همچنان بنوازیم؛ شاید برای فردا.

فرهاد میثمی

پاییز ۱۴۰۱

زندادان رجایی شهر

”خشونت‌پرهیزی راهکاری نیست که ضعیفان به آن متوسل شوند، بلکه به‌راستی نوعی از توانمندی را می‌طلبد که کم‌یاب است. خشونت‌پرهیزی اجتناب از چیزی نیست بلکه درگیر کردن نیرویی واقعاً موجود در پیکار است.“ این‌ها را مایکل نیگلر، کنش‌گر شناخته‌شده‌ی صلح نوشته است. او در این‌جا الگویی گام به گام برای استفاده‌ی خلاقانه از خشونت‌پرهیزی ارائه می‌دهد. استفاده از خشونت‌پرهیزی به چه منظوری؟ به‌منظور مواجهه با هر معضلی و به‌منظور برپاساختن جنبش‌های تحوّل‌خواه که قادر به بازسازی جامعه از اساس و بنیاد آن باشند.

نیگلر برخی اشتباهات تاکتیکی خاص را شناسایی می‌کند که مبارزات خشونت‌پرهیز ناموفق (نظیر تظاهرات میدان تیانانمن و اعتراضات “اشغال”) مرتکب شده‌اند. او همچنین ایستادگی‌های خشونت‌پرهیز موفق از اطراف و اکناف جهان را روایت می‌کند، که مثالی از آلمان نازی نیز در میان آن‌ها هست؛ و نشان می‌دهد که خشونت‌پرهیزی چیزی بیش از یک تاکتیک است؛ خشونت‌پرهیزی شیوه‌ای برای زیستن است که همه‌ی عرصه‌های زندگی ما را غنا می‌بخشد.

”شناختن خشونت‌پرهیزی به‌عنوان نیرویی که درون همه‌ی ما حاضر است، کلید به‌کار گرفتن آن است در زندگی‌های خودمان و در حیات مشوش جهان‌مان. این کتابی است کوچک اما بسیار قدرتمند که شما را به‌طرزی حیرت‌انگیز تکان خواهد داد!“

بیل مک‌کیبن (Bill McKibben) - مؤسس 350.org و نویسنده‌ی “نفت و عسل” و “زوال طبیعت”

”مایکل نیگلر توانسته در صفحاتی کم‌شمار، عصاره‌ای از خرد کنش‌گران، پیامبران و نظریه‌پردازان اجتماعی را گردآورد، به‌نحوی که به‌شدت آموزنده، آسان‌فهم و عمیقاً تکان‌دهنده است.“

رَبّی مایکل لرنر (Rabbi Michael Lerner) - سردبیر *Tikkun* و ریاست شبکه‌ی ترقّی‌خواهان معنوی (NSP)

”فقط مایکل نیگلر می‌تواند چنین پرونده‌ی مستدلّ و ترغیب‌کننده‌ای درباره‌ی خشونت‌پرهیزی پدید آورد، در همان هنگام که بصیرت‌هایی عمیق و جدید، گنجینه‌ای از فرزاندگی و توصیه‌هایی کاربردی در جریان کار به‌دست می‌دهد.“

اریکا چنووث (Erica Chenoweth) - استاد حقوق بشر و امور بین‌الملل در هاروارد و نویسنده‌ی “ایستادگی مدنی؛ آنچه هرکس باید بداند”